

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا فَوْقَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والثناء له
الشيخ محمد بن أبي القاسم

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۸۹

قدوس

بسم الله الرحمن الرحيم

بسمی جبران خیر فقیر الله العباد و عبد العزیز رحمہ اللہ تعالیٰ ایماناً کاملہ اور قیاساً

مَطْبَعُ مَكَّةَ وَفَتْحُ لُكَّارِ دِي
رَجَا مُحَمَّدٌ وَكَانَ هُوَ مَطْبُوعُ

کتاب بنیاد اعلیٰ حبشری گوشت نشسته است ای اجازت بجمع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله اجمعين سباس ومنته مرخاير كه آفريدگار جهانست و روزي ده بندگانت و درود بر پيغمبر او صلى الله عليه وسلم و بر آل و جمله آيين رب العالمين اما بعد بدانكه خواجه امام شيخ الاسلام ابو الحسن القدوري رح كتابي ساخت و زنده شريعت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بحكم آيات قرآن و اخبار نبوي و آنرا مختصر قلد و مرقي نام كرد و مقتداي اهل اسلام گشت پس طائفة آن مردمان كه ايشان را غم دين داشت و طالب علم بودند از خواجه امام ابي القاسم بن حسن رح درخواست كرد تا اين كتاب را ترجمه پارسى كند چنانكه زودتر ايشان را معلوم گردد و فرزندى و عيالان را بياموزند پس امام ادام الله توفيقه ايشان را اجابت كرد و كتاب قدوري را پارسى ترجمه كرد تا خواندن و ياد گرفتن آسان شود و نواب و بركات آن بزرگوار شامل گردد انشاء الله عز وجل اما ابتدای آبدست از اينجاست كه خداوند تبارك و تعال گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَايْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَجْزُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ مسئله در آبدست چند چیز فریضه است چند شستن و چند کشیدن و يك کشیدن اما آن سه چیز كه شستن است يك روى دوم دست سوم پاى و کشیدن هم سرات مسئله حد روى يك كدام از رستگاه موى پيشانى تا زير رنخ و از زير گوش تا زير گوش مسئله سپيدى كه ميان زلفين است است و شستن در آيد يانه - نزد يك امام ابو حنيفه و محمد رح در آيد و نزد يك ابو يوسف و زعفران در نيايد مسئله سيم سر بر چه اندازه بايد كرد - بر اندازه موى پيشانى از براى آنكه روايت كند مغيره پسر نخبه كه رسول صدى الله عليه وسلم فرود آمد در فاكه ان قومى پس بول كرد و آبدست كرد و سيم سر كشيد با اندازه موى پيشانى و بر روى موزه خویش هم كشيد مسئله موى پيشان

۱۶/۶۰

۱۶/۶۰

۴

کدام است هر موی را که روی جانب روی است آن مقدار موی پیشانی است مسئله در
 آبدست چند چیز سنه ناست - اول و دوست شستن دوم نام خدا بقال گفتن سیوم مسواک کردن
 چهارم آب در بن کردن پنجم آب در بینی کردن ششم مسح دو گوش کردن هفتم خلال محاسن کردن
 نزدیک ابو یوسف هشتم خلال انگشتان کردن نهم هر اندامی را سه بار استن بقول ابو حنیفه
 و بقول شافعی هر یکا مسئله در آبدست چند چیز مستحب است - پنج چیز مستحب است یکی نیت کردن در نیت
 بر تمامی سر مسح کردن سیوم ترتیب نگاه داشتن چهارم از رستنا گرفتن پنجم تبریز شستن مسئله
 شستن آبدست چند چیز است - شانزده چیز است پنج از پیش است و سه از پس و چهار آنکه مکان
 ظاهر ندارد اما آن پنج که از پیش است یکی بول دوم منی سیوم مذی چهارم وودی پنجم سنگه نزه که بعضی
 از مردان را باشد یا خون استحاضه که زنا را باشد اما آن سه که از پس است یکی با و دوم کرم سیوم غلط
 اما آن چهار که مکان ظاهر دارد یکی خون دوم ریم سیوم زرد آب چهارم قه پری دهن اما آن چهار
 که مکان ظاهر ندارد یکی بیوشی دوم دیوانگی سیوم خواب گران چهارم خنده قهقهه در نمازی که
 در ورکوع و سجود باشد مسئله در غسل جنابت چند چیز فریضه است - نزدیک ملای آن سه چیز یکی آب
 در دهن کردن دوم آب در بینی کردن سیوم تمام اندام شستن و نزدیک مالک آن سه چیز یکی و
 چهارم مالیدن اندام و نزدیک شافعی هر دو چیز یکی نیت کردن در نیت های اندامها شستن مسئله
 غسل جنابت بستن چگونه کند باید که بشوید نخست و دوست خود را پس اندام نهانی را پس اگر
 نجاسته باشد بر اندام وی آنرا زایل کند پس آبدست کند چنانکه برای نماز میکند مگر پای را نشوید
 پس سه بار آب را بر صورت خود بریزد پس اگر او بر بلند می باشد پایها را هم آنجا بشوید و اگر بر بلندی
 نباشد راستر شود از آنجا و پایها را بشوید مسئله در غسل جنابت بر زنان واجب آید که موی
 را باز کنند یا نه - اگر آب به ته موی نتواند رسانید واجب نیاید که موی را باز کنند مگر آنکه نجاست
 باز عود کند و اگر نتواند رسانید واجبست که باز کنند مسئله همه غسلها بر چند وجه است - چهار
 فریضه و چهار سنه و یکی مستحب و یکی واجب اما آن چهار که فریضه است یکی فرود آمدن آب بر
 جهنده دوم فراهم آمدن و وضو - آب منی فرود آید یا ناید سیوم پاک شدن از حیض
 چهارم غسل نفاس اما آن چهار که سنت است یکی غسل جمعه دوم غسل و عید سیوم غسل روز غز
 چهارم غسل احرام گرفتن و آن یکی که واجب است غسل مرده است و آن یکی که مستحب است غسل کردن
 کودکی که به بلوغ نرسیده و یا کافری که پی جنب مسلمان شود مسئله در مذی و وودی

ظاهر دارد و در آنجا که
 ظاهر دارد و در آنجا که

غسل واجب آید یا نه - غسل واجب نیاید آبدست واجب آید و نزدیک مالک آبدست هم واجب نیاید
مسئله آبها بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی آب مطلق دوم آب مقدر اما آب مطلق چون
آب آسمان و آب رودها و آب چشمها و آب دریاها و آب چاههاست و آب غیض است که
آبی باشد که چون چیزی ایستد یا گیاهی را بشپسند از آن گیاه آبی بیرون آید چون آب برگ درختان
و آب میوه ها و ترنجبین آب باقلی و سرکه و خور دلی و نشاسته و شیر اینهمه آب مقدر است
درین همه آبها آبدست کردن روا نباشد اما اگر پلیدی بر جای رسیده باشد شستن آن پلیدی
بدینهار روا باشد و آبدست آب مطلق روا باشد چنانکه گفتیم مسئله اگر در آب پاک چیزی پاک میخواهد
شود چنانکه اشنان یا صابون یا زعفران در آن آب آبدست کردن روا باشد یا نه - بدانکه
مرآب را سه صفت است یکی رنگ دوم مزه سوم بوی اگر ازین سه صفت دو صفت بگشته باشد
و یکی صفت باقی مانده باشد آبدست کردن از آن آب روا نباشد و اگر دو صفت برقرار و یکی
برگشته باشد روا باشد که از آن آب آبدست کنند مسئله اگر در آب ایستاده نجاستی بیفتد
از آن آب و از آنجا آبدست کردن روا باشد یا نه - روا نباشد خواه آن آب اندک باشد خواه
بسیار زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بفرمود مرگاہ و شستن آب را از نجاست چنانکه گفت بول نکند
یکی از شما در آب ایستاده و غسل نکند یکی از شما در آن آب از نجاست و در خبر دیگر است از رسول
علیه الصلوٰۃ والسلام که چون بیدار شود یکی از شما دست در آورد و فرو برد تا نشوید دست خود را
بار که ندانید که در خواب دست کجا نهاده آید مسئله اگر در آب روان نجاستی افتد از آن آب آبدست
کردن روا باشد یا نه - روا باشد چون اثر نجاست پیدا نباشد زیرا که در آب روان نجاست قرار
نخواهد گرفت مسئله اگر در حوضی بزرگ در یک گوشه نجاستی افتد در گوشه دیگر آبدست کردن روا
باشد یا نه - به بینیم اگر بجانبین یک طرف طرف دیگری جنبد روا نباشد و اگر نمی جنبد از گوشه دیگر
روا باشد که آبدست کند زیرا که ظاهر آنست که این نجاست بگوشه دیگر نتواند پیوست مسئله
جانورانی که خون روان ندارند و زندگانی در آب ندارند چنانکه پشه یا گس یا زنبور یا کرم اگر در
آب بمیزند آن آب تباه نشود یا نه - تباه نشود مسئله و همچنین جانورانی که زندگی در آب دارند
چنانکه ماهی و غوک و خجایک اگر در آب بمیزند آن آب پلید نشود یا نه - پلید نشود مسئله آب مستعمل
کدام است - مرأبیکه فرضی از آن گزارده باشند یعنی آبیکه حدیثی بدان زائل کرده باشند و یا بوجوه
در تن بجار بسته باشند آن آب مستعمل باشد مسئله حکم آب مستعمل چیست نزدیک امام عظیم البوصیری

حکم او همچون نجاست مخلطه است و نزد ابو یوسف حکم او همچون نجاست مخففه است و نزدیک محمد
 پاک ناپاک کننده است اما نزدیک ابو حنیفه هر حکم او همچو نجاست مخلطه است یعنی که همچون خون پریم
 و خمر است تا اگر از خون دریم و آنچه مخلطه است باجماع قول اگر از آن نجاست بمقدار بیش از درمی بر
 جامه رسد مانع نماز باشد همچنین اگر آب مستعمل بیش از مقدار درم بر جامه رسد نزدیک ابو حنیفه هر نیز نام
 نماز آید و اما بر قول ابو یوسف هر حکم او همچون نجاست مخففه است نجاست مخففه کدام است چنانکه
 بول شتورانی که گوشت ایشان حلال است اگر جامه رسد کثیر فاحش باید تا مانع جواز نماز باشد حکم آب
 مستعمل نیز چنین است که تا ربعی آنجامه تر نشده است مانع جواز نماز نیست و چون ربعی یا بیشتری ترش
 آنگاه روا نباشد که با آنجامه نماز گزارند اما بر قول محمد که پاک ناپاک کننده است یعنی از نفس خود پاک است
 اما اگر بر جامه نجاستی رسیده باشد اگر از آن آب بشویند آن نجاست پاک نشود یعنی پاک آنکه خوردن را
 شاید و ناپاک آنکه از آن آبدست نشاید کرد مسئله همه پوستها بد باعثت دادن پاک شود یا نه -
 پاک شوند مگر پوست خوک و پوست آدمی اما پوست خوک از برای پلیدی و پوست آدمی از برای حرمت
 مسئله سوی مردار و استخوان مردار پاکست یا پلید - نزدیک علمای ما هم ما دام که پروا آلاشی پاکست
 نباشد پاک باشد مسئله اگر در چاهی نجاست افتد چه باید کرد سخت آن نجاست را بر باید کشید
 پس تمام آب را بر باید کشید مسئله اگر در چاهی موشی میرد یا گنجشک یا سه سجده یا کسی چند دلو آب
 بر باید کشید - از بیت دلو تاسی اگر چاهی خرد باشد بیت و اگر چاهی بزرگ باشد سبی لو بکشند
 مسئله اگر در چاهی کبوتری یا ماینانی یا گربه بمیرد چند دلو آب از آن چاه بکشند از چهل دلو تا شصت دلو
 اگر چاهی خرد بود چهل دلو و اگر چاه بزرگ بود شصت دلو بکشند اما اگر دوش موش میرد نزدیک امام ابو حنیفه و
 ابو یوسف از بیت دلو تاسی دلو بکشند و نزدیک محمد از چهل دلو تا شصت دلو بکشند اما اگر در چاهی
 سه موش میرد نزدیک امام ابو حنیفه از چهل دلو تا شصت دلو بکشند و نزدیک ابو یوسف همچنان از
 بیت دلو تاسی دلو بکشند اما اگر چهار موش میرد همین حکم باشد و اگر پنج موش میرد با اتفاق از چهل
 دلو تا شصت دلو بکشند و اگر شش موش بمیرد یا هفت یا هشت یا نه همین حکم باشد و چون ده شود
 هم گو سفندی شود تمام آب از آن چاه بکشند مسئله اگر در چاهی آدمی یا سگ یا خوک بمیرد یا گوسفندی
 رو تمام آب بکشند مسئله اگر در چاهی جانوری بیامد خرد یا بزرگ یا بسود تمام آب چاه را باید کشید
 مسئله عدد دلو تا شرط است یا نه - نزدیک علمای ثلاثه شرط نیست و نزدیک فرقه شرطست که اگر
 یکی از چند آن آب بکشند که از دلو دیگر بیت دلو در آن بگنجد روا باشد نزدیک علمای ثلاثه که در حساب

بیت دلو بگیرد و نزدیک فرم آنرا یک دلو بگیرد و نوزده دیگر بچنان بکشد آنگاه روا باشد مسئله
 اگر در چاه چشمه باشد و در آنجا نجاسته افتد که هر چند آب از آن چاه می کشند زیادت می شود
 چه کنند و چگونه کشند بدانکه درین باب قولها بسیار است اما امام ابو حنیفه هم راسته قول است و امام
 ابو یوسف را نیز سه قول است و محمد را دو قول است اما امام ابو حنیفه هم را یک قول است که صد دلو
 بکشند و قول دوم آنست که بیت دلو بکشند و قول سیوم آنست که تمامه آب بکشند اما شری
 ندارد که چگونه کشند و اما سه قول ابو یوسف هم یک قول است که آب شناسا را بیارند بر حکم
 ایشان آب بکشند و قول دوم آنست که سنگی در زیر دلو بندند و در چاه فرو داخل کنند و سبک
 دلو ی چند بکشند و قول سیوم آنست که در هر پهلوی آن چاه چاهی کمند بردارند و از آن آب پنهان
 چاه از آن چاه می کشند و درین چاه نو بریزند پس چون این چاه پر شود بدانند که آن چاه پاک شد
 و محمد را از دو قول یک قول آنست که از دو بیت دلو تا دو بیت و پنجاه بکشند و قول دیگر از دو
 و پنجاه تا صد بکشند مسئله اگر در چاه ماکیان یا موشی بیایند و ندانند که کئی باز در آن چاه افتاده
 است چند شب را روز نماز را بگردانند چون مردمان از آن آب آبدست کرده باشند و جامه شسته باشند
 اگر این ماکیان یا موش نیاماسیده و نیز زیده باشد یک شب را روز نماز باز گردانند و اگر بیاماسیده
 و یوسیده باشد سه شب را روز نماز باز گردانند و جامه شسته باشند باز بشوید اما این نزدیک ابو حنیفه
 بود و نزدیک ابو یوسف محمد باز نگردانند تا معلوم نشود ایشان را که کی در افتاده است مسئله هم
 پیخورده را بر چند وجه است - بر چهار وجه است یکی پاک دوم بلید سوم مکروه چهارم مشکوک اما یک
 پیخورده آدمی است و جانورانی که خوردن گوشت ایشان حلال است اما بلید پیخورده گاو و خوک
 و دکان شتی چون نجاست اما مکروه پس خورده ماکیان و گربه و ساکنان خانه چنانکه موش
 و جز آن اما مشکوک پیخورده ضرر است مسئله اما اگر مردی آب مشکوک را در دو خاب
 پاک دارد و آب دیگر جز آن ندارد چه کند تیمم کند و هم تیمم کند اول کدام کار کند نزدیک
 علمای نكته او خیر است چنانکه خواهد کار بندد اما نزدیک فرم اول آبدست کند و پس از آن تیمم کند
 باب التیمم تیمم کردن مکرر روا باشد ماسفری را که آب نیابد و یا کسی از شهر بیرون رفته باشد
 که میان او و میان آب یک گز و ثلثی از گز باشد یا بیشتر ازین چون آب بیا تیمم کردن روا باشد
 یا بیماری باشد که ترسد که اگر آب آبدست کند بیمار تر شود و دراز تر گردد و زیاده شود و روا باشد که تیمم کند
 و همچنین اگر حائضه حاضر شود و یا در نمازگاه عید حاضر شده باشد بجهت نماز عید پس بترسد که اگر آبدست
 مشغول شود نماز از وی فوت شود و روا باشد که تیمم کند مسئله تیمم را چند ضربت است و ضربت

یکه برای رسد و دیگری برای دست تا آرد مسأله تیمم در حدث و خابت یکسان است یا نه - در
 برد و یکسان است مسأله تیمم کردن از چه روا باشد - از هر چه جنس زمین است چون سنگ و
 گل و خاک ریگ و آهک و رینج و آنچه بدین مانند نزدیک ابو حنیفه رحمه الله درین برد روا باشد و
 نزدیک ابو یوسف روا نباشد مگر از دینریه که خاک دوم ریگ پاک و نزدیک شافعی روا نباشد
 مگر از خاک پاک و آنچه بگذاختن گداخته شود چون زر و نقره و مس و رینج و از زیر درین تیمم روا نباشد
 مسأله نیت در تیمم چیست و در آبدست چیست - در تیمم فرضیه است و در آبدست مستحب است نزدیک
 علمای ثلثه و نزدیک فرم برد و جاست و نزدیک مالک شافعی هم برد و جاست فرضیه است مسأله
 تیمم را چه شکند - هر چه آبدست را بشکند و یک چیز دیگر است و آن دیدن آب چون توانا باشد بکار بستن
 آب مسأله تیمم کردن از خاک پلید روا باشد یا نه روا نباشد مسأله در تیمم چند چیز فرضیه است
 و چند چیز مستحب است و چند چیز سنت است - دو فرضیه است یکی نیت کردن دوم ضرب زدن و دو
 مستحب است یکی دست پس و پیش آوردن و دوم تاخیر کردن تا آخر وقت و یک سنت است و آن
 دست افشاندن است مسأله بیک تیمم فرض و نفل چند آنکه خواهد تواند کرد یا نه - نزدیک علمای توانند
 کرد و آهان نزدیک شافعی فرض یکی و نفل چند آنکه خواهد تواند مگر از زر و نزدیک مالک فرض یکی و نفل یکی
 بیش نتواند گزارد مسأله تیمم کردن در شهر چند جا روا باشد یکی بیمار را چون داند که بکار بستن آب
 بیماری او زیاده میشود دوم نماز جنازه را سوم نماز عید را مسأله اما اگر مردی را وقت نماز تنگ
 رسیده است و او توانا هست بکار بستن آب تیمم کردن او روا باشد یا نه روا نباشد آبدست باید کرد
 و نماز گزارد و اگر بوقت دریابد بگزارد و اگر نه قضا کند مسأله اگر بخمین نماز آدینه وقت تنگ
 شود و برسد که اگر بآبدست مشغول شود نماز آدینه از وی فوت شود تیمم کند روا باشد یا نه - روا
 نباشد آبدست کند اگر نماز آدینه دریابد بکند و اگر دریابد نماز پیشین بکند مسأله اگر مسافر
 در رخت خود آب فراموش کرد و تیمم کرد و نماز کرد پس یادش آمد که در رخت من آب است بدانکه این مسأله
 بر سه وجه است یا در میان نمازش یاد آمد یا در تشهد نشسته بود آنگاه پیش یاد آمد بیرون نماز
 یاد آمد اگر در میان نمازش یاد آمده است نزدیک علمای نماز باز گرداند و نزدیک شافعی دو قول است
 یک قول آنست که بگرداند و یک قول آنست که نگرداند اما اگر مقدار تشهد نشسته بود پس یاد آمد پس
 نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف هم نماز را باز گرداند و نزدیک محمد گرداند اما اگر بیرون نماز یاد آمد نزد
 ابو حنیفه و محمد گرداند و نزدیک ابو یوسف بگرداند مسأله طلب کردن آب تیمم کننده را نه واجب است

یانه نزدیک علمای ما شرط نیست مگر آنگاه که علامتی چون سبزه و یادرختانی و آنچه بدین ماند به بیند و نزدیک
 شافعی شرط است اگر چه علامتی نه بیند یک میل از راست و یک میل از چپ و همچنین از پیش و پس بطلبند
مسئله اگر در رفیق در سفر اندیکه از آن دو رفیق آب بی دارد و دیگری ندارد آنکه آب ندارد او را
 تیمم کردن روا باشد پیش از آنکه از حوی آب طلبد یانه - روا نباشد تا که از حوی آب بطلبد اگر بهر آید
 کند و اگر ندید تیمم کند اما اگر از حوی بخواست و او نداد پس به تیمم نماز کرد بعد از آن رفیق دوم آب میداد
 نماز باز گرداند یانه - نگرداند اما اگر نخواست و تیمم کرد و نماز کرد پس بعد از آن آن رفیق او را آب داد
 اینجا نماز باز گرداند **باب المسح علی الخفافین** مسح موزه فریضه است یا سنت یا جائز
 مسح موزه جائز است سنت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم از هر حدیثی که واجب کتبه و صواب باشد
 نه واجب کتبه غسل چون موزه را بر آیدست کامل پوشیده باشد نه بر آیدست ناقص **مسئله**
 آیدست ناقص کدام است و کامل کدام - آیدست کامل آنست که تمام دام که حدیث نرسیده باشد بر آن
 آیدست نماز بتوان کرد اگر چه بخوقت نماز بگذرد و آیدست ناقص آنست که دو نماز بر یک آیدست نتوان
 کرد چون آیدست مستحاضه و جراحبت تازه و یکیدن بول و آنچه بدان ماند **مسئله** مقیم را چند
 شب بار و مسح بر روزه روا باشد و مسافر را چند مقیم را یک شب بار و مسافر را سه شب بار و زیارت
 مسح موزه که تمام شود از وقت حدیث تا بوقت حدیث چنانکه مردی وقت نماز بباد آیدست کرد و در
 چاشتگاه او را حدیث رسید دوم روز آن وقت چاشتگاه که حدیث رسیده بود مسح او باطل محض شود
مسئله مسح بر ظاهر موزه باید کرد یا بر باطن - نزدیک علمای ما بر ظاهر و نزدیک شافعی بر باطن و هم
 بر ظاهر و مسح بچند انگشت باید کشید سه انگشت که بکم از سه انگشت روا نباشد **مسئله** بر موزه
 دریده مسح کردن روا باشد یانه - اگر این دریدگی مقدار دو انگشت باشد یا کم از سه انگشت روا
 باشد و اگر سه انگشت یا بیش از سه انگشت باشد روا نباشد و نزدیک شافعی هم اگر چند سوزن
 باشد روا نباشد و نزدیک امام مالک تا مادام که موزه پوشیده راه میتواند رفت روا باشد **مسئله**
 جنب را مسح موزه روا نباشد **مسئله** مسح موزه را چه شکند - هر چه بشکند آیدست را و سه چیز
 دیگر دریدگی موزه و کشیدن موزه و گذشتن دست **مسئله** دست چون تمام شود آیدست
 از سر گیرد یا بهین پایا را بشوید - نزدیک علمای ما اگر آیدست دارد بهین پای را بشوید و اگر نه
 از سر گیرد و نزدیک امام شافعی اگر چه آیدست دارد یا ندارد از سر گیرد و **مسئله** اگر مقیم مسح کرد پس
 مسافر شد مسح چگونه تمام کند اگر یک شب بار و گذشته باشد از سر گیرد و اگر نه باز از سه شب بار و تمام کند

مسئله اگر مسافت مسح کرد پس مقیم شد چه کند - نیز همچنان کند اگر یک شب از روز گذشته باشد
از سه روز و اگر نه بر آن یک شب از تمام کند مسئله بر سه موزه مسح کردن روا باشد یا نه - اگر موزه
مکرده باشد روا باشد و اگر بکرده باشد حاجت نباشد بروی مسح کند مسئله بر جوبه با مسح کردن
روا باشد یا نه - این مسئله بر سه وجه است یکی که آنست که سخت بافته باشد و جلد و نعل بسته باشد
باتفاق روا باشد و وجه دوم آنست که سخت نبافته باشد و جلد و نعل بسته باشد باتفاق روا باشد
و وجه سیوم آنست که سخت بافته باشد و جلد یا نعل بسته باشد نزد ابو حنیفه روا نباشد و نزد ابو یوسف
و محمد هم روا باشد مسئله مسح کردن بر کلاه و دستار و روی پوش و دستوانه روا باشد یا نه -
روا نباشد مسئله مسح کردن بر رکوی که بر جرات بندند روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه بی آبدست
بسته باشد مسئله اما اگر آن رکوی جامه از جرات ببقیده مسح باطل شود یا نه - اگر جرات به شده باشد
باطل شود و اگر به نشده باشد باطل نشود مسئله میان مسح موزه و مسح جیره چند فرق است -
فرق است یکی آنست که مسح موزه را بدتی پیدا است و مسح جیره را بدت پیدا نیست و دوم آنست که اگر
موزه بی آبدست پوش مسح کردن بر آن موزه روا نباشد و اگر جیره بی آبدست بندد روا باشد سیوم
آنست که اگر موزه از پای ببقیده مسح باطل شود و اگر جیره بی به بقیده مسح باطل نشود با الحیض
کثیر حیض چند است و بیشترین حیض چند - نزدیک ابو حنیفه و محمد نه کمتر از حیض ده شب از روز و بیشترین
ده شب از روز و نزدیک ابو یوسف کمترین بیش از دو نیم روز و کم از سه روز و بیشترین ده شب از روز
و نزدیک شافعی کمترین یک شب از روز و بیشترین پانزده شب از روز و نزدیک مالک کمترین یک شب و بیشترین
حدی نیست مسئله خون حیض کدام است آنچه زن بید در حال حیض چون سرخی و تیرگی و زردی اینهمه
از حیض باشد تا پیدی خالص بید چون پیدی خالص دید یک شد مسئله تیرگی از حیض است
یا نه نزدیک ابو حنیفه و محمد اول و آخر آن تیرگی از حیض است و نزدیک ابو یوسف اگر در اول روز بید
حیض نباشد و اگر در آخر روز بید حیض باشد مسئله اگر در پنج روز اول بید حیض نباشد و اگر
در پنج روز آخر بید حیض باشد مسئله احکام حیض چند است - هشت است یکی آنکه نماز را بفلکند
دوم پروزه را حرام کند اما نماز را قضا نکند و روز را قضا کند سیوم آنکه شوی باوی نزدیکی نکند
چهارم خانه کعبه را طواف نتواند کرد پنجم در مسجدی در نیاید ششم قرآن بخواند هفتم مصحف را در کف نکند
هشتم اگر شویش طلاق دهد نیکه روز عدت او بگذرد مسئله خالص را و جنب را قرآن
خواندن روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله محدث را مصحف در کنار گرفتن روا باشد یا نه - روا

مسئله

اگر در غلات یا علاقه روی بگیرد مسئله اگر زن کمتر از ده روز خون حیض بنید روا باشد که شوی با وضو
 نزدیک کند یا نه - روا نباشد تا وقت نمازی برونگذر و یا غسل نکند مسئله اگر بده روز بریده شود
 روا باشد مر شوی را که پیش از آنکه غسل کند یا وقت نمازی برونگذر که با وضو نزدیک کند یا نه - روا باشد
 بنده ب علمای ثلاثه و نزدیک فراتفاقی هر روا نباشد تا غسل نکند مسئله پاک که در میان دو خون افتد
 در مدت حیض حکم آن چه باشد - بنکریم اگر این پاک که بچند خون باشد یا کم از خون حکم او همچون حکم خون
 روان باشد و اگر پاک که پیش از خون باشد بنکریم اگر یکجانب او حیض توانیم نهاد حیض باشد و اگر نه آنجا
 آن صورت این مسئله آنست که اگر زنی یکروز خون دید و یکروز پاک دید باز یکروز خون دید این بر سه روز
 حیض شد و همچنین اگر یکروز خون دید و دو روز پاک دید باز یکروز خون دید این نیز از حیض شد زیرا که
 در اول پاک که کم از خون است و در دوم پاک که بچند خون و گفتیم پاک که چون کم از خون و یا پیش از خون شد
 حکم او همچون حکم خون روان باشد اما اگر سه روز خون دید و بخروج پاک دید باز یکروز خون دید اول
 سه روز آن حیض باشد و آن بخروج پاک باشد و آن یکروز که بعد از آن خون دیده است آن استحاضه باشد
 مسئله کترین پاک که چند است و بیشتر چند کترین پاک که یا نزده شمار روز و بیشتر حد نیست
 مسئله خون مستحاضه چند است پنج است هر چه پیش از نه سالگی بنید یا کم از سه روز بنید یا پیش از
 ده روز بنید یا در حال حیض بنید یا زیاده از چهل روز بنید حکم او همچون خون مستحاضه باشد نماز را با آن
 ندارد و در روز را با آن ندارد و شوی با وضو دخول کند مسئله اگر زنی زیاده از ده روز خون بیند
 اگر این زن را عادت معروفه هست بدان عادت معروفه باز گردد و اگر ندارد ده روز او را حیض شد
 باقی استحاضه باشد مسئله اگر زنی بلاغت رسید و بلاغت بهم خون روان شد که هیچ باز نه است حکم او
 چه باشد از برای ده روز او را حیض باشد و باقی استحاضه باشد مسئله زنی که مستحاضه باشد یا مردیکه
 بول و چکان باشد و یا خون بینی روان باشد چه کند - هر وقت نمازی آید است کند نزدیک علمای ثلاثه و نزدیک
 شافعی هر فرض نمازی آید پیش باید کرد مسئله صاحب عذر بیک آید است فرض و نفل چند آنکه خواند
 بتواند کرد یا نه - نزدیک علمای مابین فرض و نفل چند آنکه خواند تواند کرد تا وقت باقی است و نزدیک
 شافعی فرض یک و نفل چند آنکه خواند تواند کرد و نزدیک مالک فرض یک و نفل یک مسئله آید است صاحب
 کی باطل شود نزدیک ابو حنیفه و محمد بخروج وقت و نزدیک ابو یوسف هم بدخول و هم بخروج و نزدیک فر
 بدخول نه بخروج اما فائده این مسئله آنجا ظاهر گردد که اگر صاحب عذر نماز را با آید است کرد نماز یا شست هم
 بدان آید است تواند کرد یا نه - نزدیک علمای ثلاثه خواند کرد زیرا که بخروج وقت آید است او تباه شده است و نزدیک

بخواند کرد زیرا که نزدیکیه فرمود بخوان وقت آیدست و تباها شود و دخول نیافت پس بتواند و همچنین اگر صاحب
 غدیری نماز چاشت را آیدست کرد نماز پیشین را هم بدان آیدست تواند کرد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد و
 کرد و نزدیکیه فرمود کرد و ابو یوسف نیز قول ز فردا در مسئله خون نفاس کدام است - هر خوان
 که پس از زادن فرزند میندانا آنچه در حال زادن میند یا پیش از زادن میند آن خون مستحاضه باشد
 مسئله کترین نفاس چند است و بیشترین چند - کترین را حدی نیست و بیشترین را چهل روز و نه
 علمای مام و نزدیک شافعی هم کترین را نیز حدی نیست و بیشترین شصت روز و نزدیک مالک بمقدار روز
 مسئله اگر زنی بیک شکم دو فرزند آورد خون نفاس از هر دو فرزند اول باشد یا از آخر - نزدیک ابو حنیفه
 و ابو یوسف از اولین فرزند و نزدیک محمد و زفر از فرزند دوم باشد **باب الانحاس** نماز کننده را
 چند چیز پاک باید - سه چیز یکی تن پاک دوم جامه پاک سیوم جای پاک **مسئله** پاک کردن نجاست
 از کدام آب روا باشد از آب مطلق یا مقید - از آب مطلق با جماع روا باشد اما از آب مقید نزد ابو یوسف
 و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد و زفر و شافعی هم روا نباشد مسئله اگر بر موزه نجاستی رسید
 بمالیدن پاک شود یا بشستن - نزدیک ابو حنیفه اگر تر باشد بشستن و اگر خشک باشد بمالیدن و
 نزدیک محمد تر و خشک بشستن پاک شود مسئله آب منی پاک است یا پلید - نزدیک علمای مالک است
 اگر تر باشد باید شست و اگر خشک باشد باید مالید بدست تا پاک شود و نزدیک محمد و زفر و شافعی
 تا نشوید پاک نشود مسئله اگر نجاستی بر آئینه یا شمشیر رسد بمالیدن پاک شود یا بشستن - نزدیک
 ابو حنیفه و ابو یوسف بمالیدن و نزدیک محمد و شافعی بشستن مسئله اگر بر زمین نجاستی رسد
 پس با قاع خشک شود چنانکه اثر نجاست پیدا نباشد نماز و تیمم بدان زمین روا باشد یا نه - نزدیک
 علمای مام و نه نماز کردن روا باشد و تیمم روا نباشد و نزدیک زفر و شافعی هر دو چیز روا نباشد و نزدیک
 مالک هر دو چیز روا باشد مسئله اگر نجاستی مغلظه رسد چون خون و ریم و خمر و آنچه بدان مانده مقدار
 باید که روایی نماز را باز دارد اگر مقدار درمی باشد یا کم از آن روایی نماز را باز ندارد و اگر بیش از آن
 در می باشد روا نباشد که با نجامه نماز گذارد و نزدیک شافعی اگر چند سر سوزنی باشد روا نباشد
 مسئله و اگر نجاست مخفیه رسد چون بول سقورانی که گوشت ایشان حلال است اگر بر جامه رسد
 چه مقدار باید که مانع نماز آید نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف هم اگر کم از ربعی از جامه تر باشد مانع نماز
 نباشد و اگر ربعی باشد مانع نماز آید و نزدیک محمد اگر چه تمامی جامه تر شود روا باشد مسئله پاک
 کردن بر چند وجه است بر دو وجه است یکی آنست که عین آن دیده شود چنانکه خون یا خمر دوم آنکه

عین آن دیده نشود چنانکه بول آب که مستعمل باشد اما آنکه عین او دیده شود می باید شست تا نشان
او در شود مگر که بشواری داغی بماند دوم آنکه نشان آن دیده نشود باید شست تا دل شونده قرار
گیرد که پاک شد مسئله استنجای بیت - سنت مؤکده است و استنجا از چه روا باشد - از سنگ و
گل و خ و آنچه بدان ماند مسئله حد استنجا تا کجاست - تا پاکی پس اگر نجاست بگذرد از مخرج آن روا باشد
مگر آب و این قول محمد است و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد بجملة النجاست که زائل توان کرد بآن
نجاست مسئله شمار سنگها در استنجا شرطست یا نه - نزدیک علمای مابین طریقت و نزدیک شافعی
شرطست مسئله استنجای بر بند و جلاست شش وجهت یکی فرضیه دوم واجب سیوم سنت چهارم
مستحب پنجم که است ششم بدعت اما فرضیه چون بیش از درمی باشد واجب چون درمی باشد و
سنت چون کم از درمی شود و مستحب پاک کردن و آب شستن و که بیت بدست راست یا بطعام چنانکه
بنم پاک کردن باشد و بدعت بی آرایش شستن کتاب الصلوة باب اوقات
الصلوة اول وقت نماز با کدام است - چون صبح صادق بدد و آخر وقت چون آفتاب
مسئله و اول وقت نماز پیشین کدام است چون آفتاب برگردد و آخر وقت کدام است - چون سایه
هر چیزی دو چندان شود جز سایه اعیان و نزدیک ابو یوسف و محمد چون سایه هر چیزی یک چندان شود
جز سایه اعیان مسئله اول وقت نماز دیگر کدام است و آخر وقت کدام اول وقت چون بیرون رود
نماز پیشین بر هر دو قول آخر وقت چون آفتاب فرو شود مسئله اول وقت نماز شام کدام است
و آخر وقت کدام - اول وقت چون آفتاب فرو شود و آخر وقت چون شفق غائب شود مسئله
و شفق کدام است - نزدیک ابو حنیفه سپید که بعد از سرخی بر آید و بقول صاحبیه همان سرخی مسئله
اول وقت نماز خفتن کدام است و آخر وقت کدام - اول وقت چون شفق غائب شود و آخر وقت چون
صبح صادق بدد مسئله وقت و ترک کدام است - نزد ابو حنیفه وقت و ترک با وقت نماز خفتن یکجا
در آید اما از جهت فضیلت را نخست فرضیه کنند پس سنت پس و نزدیک ابو یوسف و محمد وقت ترک
در نیاید تا اول نماز خفتن نگزارند و فائده این مسئله کجا پیدا آید - جایی که مردی نماز خفتن را بگذارد و
و تر را تا خیر دار پس با آخر وقت شب و تر بگذارد پس معلومش شد که نماز خفتن بجا آیدست گزارده است
نزد ابو حنیفه همان نماز خفتن باز گرداند و نزدیک ابو یوسف و محمد هم و تر را باز گرداند و هم نماز خفتن
مسئله آخر وقت و ترک کدام است - چون صبح صادق بدد مسئله مستحب در نماز با کدام است
آنکه در روشنائی گزارد اما بنزدیک شافعی آنست که در تاریکی گزارد و همچنین در نماز پیشین نیز مستحبست که در

باستان تاخیه کند و در زمستان تعجیل کند و در نماز دیگر تاخیر کردن تا آفتاب زرد شود و در نماز شام
 تعجیل کردن و در نماز خفتن نیز تاخیر کردن تا پیش از سه یکی بگذرد مسئله مستحب در وتر چیست
 آنکه کسی دوست دارد آخر شب نماز کردن تا آخر شب کند و آنکس که استوار نباشد بر بیدار شدن اول
 نماز ترکند و بخسید **باب الاذان** بانگ نماز چیست سنت است بر پنج نماز را و نماز آویند
 و برای هر چه جز این باشد سنت نباشد چون نماز جنازه و نماز عید و اگر قن آفتاب و ماهتاب مسئله
 صفت بانگ نماز چیست - معروفست چنانکه گوید الله اکبر الله اکبر تا آخر مسئله در بانگ نماز
 ترجیع هست یا نه - نزدیک علما مترجیع نیست و نزدیک شافعی ترجیع هست و ترجیع چه باشد - آنکه
 شهادتین را مکرر کند چنانکه هر کلمه را چهار بار گفته شود مسئله در نمازهای دیگر زیاده ازین نگویید که
 صفت کردیم مگر در بانگ نماز باید بعد از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم و در بار بگوید
 مسئله صفت اقامت همچون صفت بانگ نماز است یا نه - صفت اقامت همچون صفت بانگ نماز است
 مگر در اقامت بعد از حی علی الفلاح قد قامت الصلوة و در بار بگوید و بانگ نماز را کشیده گوید و کلمه کلمه
 جدا جدا گوید و اقامت پست گوید و پیوسته گوید و چون بانگ نماز خواهد گفت رکوعی قبله کند چون
 حی علی الصلوة رسد روی بدست راست کند و چون حی علی الفلاح رسد رکوعی دست چپ کند
 و پای را بگرداند یا نه - نه مگر آنکه جای بلند باشد چون مناره مسئله اگر مردی را نماز فوت شده و
 میخواهد که قضا کند بانگ نماز و اقامت گوید یا نه - هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید اما اگر نماز آبسار فوت
 شده است اولین نماز را هم بانگ نماز گوید و هم اقامت گوید و نمازهای دیگر را بخوار باشد خواهد بانگ نماز گوید
 و خواهد باقامت بسته کند مسئله بانگ نماز و اقامت بی آیدست گفتن روا باشد یا نه - بانگ نماز
 بغیر آیدست روا باشد بی کرامت و اقامت گفتن روا باشد با کرامت مسئله جنب را بانگ نماز و
 اقامت گفتن روا باشد یا نه - بانگ نماز روا باشد با کرامت و اقامت روا نباشد مسئله بانگ نماز
 پیشین بیش از وقت گفتن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بانگ نماز بامداد نزدیک ابو یوسف و شافعی
 و مالک و بقول اهل مدینه پیش از صبح اگر بگوید و روا باشد و نزدیک ابو حنیفه و محمد روا نباشد تا وقت
 نماز بامداد در نیاید **باب شروط الصلوة** احکام نماز چند است - شش چیز است یکی آنکه است
 کند از حد شام و نیم پاکی از نجاستها سوم پوشیدن عورت چهارم رکوع قبله آوردن پنجم وقت نماز ششم
 نیست مسئله عورت مرد از نجاست تا نجاست - از زیر ناف تا زیر زانو اما ناف از عورت است یا نه -
 در مذنب علمای ما عورت نیست و نزدیک شافعی عورت مسئله عورت زن از نجاست تا نجاست

بگویند آمین ولیکن آهسته گویند پس تکبیر کند بر کوع فرود رود دست را بر زانو بندد و انگشتان کشاده دارد
 و پشت را بگستراند و سر را بالا ندارد و در فرود نیز ندارد برادر دارد و در رکوع سه بار سبحان ربی العظیم بگوید
 و این کمتر است و اگر بیشتر بگوید نیکوتر باشد پس سر از رکوع بردارد و سمع الله لمن حمده بگوید اگر تنها بود و اگر
 مقتدی بود در بنا لک الحمد بگوید روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد پس
 چون از رکوع راست بایستد نیز تکبیر گوید و سجده فرود رود و دست خود را بر زمین نهد در رکوع خود را
 میان دو کف دست خود و پیشانی را و بینی را بر زمین نهد تا سجده تمام کرده باشد و در سجده نیز بگوید
 سبحان ربی الاعلی سبحان بار که در رکوع گفتیم **مسئله** اگر پیشانی بر زمین می نهد و بینی نمی نهد روا
 باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا باشد با کراهیت و اگر بینی نهد و پیشانی نهد نزدیک ابو حنیفه روا باشد
 با کراهیت و نزدیک ابویوسف روا نباشد مگر بعد از **مسئله** اگر مردی سجده کند بر پنج دستار یا بر
 زیادتی جامه روا باشد یا نه - روا باشد با کراهیت **مسئله** بعلها را در نماز کشاده دارد یا نه -
 کشاده دارد و شکم از دوران خود نهیدارد و انگشتان پا را سوی قبله دارد و از سجود سر برآرد و تکبیر
 گوید و بیاراند و سجده دوم بکند پس سر برآرد از سجده دوم و تکبیر گوید و راست بایستد و در حال
 ایستادن قوت بر سیفه و دویای خود کند و دست بر زمین نهد و بر دست قوت نکند و در رکعت دوم
 نیز همچنان کند که در رکعت اول کرده باشد مگر آنکه سبحانک اللهم و بحمدک نگوید و اعوذ نگوید و دست
 بر نیارد مگر در تکبیر اول پس چون سر برآرد از سجده دوم در رکعت دوم پای چپ بگستراند و بر و بنشیند
 و پای راست را بایستاند و انگشتان پای راستی قبله کند و دست خود را بر زانو بندد و انگشتان را
 کشاده دارد و تشهد بخواند و تشهد آنست که التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ نَسْتَعِينُهُ نَسْتَغْفِرُهُ لَكَ يَا اَلَا اَللهُ وَ اَللهُ
 اَنْ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ بگوید و در رکعتین اخیرین فاتحه بخواند تنها و در آخر نماز سبحان بنشیند
 چنانکه در قعده اول بدو رکعت نشسته بود و از اینجا تشهد بخواند و بر غیمه علیه السلام در و فرستد
 پس دعای که الفاظ قرآن را ماند بخواند و دعائی نگوید که سخن مردمان ماند پس سلام گوید از دست راست خود
 که السلام علیکم ورحمة الله و بרכתه چپ خود نیز همچنین بگوید و در دادن سلام راست نیت کند که سلام
 میکنم بر مومنان و بر فرشتگانی که در دست راست من اند و در دادن سلام چپ همچنین نیت کند اما
 نزدیک محمد نخست نیت فرشتگان کند پس نیت مومنان و نزدیک ابو حنیفه و ابویوسف نخست نیت
 مومنان کند پس نیت فرشتگان اما اگر مقتدی بجانب استام باشد در سلام اول نیت مومنان
 فرشتگان کند و اگر بجانب چپ استام باشد در سلام اول نیت امام کند و نیت مومنان و نیت فرشتگان

و در سلام دوم نیت مومنان و فرشتگان و اگر برابر امام باشد در هر دو سلام نیت امام و نیت مومنان و فرشتگان **مسئله** چند نماز است که بلند خوانند - سه نماز است یکی نماز باراد دوم نماز شبام سوم نماز خفته **مسئله** و اگر تنها نماز گزارد او بخیار است خوابد چنان خواند که نفس خویش را بشنوند و خوابد یا نه **مسئله** و ترجمه رکعت - نزدیک علمای ماست رکعت و نزدیک شافعی او بخیار است خوابد یک رکعت کند خوابد سه خوابد هفت خوابد نه و همچنین چندان که خوابد طاق طاق کند **مسئله** و ترجمه کند یا بریده و نزدیک علمای مایبوسته و نزدیک شافعی بریده همچنان طاق طاق **مسئله** دعا قنوت در تمامی سال خواند بعضی سال نزدیک علمای مایبوسته و نزدیک شافعی در پانزده آخرین ماه رمضان بخواند **مسئله** بیرون نماز و تردنای قنوت بخواند یا نه - نزدیک علمای مایبوسته و نزدیک شافعی در نماز باراد پس از رکوع بخوانند **مسئله** چون خوابد که دعا قنوت خواند چه کند - دستها بردارد و تکبیر کند و دعا قنوت بخواند **مسئله** بیچ نماز هست که در وقار معین خواند یا نه - اگر است باشد اگر کسی در معین بخواند هر چه بر زبان از قرآن بیاید بخواند مگر آنکه مرد باشد که یک سه رة بیش نماند او را روا باشد که همان یک سوره بخواند چون سوره دیگر نماند **مسئله** کمترین قرائتی که نماز بدان روا باشد چیست - نزدیک امام ابوحنیفه آنچه اسم قراة بر آن افتد چنانکه تم نظر و یاد آستان و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد تا سه آیت کوتاه و یا یک آیت در آن خواند چنانکه آیه الکرسی آیه دین **مسئله** مقتدی را با امام قرآن خواندن روا باشد یا نه - نزدیک علمای مایبوسته و نزدیک شافعی روا باشد فاق خواندن **مسئله** امام را چند نیت باید کرد و مقتدی را چند - امام را یک نیت باید کرد و مقتدی را دو نیت یکی نیت خود دوم نیت امام که اقتدا کردم بدین امام **مسئله** جماعت چیست - سنت موکده است **مسئله** اولیترین از مردمان باامت که باشد - آنکه فقیهترین از همه باشد و اگر همه فقیه باشند آنکس است که قرآن نیکوتر خواند و اگر همه قرآن نیکو خوانند آنکه او پرهیزگارتر باشد اما اگر همه پرهیزگار باشند آنکه پرهیزگارترین ایشان باشد و اگر همه پرهیزگار باشند آنکه در حسن صورت زیاده از همه باشد **مسئله** اعرابی را و نابینا را و فاسق را و فرزند زانی را امامت کردن روا باشد یا نه روا باشد اما باکراهیت **مسئله** بر امام مستحب است در نماز - آنکه نماز بر قوم دراز نکند **مسئله** اگر زنان تنها در خانه نماز بجماعت کنند روا باشد یا نه - روا باشد باکراهیت اما آن زن که امامت خواهد کرد او را در میان صف اول ایستاند و پیش نفرستند **مسئله** اگر یکی امام باشد و یکی مقتدی کجا ایستد مقتدی بر دست راست امام ایستد و اگر دست راست باشد پس امام ایستد و نماز نکند **مسئله** مردان را بر زنان اقتدا روا نباشد **مسئله** و اگر در مسجد مردان

و زنان و کودکان و کسانی که خشتی باشند جمع شوند بحیث نماز کردن بجماعت بصفها چگونه ایستند چون امام
 پیش رود اول صفت مردان ایستد پس کودکان پس خشتی پس زنان مسئله اگر زنی در پهلوی
 مردی در نماز ایستد نماز که تباها شود - نماز مرد تباها شود نماز زن تباها نشود زیرا که زن اهل شهوت
 باشد و در حدیثی نیز از پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده است که اگر زنی در پهلوی مرد بیگانه در نماز ایستد
 و مرد و شریک باشند در یک نماز نماز مرد تباها شود مسئله زنان را بجماعت حاضر آمدن روا باشد
 یا نه - زنان بجز با اتفاق روا نباشد اما زن زانی را نزدیک امام ابو حنیفه در سه نماز حاضر آمدن روا
 باشد بکلیه نماز با دو دوم نماز شام سوم نماز خفتن و نزدیک ابو یوسف و محمد در بیچ نمازی و انباشت
 مسئله کسانی که صاحب عذر نباشند و تندرست باشند بصاحب عذر یعنی کسی که او را بول چکان
 باشد بدو اقتدا کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله و همچنین زنان پاک پس زن مستحاضه
 اقتدا کردن روا نباشد و همچنین پوشیده را پس برهنه اقتدا کردن روا نباشد و کسی را که نماز نفل
 میگزارد نماز فرض بدو اقتدا کردن روا نباشد اما اگر مردی نماز فرض میکند نماز نفل پس او اقتدا
 کردن روا باشد مسئله اگر مرد با امری نماز بجماعت گزارد پس معلوم شد که امام بی طهارت بود و دیگر
 نماز باز گرداند یا نه - نزدیک علما باز گرداند و نزدیک شافعی با ذکر داند مسئله اگر متوضی پس کسی که
 به تیمم است اقتدا کند روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد
 مسئله اگر کسی بر موزه مسح کشیده است مرگ کسی را که او پاشیخته دارد امامت کند
 روا باشد یا نه - باتفاق روا باشد مسئله اگر نشسته مراستادگان امامت کند روا باشد یا نه - نزدیک
 ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد روا نباشد مسئله اگر قاری پس امی اقتدا کند روا باشد یا نه
 روا نباشد و قاری کسی را گویند که قرآن بداند و امی کسی را گویند که قرآن نداند مسئله اگر مردی نماز
 را بار کوع و سجود نمیتواند کرد و با شارت میکند چون امامت کند مرگ کسی را که نماز بر کوع و سجود و قیام
 نمیتواند کرد روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر مرد نماز فرض میکند فرض دیگر را پس او اقتدا
 کردن روا باشد یا نه - چنانکه مردی چهار رکعت فرض نماز دیگر میکند و مرد دیگر بیاید و چهار رکعت
 فرض نماز پیشین بدو اقتدا کند روا نباشد مسئله نماز نفل پس نماز نفل کردن روا باشد یا نه -
 روا باشد مسئله نماز کننده را در نماز چند چیز کراست - سیزده چیز کراست است اول اتن بازی
 کردن دوم با جامه بازی کردن سوم نگرین نماز جای نماز گردانیدن مگر آنکه بر جا سجده باشد که
 سجده بر آن نتواند کرد یکبار باید گردانید چهارم انگشتان را شکستن پنجم دست بیهیگاه نهادن ششم

جامه فرو بستن بهتقم در نماز مریع نشستن مگر بعد از بیست و هفتم در قعد سگ و نشستن نهم در نماز حرام
سلام دادن مرکب را دهم موی سر بسته بگه نماز کردن یازدهم جامه را بر چیدن دوازدهم طعام
یا شراب خوردن آواز نماز اگر چه چیزی بخورد یا بیاشامد نماز تباہ شود سیزدهم چپ راست نگر بستن
در نماز اینهمه کراہیت باشد مسئلہ اگر مردی در نماز حدث رسد چه باید کرد - اگر امام باشد خلیفہ
گیرد و خود برود و آبدست کند باز آید ہم بران نماز تمام کند فاضلتر آن باشد که از سر گیرد مسئلہ
اما اگر پس از تشہد حدث رسد آبدست کند و سلام گوید مسئلہ اما اگر مردی در نماز بخت پیش حل مشر
افتاد یا در نماز و تردید و آنشد یا بیہوش شد یا خندہ قہقہہ بخندید چکند چون خواهد کہ همان بکند از پیش
باید گرفت مسئلہ اما اگر مردی در نماز بعد از سخن گفت یا بفرا موشی نماز وی باطل شود یا نہ - باطل شود
نزدیک علما و نزدیک شافعی اگر بنسبیاں سخن کرد باطل نشود و اگر عمداً گوید باطل شود مسئلہ اما اگر
مرد مقدار تشہد بنشست پس عمداً حدث کرد یا سخن گفت یا کاریکہ بدان نماز تباہ شود حکم او چه شود
نماز تباہ نشود مگر در صورت حدث آبدست تباہ نشود مسئلہ اگر متیممی میان نماز آبدستیم او
باطل شود یا نہ - باطل شود نزدیک علما و شافعی را و قول است بیک قول باطل شود و بیک قول
دیگر باطل نشود مسئلہ اگر مرد متیمم مقدار تشہد بنشست پس آبدست یا مسح موزه کرده بود دست او
تمام شد یا موزه از پا عمداً اندکی بکشید یا امی بود سوگنج یا موخت یا برہنہ بود جامہ یافت یا اشارت
کنندہ بود تو انا شد بر کوع و سجود کردن یا نماز گذشتہ یا آبدیا امام قاری را حدثی رسید امی را
خلیفہ کرد یا در نماز باد آفتاب برآمد یا مسح جمیرہ کرده بود جمیرہ از پیر شدگی بفتاد یا زین متحاضہ
بود وقت نماز بیرون شد یا در نماز آدینہ وقت نماز دیگر درآمد حکم این چه باشد نزدیک ابو حنیفہ رحم
در سن ہمہ دوازده مسئلہ نماز او باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد نماز او باطل نشود یعنی نماز تمام شد
باب قضاء الفوائت اگر مردی نمازی فوت شدہ است و وقت نماز دیگر در آمدہ است
نخست کدام نماز کند نخست نمازی کند کہ وقت او باشد چون وقت تنگ شدہ باشد و اما اگر وقت
فراخ باشد نخست نماز قضا کند کہ گذشتہ باشد و بعد از و نماز وقت کند مسئلہ ترتیب نماز بچند چیز
ساقط شود سلبہ چیزیکہ بفرا موشی دوم تنگی وقت سوم حد کثرت و حد کثرت را بیان خواہم
کرد انشاء اللہ تعالی آن بیان آن بود کہ مرد نماز بنشین کرد پس یادش آمد کہ نماز باید اندکزدہ است
چہ کند همان نماز باید را بکند و نماز پیشین را باز نگیرد و این را بفرا موشی گویند و تنگی وقت آن بود کہ
مرد نماز خفق را نکرد پس در نماز باید یادش آمد و وقت نماز باید تنگ است در آبدست چہ کند اگر

چنان باشد که شش رکعت نماز نتواند کرد و هنوز وقت باقی باشد اول نماز خفتن کند که آن تنگی وقت
 نباشد و بعد از آن نماز بباد و اگر وقت چندان باشد که شش رکعت نماز نتواند کرد نخست نماز بباد
 کند پس نماز خفتن و این را تنگی وقت گویند اما حد کثرت آن بود که مره شش نماز قضا دارد و هر چه کم از
 شش نماز باشد آنرا بچهار رکعت فوت شده با ترتیب بکند اما اگر از شش نماز زیاده باشد ترتیب ساقط شود
 بر کدام که خواهد اول آنرا کند و این قول ابو حنیفه و ابو یوسف است و نزدیک محمد کثرت تا پنج نماز است
 و هر چه از پنج نماز فوت شود ترتیب بیفتد اما نزدیک فر حد کثرت یک است و هر چه زیاده از یک است
 ترتیب ساقط شود و نزدیک شافعی اصلاً ترتیب شرط نیست و ابن ابی لیلیه را درین دو قول است
 یکی آنست که تا یکسال ترتیب ساقط نشود و چون یکسال شود ترتیب ساقط شود و بقول دیگر ترتیب
 نیفتد بآلاف قاتل الله بیکره فی الصلوة چند وقت است که نماز کردن در آن وقت روا نباشد
 سه وقت یک وقت بر آمدن آفتاب دوم وقت راست ایستادن آفتاب سیوم وقت فرو شدن آفتاب
 بیکر نماز دیگر آن روزینه اگر بکند روا باشد و درین هر سه وقت سجده تلاوت و نماز جنازه و نمازی که
 قضا شده باشد اگر بکند روا نباشد این وقتها منی است اما وقتهای بکروه شش وقت یک پیش از نماز
 بباد و بعد از ضحی صادق بیجم نماز نفل نباید کرد و رکعت سب نماز بباد و دوم بعد از نماز بباد
 تا آفتاب بر نیاید سوم بعد از نماز دیگر تا آفتاب فرو نشود چهارم بعد از فرو شدن آفتاب و پیش از وقت
 نماز شام پنجم در وقت خطبه خواندن خطیب در روز جمعه ششم در روز عید نماز گاه عید پیش از نماز عید
 درین هر سه وقت نماز نفل کرامت است اما اگر نمازی که قضا دارد درین وقتها بکند بکس نباشد **باب**
النوافل والسنه در هر نمازی چند رکعت سنت است - بدانکه در نماز بباد دو رکعت سنت
 پیش از فرضیه و چهار رکعت پیش از فرضیه نماز پیشین و دو رکعت بعد از فرضیه نماز پیشین و چهار
 پیش از نماز دیگر و اگر خواهد دو رکعت کند و دو رکعت پس از فرض نماز شام و چهار رکعت پیش از نماز
 خفتن و چهار رکعت بعد از نماز خفتن و اگر خواهد دو رکعت کند بعد از نماز فرض خفتن این چهار گانه
مسئله نماز نفل روز و شب چند گانه کند - نزدیک ابو حنیفه هر روز و شب چهار گانه کند و نزدیک ابو یوسف
 و محمد در شب دو گانه کند و در روز چهار گانه کند و نزدیک شافعی دو گانه کند **مسئله** اما اگر مردی
 بشب نماز قسط کند هشت رکعت بیک سلام روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه هر روز باشد و نزدیک ابو یوسف
 و محمد روا نباشد مگر بر هر دو رکعت سلام گوید **مسئله** قرآن خواندن در نماز فرض در چند رکعت واجب است
 نزدیک علمکادر دو رکعت واجبست و در باقی او مخیر باشد خواهد فاتحه خواند و خواهد تسبیح گوید و خواهد فاتحه

باشد و نزدیک شافعی در هر چهار رکعت و نزدیک مالک در سه رکعت و نزدیک حسن بصری در یک رکعت و
 نزدیک ابو بکر اصم و ابن علیّه قراة خواندن فرضیه نیست **مسئله** قراة خواندن در نماز نفل در چند
 واجب آید - در همه رکعتها که نفل باشد **مسئله** اگر مردی در نماز نفل در آمد پس تباہ کرد چه کند قضای آن
 و رکعت کند بحین اگر چهار رکعت نماز نفل شروع کرد پس در قعدہ اولین بنیشت پس تباہ کرد نیز دو رکعت
 واجب آید که بکند باتفاق **مسئله** اگر مردی نماز نفل را نشسته میگزارد و توانایی ایستادن دارد و او باشد
 یا نه - روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد **مسئله** اگر مرد نماز نفل را ایستاده شروع کرد پس نشسته تمام میکند
 روا باشد یا نه - روا باشد و نزدیک ابو حنیفہ و نزدیک ابو یوسف و محمد اگر عذر دارد روا باشد و اگر نه روا
 نباشد **مسئله** اگر مردی مسافرت در بیابانی وقت نماز در آمده است و نمیتواند که از ستور فرود آید
 نماز چگونه کند - فرضیه را تا خیر دارد اما اگر نفل باشد اول رکوعی قبله کند و تکبیر گوید بعد از آن او نماز را
 بر پشت ستور یا شارت بکند و ستور هر طرفی که خواهد میرود و اگر فرود بتواند آمد فرود آید بکند و الله اعلم
باب سجود السهو سجده سهو بر نماز کتفه کے واجب آید - و قتیکه از نماز چیزی نقصان کند
 و یا در نماز چیزی زیادت کند یا آنکه جای بلند خواندن فی باشد آهسته خواند یا جایی که آهسته خواندن فی باشد
 بلند خواند آنگاه واجب آید که سجده سهو بکند **مسئله** سجده سهو چگونه کند چون در قعدہ اخیرہ مقدار
 تشهد بنشیند یک طرف سلام بدد و دو سجده سهو بکند و بعد از آن تشهد بخواند و سلام نماز بدد **مسئله**
 سجده سهو چون بر امام واجب آید بر مقتدیان نیز واجب آید یا نه - واجب نیاید اما اگر امام سجده سهو بجا
 می آرد بر مقتدیان نیز واجب آید که یارند - و اگر امام بجا نیارد بر مقتدیان نیز واجب نیاید **مسئله**
 اگر کسی در نماز سهو کند و در قعدہ اولی بنشیند بعد از آن هم در نماز یا دشن آید که در قعدہ اولی
 بنشسته باز گردد و بنشیند یا نه - به بینیم در بحالت که او را یاد آمده است بنشستن نزدیکترت یا ایستادن
 اگر بنشستن نزدیکترت باز گردد و بنشیند و اگر ایستادن نزدیکترت بایستد و نماز بگذارد و بعد
 نماز سجده سهو بجا آرد **مسئله** اما اگر کسی سهو کند و در قعدہ آخر بنشیند پس بر رکعت پنجم برخیزد پس بکشد
 آرد باز گردد و بنشیند یا نه - اگر این رکعت پنجم سجده مقید کرده است بنشیند و یک رکعت دیگر بکند تا ش
 رکعت شود و این نماز نفل گردد و فرض نباشد و اگر این رکعت پنجم را سجده مقید نکرده است باز گردد و
 بنشیند و سجده سهو بجا آرد نماز وی تمام باشد و اگر در رکعت چهارم در قعدہ اخیرہ بنشست و سلام
 نداد پس برخاست و گمان بر آنکه این قعدہ اولیست پس درین رکعت پنجم یا دشن آید که این قعدہ اخیر بود
 باز گردد و بنشیند تا امام که رکعت پنجم را سجده مقید کرده و سلام نماز بدد و اگر رکعت پنجم را سجده مقید

کرده باشد یک رکعت دیگر با آن بکند تا شش رکعت شود پس سلام دهد نماز تمام باشد چهار رکعت از فرض
 باشد و آن دو رکعت نفل گردد مسئله اگر کسی را در نماز شک افتد و نداند که سه رکعت گزاده است یا دو رکعت
 اگر این شک اول بار باشد نماز بازگرداند و اگر این شک بسیار بار افتاده است بنا بر حکم غالب کند و اگر
 بیچشم گمانی نیست بنا بر یقین بگذر یعنی آنچه اندکتر باشد آنرا گیرد و نماز تمام کند **باب صلوة المريض**
 اگر مردی بیمار است که نماز را ایستاده نمیتواند کرد چگونه کند نماز نشسته کند بر کوع و سجود مسئله اگر رکوع
 و سجود نیز نتواند کرد چگونه کند - بشارت کند اما در وقت رکوع سرفروید و در وقت سجود از آن فرود
 دارد تا فرق باشد میان رکوع و سجود و در پیش روی چیز زم نهد که تا بدان سجده کند همچنین بشارت
 باید کرد که گفتیم مسئله اگر نشستن نتواند چگونه کند - بر پشت رست تا افتد و ایستاد و رکوع و اگر نماز را
 بشارت کردن نیز نتواند کرد تا خیر دارد نماز را و بشارت بخشم و با بر و و بدل نباید کرد مسئله اما اگر
 مردی قادرست بر ایستادن و قادر نیست بر رکوع و سجود کردن نماز چگونه کند - نزدیک امام ابوحنیفه و ابوالوفاء
 قیام لازم نیاید و نزدیک محمد قیام لازم آید مسئله اگر تن درسته بعضی نماز ایستاده کرد پس هم در نماز
 بیمار شد چه کند نماز را نشسته تمام کند اما بر کوع و سجود و اگر رکوع و سجود نیز نتواند کرد رست تا افتاده کند
 بشارت چنانکه گفته شده است مسئله و اگر همچنین بیمار نشسته بعضی نماز یک دو هم در نماز توانا شد بر ایستادن
 چگونه کند نیز هم بر آن بنا تواند کرد یا نه بنگریم اگر رکوع و سجود میکرد در حالتیکه بیمار بود نزدیک ابوحنیفه و
 ابویوسف هم بر آن بنا تمام کند و اگر بشارت میکرد از سر گیر مسئله اگر مرد بیوش شد و در بیوشی
 شد و در بیوشی نماز از دفوت شد قضا واجب آید یا نه - به بنیم اگر بنیماز فوت شده است یا کم از بنیماز
 قضا واجب آید و اگر پیش از بنیماز فوت شده است قضا واجب نیاید که بکند **باب سجدة التلاوة**
 در قرآن سجده جایست - چهارده جایگه آخر سوره اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره محل
 چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم در سوره ج سجده که در اول است هفتم در سوره فرقان
 هشتم در سوره نمل نهم در سوره الم تنزیل دهم در سوره صا د یازدهم در سوره السجدة دوازدهم در سوره
 و النجم سیزدهم در سوره اذا السماء انشقت چهاردهم در سوره اقرء باسم مسئله سجده تلاوت چیست
 نزدیک علی کا و حبیب و نزدیک شافعی سنت و نزدیک اکب یازده سجده است در تمام قرآن و سجده
 آخرین نیت و النجم و اذا السماء انشقت و اقرء مسئله سجده تلاوت بر که واجب آید بر خواننده و نزدیک
 اگر چه شنونده قصد شنیدن قرآن دارد یا ندارد مسئله اما اگر امامی آیه سجده تلاوت بخواند بر امام و
 مقتدی واجب آید که سجده کنند - واجب آید اما اگر امام سجداً و مقتدیان نیز سجداً آرند و اگر امام نیارد

مقتدیان نیارند و اگر مقتدی آیه سجده را بخوانند بر مقتدی واجب آید و نه بر امام **مسئله** اگر مرد بیرون
از نماز آیه سجده را بخواند و طائفه که در نماز بودند شنیدند بر ایشان سجده واجب آید یا نه - باتفاق بر
ایشان واجب آید اما بیرون از نماز سجده بجا آرند و درون نماز سجده نکنند **مسئله** اما اگر در نماز سجده
آرند و با باشند یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف نماز را با باشد و آن سجده محسوب نباشد و نزدیک محمد
سجده محسوب باشد اما نماز باطل شود **مسئله** اگر مردی آیه سجده را اگر میخواند بر باری که بخواند سجده
کند یا نه - یک سجده واجب آید اگر چه بسیار بار میخواند و همچنین اگر مرد بیرون از نماز آیه سجده را بخواند
پس برخاست و در نماز ایستاد و باز همان سجده را بخواند و یک سجده کرد و با باشند یا نه - همین یک سجده
بسنده باشد و هر دو خواندن و اما اگر بیرون از نماز آیه سجده را بخواند و سجده کرد و ساعت دیگر در نماز
ایستاد و همان آیت سجده را بخواند بار دیگر سجده باید کرد و آن یک سجده که پیش ازین کرده است درین
دوم بسنده نباشد **مسئله** اگر مرد خوابد که سجده تلاوت بجا آورد چکند - تکبیر گوید و دست بر نیارد
سجده کند و تکبیر گوید و سر بردارد و نشیند تبشیر و سلام نگوید و در سجده دعائی که آمده است بخواند
باب صلوة المسافر یک حکم شرع در دو دیگرگون گردیده است - آنست که مردی
قصد کند بر رفتن جائی که از شهر او تا آنجا که بخاید رفت سه شباروزه راه باشد یا بیشتر بر فتر اشتراک کرده
یا پیاده میان رود و در رفتن کشتی حکم کنند **باب مسئله** فرض مسافر چند است از چهار دوگانی و زیارت
از دوگانی کردن روا نباشد اما اگر چهار رکعت کرد بنگریم اگر در قعدة اول نشسته باشد و فرض بود و نظر
باشد نزدیک علمای و نزدیک شافعی هر چهار رکعت فرض شد و اگر در قعدة اول نشسته باشد نزدیک امام
ابو حنیفه و ابو یوسف هر چهار رکعت نفل باشد و نزدیک محمد باطل باشد **مسئله** مسافر دوگانی که آغاز
کند - چون از آبادانی شهر جدا شود **مسئله** مسافر مقیم چند چیز شود - بسته چیزیکه آنکه نیت کند در
شهر که در اینجا بازده شباروز خواهد بود دوم آنکه پس امام مقیم اقتدا کند سوم آنکه چون در شهر خود در
مقیم شود بے آنکه نیت اقامت بازده روز کند درین هر سه جا نماز چهارگانی باید کرد و اگر کم از بازده روز
شهر نیت اقامت کند مقیم نگردد **مسئله** اگر مسافر در شهری در آید نیت اقامت یا نزهه روزه
نمیکند میگوید هر روز روم یا فردا و سالها بماند نماز چگونه کند نماز دوگانی کند اگر چه سالها بماند **مسئله**
اما اگر شکر اسلام در دار حرب رفت و نیت اقامت آورد یا بازده شباروز مقیم شوند یا نه - نزدیک
ابو حنیفه و محمد مقیم نشوند و نزدیک ابو یوسف اگر در خیمه و خرگاه فرود آیند نیت اقامت درست نیاید و
اگر در پناهها فرود آیند درست باشد و نزدیک فراتر قوتی و شوکتی باشد شکر اسلام را چهارگانی کنند

و اگر نه دوگانی کنند مسئله اگر مقیم در نماز مسافر در آید و بدو اقتدا کند روا باشد یا نه روا باشد اما چون
 مسافری مقیم از امامت کند چون دو رکعت بکند سلام خود بدو مستحب آن باشد که مرقوم را بگوید که نماز
 تمام کنید که من مسافر بودم تا ایشان نماز خود تمام کنند مسئله اما اگر مقیمی در مسافران امامت کند مسافر
 نماز چندگانی کند امام مقیم چهارگانی کند و مسافران نیز بر متابعت امام چهارگانی کنند مسئله اما اگر مردی را
 در شهری خانه بود پس از آن شهر نقل کرد و در شهری دیگر رفت و مقیم شد پس ازین شهر دوم مسافر شد و در آن
 شهر اول که خانه او بود در آنجا رسید و مقیم شود یا نه نشود او نماز را دوگانی کند تا امام که در شهر خود یا
 برسد مسئله اگر مسافر نیت کند بیکه و مثلاً که پانزده روز یا ششم نماز چندگانی کند - نماز دوگانی کند که
 نیت اقامت درست نباشد مگر نیت کند که پانزده یا چهار روز بجا خواهد بود مسئله اگر مردی را در شهر خود
 نماز نافوت شده باشد در سفر خواهد که قضا کند چندگانی کند چهارگانی و همچنان در سفر نیز نماز نافوت شده
 باشد در حضر دوگانی کند مسئله عاصی و مطیع در سفر در خصت یکسان است یا نه - نزدیک علمای مالکیان
 است یعنی هر دو را نماز دوگانی باید کرد و عاصی آن باشد که راهزنی کند و بریان کردن مسلمانان رود و مطیع
 آن باشد که تجارت یا سفر قبله رود مسئله جمع کردن میان دو نماز روا باشد یا نه فعلاً روا باشد و وقتاً
 روا نباشد فعلاً چگونه باشد - چنانکه نماز پیشین آخر وقت کند و نماز دیگر اول وقت کند و هر دو را
 یکجا جمع کند و وقتاً آن باشد که در وقت نماز پیشین نماز دیگر را کند و روا نباشد مگر بعرفات و مزدلفه
 که در عرفات نماز دیگر را بوقت نماز پیشین کند آنجا روا باشد مسئله نماز کردن در کشتی نشسته روا باشد
 یا نه - نزدیک ابو حنیفه روا باشد اگر چه قدرت بر ایستادن دارد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد
 مگر بعذری یا بصلوة الجمعه نماز آدینه چند شرط واجب آید - به پنج شرط واجب آید یکی
 آنکه شهر جامع باید دوم سلطان فرمان ده باید سیوم جماعت باید چهارم خطبه باید پنجم وقت
 باید اما خطبه که خطبه کند باید که دو خطبه کند میان هر دو خطبه جدائی آورد و بنشیند مسئله خطبه
 کند یا ایستاده - ایستاده کند با طهارت مسئله و اگر خطیب بدو خدا تعالی بسنده کند روا باشد
 یا نه - نزدیک ابو حنیفه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد تا خطبه دراز بخواند که مردمان
 آزاد عرف خطبه گویند مسئله اگر خطیب خطبه کند اگر نشسته کند یا بی طهارت کند روا باشد یا نه -
 روا باشد اما اگر اهیت باشد مسئله جماعت بجهت نماز آدینه چند کس باید نزدیک امام ابو حنیفه کمترین
 بجهت نماز جمعه راستن باید بی امام و نزدیک ابو یوسف و محمد دو کس باید با امام مسئله در نماز جمعه
 بلند خواند یا آهسته و سوره معین خواند یا هر کدام که خواهد - در قراة بلند خواند و سورتی معین خواند

هر چه خواهد از قرآن بخواند مسئله بر مسافران و بر بنده گان و بر بیاران و بر زنان نماز جمعه واجبست
 یا نه - برینها نماز جمعه واجب نیست و اما اگر حاضر شوند و بامردمان بگزارند فرض وقت ایشان
 ساقط باشد مسئله اگر مسافری یا بیماری یا بنده در روز جمعه امامت کند روا باشد یا نه - روا باشد
 مسئله و اگر مرد در روز جمعه از پیشین یا پیش از جمعه در خانه بگردد پس او را اتفاق افتاد که نماز
 جمعه بکنم حکم نماز پیشین او چه باشد - نزدیک ابو حنیفه هر وقتی که سوگن مسجد جامع روان شود بجز در وقت
 نماز پیشین او تباها شود اگر جمعه یا در یابا یا در نزدیک ابو یوسف محمد نماز پیشین او باطل نشود تا
 مادام که در نماز جمعه پیوند و کرامیت باشد مرعده و از آنکه نماز پیشین او در روز جمعه بجماعت گفتن
 مرز و انیانرا جماعت کردن کرامیت باید که هر کس نماز خود تنها کند مسئله اگر کسی امام را در روز جمعه
 بنماز جمعه در یابا چه کند - نماز با او بگزارد آنچه در یابا و نماز آدینه تمام کند و گافی و اگر در تشهد یا در سجده
 در یابا باقی نماز تنها کند و گافی بنزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف و نزدیک محمد اگر با امام بیکرعت در یابا
 و یا بیشتر نماز آدینه کند و اگر نه چهار گافی کند نماز پیشین بمهران تحریمه امام و مرد نماز با باید که چون با گنما
 اول روز آدینه بشنوند خرید و فروخت را ترک گیرند و در کتب نماز جمعه آرند مسئله چون خطیب در
 روز جمعه بیرون آید برای خطبه مردان چه کنند مردان را باید که خاموش باشند و نماز نکنند تا خطیب خطبه
 فارغ شود و چون خطیب بر منبر رود و مؤذنان باید که پیش او با گنماز گویند و چون از خطبه فارغ شود
 قامت کنند و بعد از آن نماز آدینه را بکنند باب العیدین مردانرا مستحب در عید فطر حلیت
 آنکه بامداد چیزی بخورند پیش از آنکه بنمازگاه حاضر شوند و غسل کنند و بوی خوش کنند و جامه نیکو بپوشند
 اگر باشد و بعد از آن رکعت نمازگاه آرند مسئله در روز عید فطر در راه نمازگاه تکبیر گویند یا نه - نزدیک
 ابو حنیفه تکبیر گویند و نزدیک ابو یوسف و محمد شافعی تکبیر گویند مسئله پیش از نماز عید در نمازگاه عید
 نقل کردن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا باشد مسئله وقت نماز
 عید که در آید چون آفتاب بر آید وقت نماز عید کی بیرون شود چون آفتاب برسد مسئله در روز
 عید چند رکعت نماز باید کرد - دو رکعت نماز کنند امام امامت کند و در هر دو رکعت فاتحه و سوره
 که خواهد بلند بخواند مسئله امام در نماز عید چند تکبیر گوید - بقول عبد الله بن مسعود پنج تکبیر گوید پنج
 در رکعت اول و چهار در رکعت آخر چون امام خواهد که نماز عید بکند باید که اول تکبیر احرار بگوید و سکه
 تکبیر دیگر بعد از آن بگوید و بعد از آن قرآن خواند و چون قرآن خواند تکبیر گوید و در رکوع رود تا در
 رکعت اول یا تکبیر رکوع بهم پنج تکبیر باشد و چون یک رکعت بکند و رکعت دوم را آغاز کند و قرآن بخواند

و چون قرآن بخواند سه تکبیر گوید و تکبیر چهارمی بگوید و در رکوع ر و د چنانکه رکعت دوم با تکبیر کوع
 بهم چار تکبیر باشد و در هر رکعتی نه تکبیر باشد و این قول ابو حنیفه است و مر عبد الله بن عباس
 سه قول است یک قول آنست که دوازده تکبیر گوید بیفت در رکعت اول و پنج در رکعت آخر و قول
 دوم آنست که سیزده تکبیر گوید بیفت در اول شش در آخر و قول سیوم آنست که پانزده تکبیر گوید بیفت
 در اول و بیفت در آخر و در هر رکعتی شش تکبیر زیاده باشد و قول میرالمومنین علی ر هم آنست که در عید
 فطر یازده تکبیر گوید شش در اول و پنج در آخر و در هر رکعتی چهار زیادتى و در عید اضحی پنج تکبیر گوید سه در اول
 و دو در آخر و در هر رکعتی یک زیادتى باشد مسئله نخست تکبیر گوید یا قویان خواند و قول عبد الله بن مسعود
 آنست که در رکعت اول نخست تکبیر گوید پس قرآن بخواند و در رکعت دوم نخست قرآن خواند پس تکبیر گوید
 و این را قوالی بین القراءتین خوانند و قول میرالمومنین علی ر هم آنست که نخست در هر دو رکعت قرآن خواند
 پس تکبیر گوید و این را قوالی بین التکبیر والقراءة خوانند و قول عبد الله بن عباس ر هم آنست که در هر دو رکعت
 نخست تکبیر گوید پس قرآن خواند و آنرا قوالی بین القراءة والتکبیر گویند مسئله نخست تکبیر گوید یا
 سبحانک اللهم و بحمدک گوید نخست سبحانک اللهم و بحمدک بگوید پس تکبیر گوید و پس اعوذ گوید پس قرآن
 خواند و اعوذ پس از تکبیرات و پیش از قراءه گوید و در قول ابو یوسف نخست سبحانک اللهم و بحمدک گوید
 بگوید پس تکبیرات بگوید پس قرآن خواند و در قول وزاعی نخست تکبیرات گوید پس سبحانک اللهم و بحمدک گوید
 پس اعوذ گوید پس قرآن خواند مسئله خطبه پس از نماز کند یا پیش از نماز پس از نماز کند و دو خطبه کند
 مردان را بآوردن حدقه فطر و احکام آن بیا موزند مسئله اگر مردی را نماز عید فوت شد و از نماز مردان
 فارغ شد پس او برسد قضا کند یا نه بزرگ ابو حنیفه و ابو یوسف رحم قضا واجب نیاید و نزدیک محذور
 شافعی رحم قضا واجب آید مسئله اگر راه بر مردان پوشیده شد و ماه را ندیدند پس از زوال اگر چه
 داو ندیده بپای نه آن روز نماز عید کنند یا نه آن روز نهند و دوم روز بکنند اما اگر دوم روز عذر افتد چنانکه
 باران متواتر شود یا خونی حادث شود سوم روز آن بکنند یا نه بکنند مسئله اما مستحب مردان را
 در روز اضحی چیت آنکه غسل کنند و بوی خوش کنند و جامه نو بپوشند و خوردنی را تا خیر کنند تا از نماز
 فارغ شوند و روی نمازگاه آرند مسئله در راه نمازگاه عید اضحی مردان تکبیر گویان روند یا نه
 باتفاق همه علماء تکبیر گویان روند مسئله در عید اضحی چند رکعت نماز کنند همچون نماز عید فطر و پس از
 نماز دو خطبه کند و خطیب باید که مردان را قربانی کردن بیا موزد و تکبیرات تشریق بیا موزد اما
 اگر در روز عید اضحی عذری افتد که آن روز نتوانند کرد دوم روز کنند و اگر دوم روز نیز عذری افتد

سوم روز کنند و اگر سیوم روز نیز عذر می افتد چهارم روز نکنند مسئله تکبیرات تشریق کدام است
 آغاز کنند و کدام روز ختم کنند - بر آن اتفاق کرده اند صحابه رضی چون امیر المؤمنین عمر و عثمان و علی و
 عبد الله بن مسعود که از نماز با مدور و زعفره آغاز کنند اما در ختم خلافت کرده اند قول عبد الله
 ابن مسعود و آنست که در هشت نماز باید که بگویند و در روز عید بنماز دیگر ختم کنند که آن هشت نماز با
 و این قول امام اعظم ابو حنیفه است و در قول امیر المؤمنین علی رضی بنماز دیگر در اخیر روز ایام تشریق
 ختم کنند و این نیست و سه نماز باشد و این قول ابو یوسف و محمد بن گرفته اند و امیر المؤمنین عمر فاروق
 است بیک قول نیست و دو نماز است و بقول دیگر نیست و سه نماز است و امیر المؤمنین عثمان از ختم
 قولی نیست و جوانان صحابه چون عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و عائشه رضی
 آنست که در نماز پیشین روز عید آغاز کنند اما در ختم نیز خلافت کرده اند - بقول عبد الله بن عباس رضی
 فجر آخر ایام تشریق ختم تمام کنند و آن پانزده نماز باشد و بقول عبد الله بن عمر در نماز پیشین آخر ایام
 تشریق ختم کنند و آن شانزده نماز باشد و بقول زید بن ثابت در نماز دیگر آخر ایام تشریق ختم کنند
 آن هفده نماز باشد و عائشه رضی در ختم قولی نیست و این قول امام ابو اللیث سمرقندی است و
 و قول حاکم شهید بخلاف این است که عائشه رضی را دور وایت و زید بن ثابت را در ختم قولی نیست
 مسئله و تکبیرات چگونه گوید - گوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و الحمد لله مسئله
 تکبیرات تشریق پنجه شرط واجب آیند - بقول امام ابو حنیفه رضی پنج شرط بیاید که مقیم دوم شهر جامع سوم
 جماعت چهارم جماعت مستحب بیاید پنجم نماز فرض بیاید و نفل نباید و تطوع و نماز قضا نباید اما بیان
 جماعت مستحب آنست که جماعت مردان باید نه جماعت زنان و نزدیک ابو یوسف و محمد بن که نماز
 بکند بروی واجب آید که تکبیرات گوید **باب صلوٰۃ الکسوف** در گرفتن آفتاب نماز
 چگونه کنند - امام امامت کند و دو رکعت نماز کند همچون نماز نفل نزدیک علی بن ابی طالب در هر رکعتی یک رکوع
 کند همچنانکه نمازهای دیگر را و نزدیک شافعی رضی در هر رکعتی دو رکوع کند چنانکه اول رکوع کند پس است
 بایستد و بار دیگر نیز قرآن خواند پس رکوع کند مسئله در نماز گرفتن آفتاب قرآن بلند خواند یا آهسته
 نزدیک امام ابو حنیفه رضی آهسته خواند و نزدیک ابو یوسف و محمد و شافعی بلند خواند مسئله قرآن بسیار خواند
 یا اندک - باتفاق بسیار خواند و چون از نماز فارغ شود دعائی گوید تا آفتاب بکشد مسئله آنست
 که کند در گرفتن آفتاب - آنکه روز آدینه امامت کند یعنی خطیب مسئله در گرفتن آفتاب جماعت است
 یا نه - در گرفتن آفتاب جماعت نیست هر کس تنها نماز کند و در گرفتن آفتاب خطبه نیست **باب الاستسقاء**

درخواستن باران نماز است یا نه - نزدیکی امام ابو حنیفه رح نماز نیست و عا گویند و استغفار کنند و اگر
تنها نماز کنند و با باشد بی جماعت و نزدیکی ابو یوسف نماز بی جماعت کنند و امام است کند و دو رکعت
نماز کند و قرائه خواند پس خطبه کند و روی بقبله آرد و دعا گوید مسئله و امام در دعا گفتن رد اگر در
یا نه - نزدیکی علمای امام رد اگر در اند و قوم رد اگر در اند و این فقه در استسقا حاضر نشوند باب
قیام شهر رمضان بدانکه در ماه رمضان هر روز نماز استحب آنست که جمع شوند بعد از نماز
خفتن و امام با ایشان ترویجات بگزارد و در هر دو ترویج سلام بدید و بنشینند میان هر دو ترویج
مقدار یک ترویج بعد از آن و تر گزارد با ایشان بجماعت و ترویج جماعت جز ماه رمضان نباید گزارد
باب صلوة الخوف بدانکه چون مردمان در دایره خراب باشند و نیک ترس باشند و وقت
نماز در آید امام طائفة را در گروه کند یک گروه را سوی دشمن فرستد و یک گروه را اقتدا با امام کنند
با امام یک رکعت و دو سجده بکنند پس هر از سجده دوم برخیزند و بر روی دشمن بایستند و پس آن
طائفة دیگر که پیش دشمن ایستاده بودند بایند و اقتدا با امام کنند و ایشان نیز با امام یک رکعت و دو
سجده باید کرد و متشهد با امام بهم بنشینند و امام سلام نماز بدید و ایشان ندیدند پس بر خیزند و بر روی
دشمن بروند و بایستند پس اگر گروه که یک رکعت گزارده اند باز آیند و دیگر رکعت و دو سجده بکنند
قرائت و متشهد بنشینند و سلام نماز بدیدند و بر روی دشمن بایستند پس طائفة دیگر باز آیند
یک رکعت و دو سجده بکنند اما با قرائت و متشهد بنشینند و سلام نماز بدیدند مسئله اگر امام مقیم باشد و
مقتدیان مسافر باشند نماز چگونه کنند - امام بطائفة اول چنین دو رکعت کند و با طائفة دوم نیز دو رکعت
کند مسئله اگر نماز شام باشد چگونه کند - طائفة اول دو رکعت بکند و طائفة دوم یک رکعت
کند مسئله درین نماز کسانی که بر روی دشمن ایستاده باشند اگر دشمن برسد کارزار کنند یا نکنند و اگر بکنند
نماز تبه شود اما اگر بیم سخت باشد سواران نماز کنند هر رکوعی که اسپ میگرد و ایشان کوع و سجود می کنند
بشارت یاب اینجا نماز چون مرد را وفات نزدیک رسد بکنند - رویش بقبله آرند و بر پهلوی
راستش بخسپانند و شهادتش تلقین کنند چون وفات یابد زنج او بپندند چون خوابند که او را بشنوند
او را بر تخته بخوابانند و بر عورت او رکوه پاره نبهند و جامها از وی جدا کنند و آیدتش بپند اما
آب در دهن و بینی او نکنند پس آب بر روی ریزند و تخته او را بوی خوش کنند طاق و آب
برگ کنار یا شنان بپوشانند و اگر برگ کنار و شنان نیابند بر آب پاک بختار کنند و سر و محاسن
او را بر برگ خیر و بشویند و پس بر پهلوی چپ بخسپانند و برگ کنار می شویندش تا آب بر تخته او

پس بر پهلوی رشتش بنحیانی می‌شوند تا آب زیر تخت او برسد پس بنشانند و نیکه کنند
و شکم او را نرم ببالند اگر چیزی از او بیرون آید همان موضع را بشویند و غسل از سر گیرند ^{و بنشینند} و نزدیک شافعی از سر گیرند و بر کوه پاره اندام او را شست کنند و در کفن نهیند و جنوب در سر و کفن
محاسن او نهیند و نیک علمی ^{و نیک} و نزدیک زفر کافور در سجده جایگاه او نهیند یعنی نوزاد و دست پا
مسئله سنت در کفن مرد و حیت - سنت در کفن مرد آنست که مرد را در سه جامه بپوشانند ازاری و
پیر بنی و لفافه و اگر بر دو جامه بسند کنند باز ازاری و پیر بنی روا باشد مسئله جامه چگونه بپوشند -
نخت از جانب چپ جامه در آرد چنانکه زنده می‌آرد را پوشد پس از جانب راست بران ضم کنند اگر
بترسند که کفن پراکنده شود که زنده مسئله زن در چند جامه کفن کنند - و پنجم جامه ازاری و پیر بنی
و دامنی و خرقة که بدان شیردان بندد و لفافه مسئله درازی این چه مقدار باید از از سر تا پای
و پیر بنی از کتف تا زیر زانو و لفافه درازتر از از از باید و اگر زن نیز بر سه جامه بسند کنند روا باشد
و دامنی را زیر پیر بنی و زیر لفافه نهیند و مو او بر سینه او نهیند و موی مرده را شانه نکنند و محاسن
نیز شانه نکنند و ناخن کم نکنند و موی سبالت کم نکنند و کفن ابوی خوش کنند پیش از آن که در و بپوشانند
چون از کفن فارغ شوند آنگاه نماز کنند مسئله اولیترین مردان با است مرده که باشد - تخت سلطان
اگر حاضر آید و اگر حاضر نیاید آنگاه امام حی بعد از دوی مسئله و اگر سلطان و ولی حاضر نبودند نماز
کرد پس اگر ولی حاضر شود نماز بگردانند تواند یا نه - تواند او را روا باشد و اما اگر ولی کرد پس از کسی
روا نباشد که باز گرداند مسئله و اگر مرده را دفن کردند و نماز نکردند چه کنند - برگور او نماز کنند تا سه
روز مسئله نماز جنازه چگونه کنند - امام امامت کند چهار تکبیر گوید و تکبیر اول حمد و ثنا گوید و در
تکبیر دوم درود بر پیغمبر گوید و بر تکبیر سوم دعا گوید مرده را و مرجمع مسلمانان را و در تکبیر چهارم
سلام بدهد مسئله نماز جنازه در مسجدی که در و نماز بجماعت کند کردن روا باشد یا نه - کراهیت
باشد نشاید که مسئله جنازه را بگوید و در نماز نیک و بدی او چهار گوشه جنازه بگیرند و بر او
پس جنازه باید که پیوسته نروند اما بقیع نروند و آبست نیز نروند مسئله چون بر سر گور بنشینند
نخت یکند - تخت مرده را از سر فرو و اگر علی بن حسین و پیش از آن شستن کراهیت باشد
پس گور را بکاوند و حمد کنند و مرده را در کافور و کافور بکشد و اگر گور را در گور نهد گوید
بسم الله و الله و علی و آله و رسول الله و مرده را بکشد و اگر سبک او یکشاید و شستن راست نهیند
مسئله شستن چپ نهیند و چپ نهیند و اگر با شستن کراهیت باشد اما با شستن کراهیت نباشد مسئله

گور را چگونه برآرند - خریشته برآورند مسئله اگر بچه برآورد و او را بشویند و نماز نکند یا نه - اگر
پس از زادن بانگی کرده باشد نامش بنهند و بشویند و نماز کنند و اگر پس از زادن بانگ نکرده باشد نامش
نوشویند در خرجه بچهد و دفن کنند **باب الشہید شہید کیت** - آنکه او را مشرکان کشتند و یا در
جنگ کشته یا بند و نشان کشتکی بر او باشد و یا مسلمانان او را بظلم بکشند که بیشتر از دین قصاص
واجب آید و نه دین مسئله شہید را بشویند و نماز نکند یا نه - نزدیک علمای مالک و شافعی و احمد و حنبل
و نزدیک شافعی نه بشویند و نه نماز کنند و نزدیک حسن بصری هم بشویند و هم نماز کنند مسئله و اگر
جنی شہید شود او را بشویند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه رحم بشویند و نزدیک ابو یوسف و محمد نشویند
مسئله اگر کودکی یا حائضه شہید شود ایضا را بشویند یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه بشویند و نزدیک
ابو یوسف و محمد نه نشویند مسئله خون شہید شویند یا نه - نشویند و یحیی بن یوسف و ابو یوسف و ابو یوسف
و سلح از وی بکشند و اگر مرتضی شود او را بشویند یا نه - بشویند و مرتضی آن باشد که از پس سید
زخم چپ بخورد یا بیاشامد و یا داروش کرده شود یا از جنگی زنده بماند رسد یا آنکه زنده چند
بماند که وقت نمازی بد و بگذرد مسئله اگر مرد در حد یا قصاص کشته شود او را بشویند یا نه - بشویند
و نماز نیز بکنند مسئله اگر مرد از ربه زن یا باغیان کشته شود او را بشویند و نماز نکند یا نه - نشویند
و نماز نیز نکند **باب الصلوة فی الکعبۃ** نماز کردن در خانه کعبه روا باشد یا نه -
نزدیک علمای مافرض و نقل روا باشد و نزدیک شافعی هم فرض روا باشد و نقل و انباشد و نزدیک
مالک نقل روا باشد و فرض روا نباشد مسئله اگر امامی درون خانه کعبه امامت کند روا باشد یا
روا باشد و هرگز از وی او یا پشت او یا جانب پشت امام باشد نماز او روا باشد و هرگز پشت او یا رو
او سوا امام باشد نماز او روا نباشد مسئله اگر در مسجد حرام امام امامت کند روا باشد یا نه - روا باشد
حلقه کنند گرد او اگر در خانه کعبه بایستند هر کدام از ایشان که نزدیکتر باشد سوی کعبه روا باشد چون نجاشی
امام نباشد مسئله بر امام کعبه نماز کردن روا باشد یا نه - در مذہب علمای امام روا باشد و نزدیک شافعی
روا نباشد **کتاب الزکوۃ** زکوۃ بر کعبه واجب آید بر آزاد و بر مسلمان و بر بالغ و بر عاقل
و چون مالک نصاب باشد ملک تمام باشد و سال بر او بگذرد زکوۃ واجب آید مسئله بر کودک
و دیوانه و مکاتب زکوۃ واجب آید یا نه - نزدیک علمای امام واجب نیاید و نزدیک شافعی واجب آید
مسئله یا اگر مردی مال دارد و وام دارد و زکوۃ واجب آید یا نه - این مسئله بر دو وجه یکوجه آنست
که زکوۃ واجب نیاید چنانکه هر از دم دارد و یا هر از دم دارد و هر از دم بر او بگذرد و یا اگر زکوۃ واجب

و اما اگر مال و هزار و دویست درم باشد و او هزار درم باشد هزار بهر از درم برود باقی دویست درم را
 پنج درم واجب آید مسئله خانه بود فی وجامه پوشیدنی و ستور بر نشستی و بنده خدمتی و سلاح
 کار بستنی زکوة واجب آید یانه نزدیک علمای امام زکوة واجب نیاید و نزدیک مالک کوة واجب است
 مسئله زکوة بی نیت روا باشد یانه روا نباشد غیبتا ز دو وقت بیک وقت بیاید یا در وقت جدا گردد
 زکوة از مال خود که نیت کند که این مال بجهت زکوة می ستانم دوم آنوقت که بدرویشان دهد نیت کند
 که زکوة مال خود میدهم مسئله اما اگر مرد تمام مال خود صدقه کرد و نیت زکوة نکرد از صدقه دادن او
 زکوة بیفتد یانه نزدیک علمای امام بیفتد و نزدیک شافعی نه بیفتد **باب زکوة الابل نصاب**
 اشتران چندست پنجست اگر گم از پنج باشد زکوة واجب نیاید و چون پنج اشتر باشند و سائیم
 باشند و سال آن بگذرد یک گوسفند واجب آید چون ده شوند دو گوسفند واجب آید تا چهارده
 بهین دو گوسفند واجب آید و چون پانزده شوند سه گوسفند واجب آید تا نوزده و چون بیست
 شوند چهار گوسفند لازم آید تا بیست و چهار و چون بیست و پنج شوند نیت مخاض واجب آید
 اشتر بچه یکساله که پادرسال دوم نهاده باشد تا سه و پنج و چون سی و شش شوند نیت لبون واجب است
 یعنی شتر بچه دو ساله که پادرسال سوم نهاده باشد تا چهل و پنج و چون چهل و شش شوند حقه واجب است
 یعنی شتر بچه سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد تا شصت و چون شصت و یک شد جذعه واجب است
 یعنی شتر بچه چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد تا هفتاد و پنج و چون هفتاد و شش شد دو نیت لبون
 واجب آید یعنی دو اشتر بچه دو ساله که پای در سوم نهاده باشد تا نود و چون نود و یک شود دو حقه
 واجب آید یعنی دو اشتر بچه سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد تا صد و میت آنگاه حساب از سر باید
 گرفت چون بیش از زیادت شود بدان یک گوسفند واجب آید و دو حقه و همچنین در ده دو گوسفند و دو
 حقه واجب آید و در پانزده سه گوسفند و دو حقه واجب آید و در بیست چهار گوسفند و دو حقه و چهار حقه
 و در بیست و پنج نیت مخاض و دو حقه واجب آید تا صد و پنجاه چون صد و پنجاه شد آنگاه سه حقه واجب است
 پس حساب از سر گیرد و در پنج یک گوسفند و سه حقه در ده دو گوسفند و سه حقه و در پانزده سه گوسفند و
 سه حقه و در بیست و پنج نیت مخاض و سه حقه و در سی و شش نیت لبون و سه حقه پس در هر پنجابی حقه باشد
 پس باز حساب از سر گیرد پس در هر پنجاه اشتری که زیادت شوند چنانکه پس از صد و پنجاه از سر گرفته شد
 مسئله در زکوة دادن اشتر بختی و اشتر اعرابی یکسانست یانه یکسانست با آنکه در شتر بختی واجب است و
 اشتر اعرابی واجب آید **باب زکوة البقر نصاب** ان چندست سی بر چه کم از سی و با در ایشان

در نود و شش چهار حقه واجب است

زکوة واجب نياید و چون سی باشند و چرایی باشند و سال برایشان بگذرد آنگاه تبعیه واجب آید یعنی گوساله
 یکساله که پای در دوم نهاده باشد تا چهل شود و در چهل مُسنه واجب آید یعنی گوساله دو ساله که پای در سوم نهاده
 باشد و چون از چهل بگذرد امام ابوحنیفه راسته قول است بیک قول آنست که هیچ واجب نیاید تا پنجاه شود و چو
 پنجاه شد آنگاه در چهل مُسنه بدید و در ده ثلث تبعیه و در یاربع مُسنه بدید و قول دیگر آنست که هیچ واجب نیاید
 تا چهل و یک و چون چهل و یک شد آنگاه در چهل مُسنه واجب آید و در یکی ربع عشر مُسنه واجب آید و چون
 چهل و دو شد باز در چهل مُسنه و در دو ضعف ربع عشر مُسنه واجب آید و همچنین در چهل سه مُسنه و سه
 ربع عشر مُسنه واجب آید و در چهل و چهار مُسنه و عشر مُسنه واجب آید برین حساب بدینند و قول سوم
 آنست که هیچ واجب نیاید تا شصت نشود و چون شصت شد و تبعیه واجب آید تا هفتاد و چون هفتاد
 شد سه و تبعیه واجب آید تا هشتاد و چون هشتاد شد دو مُسنه واجب آید تا نود و چون نود شد سه و تبعیه
 واجب آید تا صد و چون صد شد و تبعیه و یک مُسنه واجب آید هم بدین حساب باید داد هر سی را تبعیه و
 هر چهل را مُسنه و گاو و گاو میش در دادن زکوة یکسان است **باب صدقة الغنم نصاب گوشتند**
 چندست هر چه کم از چهل باشند در ایشان زکوة واجب نیاید و چون چهل باشند و چرایی باشند و سال برایشان
 بگذرد و گوشتی واجب آید تا صد و بیست بهین باید داد و چون صد و بیست و یک شود آنگاه دو گوشتند
 واجب آید تا دولیت و چون دولیت و یک شود سه گوشتند واجب آید تا چهار صد و چون چهار صد شد
 چهار گوشتند واجب آید و در پانصد پنج گوشتند واجب آید پس در هر صد یک گوشتند واجب آید و در
 نیز گوشتند میش و گوشتند بز در زکوة دادن یکسان است **باب زکوة النخیل یعنی زکوة انبساط**
 واجب آید یا نه - این مسئله بر سه وجه است که واجب آید و یکوجه آنست که واجب نیاید و یکوجه
 آنست که خلافت آما آنوجه که واجب آید سپانی باشند بجهت تجارت درین باتفاق واجب آید و
 آنوجه که واجب نیاید سپانی که نر باشند همه و بر نشستن باشند باتفاق واجب نیاید و آنوجه که خلافت
 آنست که نر و ماده آمیخته باشند نزد یک ابوحنیفه واجب آید خواه بجهت هر آسی دیناری بدید و خواه سپانی
 قیمت کند پس بر دولیت درم را بچند درم باید داد و نزد یک ابو یوسف و محمد زکوة واجب نیاید مسئله
 اگر مردی سپانی دارد که بماده باشند و هیچ نر نباشد زکوة واجب آید یا نه - بدانکه ابوحنیفه هم را درین
 دو قول است بیک قول بر روایت طحاوی آنست که واجب نیاید و این قول ابو الحسن که خجست و بقول
 دوم بر روایت جعفر بن دانی آنست که واجب آید اما حکم خود است در زکوة یکسانست و نزد ابو یوسف
 و محمد همچون آب در فروخته زکوة نیست مگر آنکه از برای باز رنگانی باشد آنکه واجب آید مسئله

در استر بچگان و گوسفند بچگان و گوسالگان زکوة واجب آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه و حجب نیاید مگر
آنکه در میان ایشان بزرگ باشند یکی یا دو چندان باشند آنگاه واجب آید و نزدیک فرقه دیگر آنکه بزرگان باشند
زکوة بدین چنانکه اگر داده لاغر و دندی یک بر قدر آن لاغر واجب آمدی و ابو یوسف رح را سه قول است
یک قول آنست که واجب نیاید تا آنگاه که بقدری نرسد که اگر بزرگ بود دندی یک واجب آمدی آن بیت
است پس واجب نیاید تا آنکه بشماری برسد که در و از بزرگان دو واجب آمدی آن بقصد و ششست پس
واجب نیاید تا آنکه بشماری برسد که در بزرگان سه واجب آمدی و آن صد و چهل و پنجست آنگاه واجب است
سه اشتر بچه و روایت حسن بن زیاد از ابو یوسف آنست که در پنج قیمت گوسفندی یا قیمت فصیل آنچه
کمتر باشد یعنی قیمت استر بچه که از شیر خوارگی بیرون آمده باشد و در ده قیمت دو گوسفند و یا قیمت فصیل
آنچه کمتر باشد و در پانزده همچنین قیمت سه گوسفند یا قیمت فصیل آنچه کمتر است و در بیست چهار گوسفند
یا قیمت فصیل آنچه کمتر است و در بیست و پنج یک فصیل یعنی استر بچه روایت هشام بن عبداللہ از
ابو یوسف رح آنست که در پنج بچم بخش فصیل مسئله اگر مردی سینه برو واجب شده باشد سینه ندارد و حکمت
اگر تبعیعه دارد و تبعیعه بد و آنچه زیادتی باشد از قیمت سینه نیز بد و یا تبعیعه واجب شده باشد سینه بد
و زیادتی بتلذذ و سینه وقتی بد که تبعیعه ندارد مسئله مصدق در ستمدن مال زکوة کدام مال را تا
میان یعنی نه گزیده ستاند و نه فرومایه و صدق کس باشد که از مردمان زکوة بستاند و یکجا جمع کند و پس
بدرویشان دهد مسئله زکوة بقیمت دادن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی
روا نباشد هم از عین آن واجب آید مسئله زکوة در ستورانی که کار کنند در خانه خصم و در ستور
که علت از خانه خورند واجب آید یا نه - نزدیک علمای ما واجب نیاید و نزدیک مالک واجب آید
مسئله اگر مردی نصابی دشت در اول سال پس میاز سال زاده شد یکجا کند زکوة و بدیانه - نزدیک
علمای ما خصم کند و زکوة بد چون از جنس مال باشد چنانکه گا و دشت و گا و زیادت شد و یا گوسفند دشت
گوسفند زیادت شد و یا اشتر داشت اشتر زیادت شد و اما اگر گا و داشت گوسفند زیادت شد و یا
یافت در میان اینها خصم کند و نزدیک شافعی رح در همه احوال خصم نکند مسئله ستور سائمه کدام است -
آنکه بیشتر سال بیرون چریده باشد و اگر نیمی سال در خانه چریده باشد زکوة واجب نیاید مسئله زکوة در
نصاب یاد عفو - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح در نصاب و نزدیک محمد رح هم در نصاب هم در
عفو چنانکه اگر مردی برشتاد و گوسفند داشت پس سال را ایشان یکدشت پیش از آنکه زکوة بدید چهل یک
شد و در چهل نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف رح گوسفندی واجب آید و نزدیک محمد نیمی گوسفند واجب آید

همچنین اگر مرد کند و بیت گو سفند داشت پس مشتاد بپاک شد و چهل مال نزد یک ابو حنیفه و ابو یوسف
 گو سفندی تمام واجب آید و نزد یک محمد بن مسلم گو سفند واجب آید **مسئله** اما اگر مرد مالی نصاب
 داشت و سالی بر آن بگذشت پس پیش از آن که زکوة بدهد آن تمام مال بپاک شد زکوة از وی ساقط شود
 یا نه - نزد یک حماد بن ساقط شود و نزد یک شافعی نه زکوة در گردن او باشد **مسئله** اگر مرد پیش از تمام
 شدن سال زکوة مال بدو و باشد نزد یک علمای ما و نزد یک شافعی روا نباشد **باب زکوة الفضة**
نصاب نقره چندست - دولیت درم سنگ اگر کم از آن باشد زکوة واجب نیاید و چون دولیت درم
 سنگ باشد و سال بر آن بگذرد و پنج درم سنگ واجب آید و چون نیاید از دولیت درم سنگ شد نزد یک
 امام ابو حنیفه درم نیم واجب نیاید تا چهار درم سنگ نشود پس در هر چهار درم سنگ درمی واجب آید و نزد یک
 ابو یوسف و محمد بن هر چه زیادت شود بحساب آن واجب آید **مسئله** اگر غالب دریم نقره باشد حکم آن
 چه باشد - حکم آن حکم نقره باشد همچنانکه در دینار اگر غالب زر باشد حکم او حکم زر باشد و اگر غالب غش باشد
 حکم او حکم غش باشد چون از برای بازگانی باشد قیمت او چون بنصاب برسد آنگاه زکوة و حیث
باب زکوة الذهب نصاب زر چندست - بیت مثقال اگر کم از بیت مثقال باشد زکوة
 واجب نیاید و چون بیت مثقال باشد و سال بر بگذرد آنگاه زکوة آن نیم مثقال زر و واجب آید و در
 زیادت از بیت مثقال واجب نیاید نزد یک ابو حنیفه درم تا چهار مثقال زیادت نشود و چون بیت چهار
 مثقال شد آنگاه دو قیراط واجب آید پس در هر چهار که زیادت میشود دو قیراط واجب آید و نزد یک
 ابو یوسف و محمد بن در هر اندک و بسیار آنچه زیاده شود بحساب آن واجب آید که بدین **مسئله** در زرد
 و نقره زده زکوة واجب آید یا نه - نزد یک علمای ما در زرد زده یعنی در زری که از آن پیرایه ساخته باشند و
 زرنازده در هر دو واجب آید و در قول شافعی در نازده واجب آید و در پیرایه زن آن واجب نیاید **باب**
زکوة العروض در عروض زکوة واجب آید یا نه - هر عرضی یعنی کالایی که از برای بازگان باشد قیمت
 آن کالای نصاب برسد زکوة درو واجب آید **مسئله** قیمت کالا از چه چیز کنند یعنی قیمت او از زر کنند یا
 از ریم - نزد یک علمای ما آنچه در ویش از سودمند باشد و نزد یک شافعی آنچه مالک سودمند باشد **مسئله**
 اگر مرد در اول سال نصاب تمام باشد و در میان سال نقصان شود باز در آخر سال نصاب تمام شود زکوة
 واجب آید یا نه - نزد یک علمای ما واجب آید و نزد یک شافعی واجب نیاید و این آنچنان باشد که مرد در اول
 سال دولیت درم باشد پس در میان سال صد و پنجاه شود باز در آخر سال دولیت درم تمام شود و در بخانه
 علمای ما زکوة واجب است و نزد یک شافعی واجب نیست **مسئله** اگر مردی بعضی کالا دارد و بعضی زر و نقره و

میگوید تمام نصاب تمام ندارد و بضم کردن یک چیز را نصاب میشود و ضم کند و زکوة بدیدانه - نزدیکی حقیقه
 به قیمت ضم کند و نزدیکی ابو یوسف و محمد با جزاء بد و صورت این مسئله چنین بود که مردی هشت مثقال
 زر دارد و صد درم نقره دارد و قیمت هشت مثقال زر بصد درم نقره میرسد نزدیکی ابو حنیفه ضم کند
 زکوة دهد و نزدیکی ابو یوسف و محمد ضم نکند اما اگر مردی پنجاه درم نقره دارد و پانزده مثقال زر دارد
 و یا صد و پنجاه درم دارد و پنجاه مثقال زر دارد نزدیکی ابو یوسف و محمد ضم کند و زکوة دهد و نزدیکی ابو حنیفه
 نیز اگر قیمت یکدگر برسد که نصاب تمام شود و زکوة واجب آید و گرنه واجب نیاید بآب زکوة
 الزرع و الثمار عشر درجه واجب آید - نزدیکی امام ابو حنیفه هر چه از زمین بر آید خواه اندک
 باشد خواه بسیار خواه سال بسال بماند خواه سیلاب داده باشد خواه باران در نیمه نزدیکی
 یکسان نگارند که در سه چیز واجب نیاید یکی در سیزم دوم در کاه سوم در فی و نزدیکی ابو یوسف و محمد
 واجب نیاید مگر که سیوه باشد که سال بسال بماند و پنجم و سق برسد هر وقتی شصت صاع باشد و هر صاعی
 چهار تن باشد این جمله هزار و دویست تن باشد مسئله در سبزه با عشر واجب آید - نزدیکی ابو حنیفه
 عشر واجب آید و نزدیکی ابو یوسف و محمد عشر واجب نیاید اما چیزی که بدو آب دیده باشد در این
 باتفاق همه عاقلان عشر واجب آید مسئله اما آنچه در میان نیاید چون زعفران کنبه و انگبین در
 عشر واجب آید نزدیکی امام ابو حنیفه در اندک و بسیار واجب آید و نزدیکی ابو یوسف واجب نیاید
 تا قیمت فی پنجم و سق نرسد از کمترین جمعی که در و سق در آید و نزدیکی محمد رحم واجب نیاید تا
 پنجم شاز نرسد مثل اگر کنبه باشد بر پنجم تنگ اگر زعفران باشد بر پنجم تن اما در انگبین عشر واجب آید -
 نزدیکی ابو حنیفه در اندک و بسیار واجب آید و نزدیکی ابو یوسف تا پنجم تنگ نشود واجب نیاید
 نزدیکی محمد تا پنجم فرق نشود و فرق هر ده تن باشد و جلد نود تن باشد و تخم کشکی گویند از بز بچه
 خرد باشد مسئله در زمین خراجی عشر واجب آید - واجب نیاید بآب من بچون دفع
 الصدقة الیه و من لا یسجد کسافی که دادن زکوة بدیشان روا باشد چند گروه اند -
 بهشت گرویده که خداوند تعالی در قرآن بیان میفرماید انما الصدقات للفقراء والمساکین و العاقرین
 و المولفة فانهم و فی الزکوة العاقرین و فی سبیل اللہ و این سبیل فرقیته من اللہ و اللہ علیم حکیم و اینها
 بهشت گرویده بودند اما یک گروه از ایشان با قسط شده است و آن مولفه قلوب و مولفه قلوب آنها
 اند که در ابتدای اسلام پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را در جنگهای یاری دادند و ایشان کافران بوده اند اما
 در وقت ایشان با قسط شدند زیرا که اسلام با حق تعالی عز گردانید و بدیشان حاجت نیست از ان غنیمت

یکی فقیرست و دیگری ستم عالم و حجام و کاتبان و نجیب غار ششم غازی یا بختم را بکند و با آن فقیر کسی باشد که او را بیچ چیز نیامد
 آنست که او را چیزی باشد که آن را نفع باشد و عالم آن کسی باشد که ایشان را بکند و ایشان گشته سلطان باشند
 و سلطان بر اندازند کار ایشان را چیزی که بدید و بکاتبان باشد که خوشتر از آن خواهد بود و باز خرید و یا و بیا خوشتر در گردن خود
 باشد و غارم آن باشد که وام دارد یا غازی آنها اند که از غزنامه باشند از بی سلا و بی کسی و راه کند یا کسی از آن دنیا
 در سفر باشند و در سفر ایشان چیزی نباشد اگر چه در خانه مال بسیار دارند در دنیا همه مالک بخیر باشد و خواهد بر رفت که
 را و بد خواهد بود یک گروه اقصا کردند و از شافع و قولات یکے آنکه از هر طائفه سه تن بیابند از کوفه روا باشد و
 و قول دوم همان قول علما است مسئله زکوة دادن فی می و از زکوة مسجربا کردن و برده کفن ساختن و آبایان روا
 نباشد و فی می کافر اگر چه که خراج گذار باشد مسئله اگر از مال کوفه بنده خود را آزاد کند و آبایان روا باشد مسئله
 زکوة دادن مرید یا وجد و فرزندان و فرزندان و آبایان روا باشد مسئله و اما اگر زن مشرک
 زکوة و بدو یک نام ابو حنیفه روا باشد و نزد ویکت یوسف و محمد روا باشد مسئله اگر مردی که کاتبیست از کوفه و بدو یا
 بنده خود را و یا بنده تو اگر مردی را و یا فرزند تو اگر مردی را که ضعیف باشد و آبایان روا باشد مسئله اگر فرزند یا شمی او بدو
 روا باشد یا نه روا باشد و فرزندان ششم کدام اند آل علی و آل عبا و آل جعفر و آل عقیل و آل طربش بن عبدالمطلب و آل
 ایشان مسئله اگر مردی زکوة مال او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو
 و یا و تاریکی بر او پس بداند که بر او است یا پس او مسئله این زکوة روا یا نه و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو
 و محمد روا باشد و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو
 آمد و آبایان روا باشد در جمله قولها و زکوة دادن و آبایان کسی که مالک نصیب شد از هر کدام یکی است
 و اگر کم از نصیب باشد یکے آنکس از کوفه دادن روا باشد که بدین مسئله اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو و اگر مردی که او بدو
 و از زکوة دادن و آبایان باشد اگر چه کاتب تندرست مسئله نقل کردن زکوة از شهری شهری روا
 باشد یا نه روا باشد که آنکه اهل آن شهر محتاج تر باشند از کسانی که درین شهر اند یا در آن شهر را و اگر ای ضعیف
 باشد آنگاه روا باشد و الله اعلم باب صدقة الفطر صدقة فطر بر که واجب است بر آزاد و ستم
 چون مالک مقدار نصیب باشد و این نصیب زیادت باشد از خانه بودنی و جامه پوشیدنی و متاع و اسلح
 از آن نفس خود آنگاه صدقة فطر بدو از آن خود و از آن اولاد و صدقة فطر از آن اولاد یکا بر بدو و از
 آید یا نه واجب نیست اگر چه اربع لا و کبا در نفقه او باشد مسئله صدقة فطر از آن محترمان و از آن بنده تجارتی واجب است یا نه و از
 نیاید مسئله اگر بنده سیاه و شرک باشد صدقة فطر بر که واجب است نزد علمای ما بر یک از ایشان واجب نیست و نزد ویک شافعی
 واجب است مسئله اگر ستم نبند کافر و در صدقة فطر بر که واجب است یا نه نزد علمای ما واجب نیست و نزد ویک شافعی واجب است مسئله

صدقه فطر چه باید داد و چند باید داد - دو من گندم یا چهار من جو یا چهار من خرما مسئله صدقه فطر
 کدام وقت واجب گردد - چون صبح صادق بیدار اما اگر پیش از صبح بمیرد صدقه واجب نیاید مسئله
 اگر مرد اسلام آورد یا فرزندی بزاید در روز عید فطر صدقه واجب آید یا نه - اگر پیش از صبح باشد واجب
 آید و اگر بعد از صبح باشد واجب نیاید مسئله مستحب در صدقه فطر حدیث - آنکه نخست بدهند پس
 بنماز گاه بروند مسئله اما اگر صدقه فطر را مقدم دارد پیش از روز عید بدد روا باشد یا نه - بنده
 علمای ما روا باشد اگر چه دو سال پیش از آن بدد و نزدیک شافعی نه تقدم روا باشد نه تاخر روا باشد
کتاب الصوم روزه بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی فریضه دوم نفل اما فریضه نیز
 بر دو وجه است یکی آنکه تعلق دارد بزمان و دیگر آنکه تعلق ندارد بزمان اما آنکه تعلق بزمان دارد چون
 روزه ماه رمضان است و یا روزه نذر معین آنرا نیت شب باید کرد و اگر در شب نکرد روز را تا دم
 که آفتاب نگشته است اگر نیت کند روا باشد اما آنکه تعلق ندارد بزمان چون نذر غیر معین و کفاره
 نیت این جز در شب روا نباشد و اگر نیت نکرد تا صبح صادق نیت او روا نباشد مسئله مردان را
 واجب آید که میت و نهم از شعبان ماه رمضان با طلب کنند یا نه - واجب آید اگر بینند روزه دارند
 و اگر نه بینند سی روز از ماه شعبان تمام کنند و پس روزه ماه رمضان آغاز کنند مسئله اگر مرد ماه رمضان
 تنها بیند او را روزه دشتن روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه قاضی گوایی او بدین ماه نشنود مسئله
 در دیدن ماه رمضان قاضی گوایی چند کس شود - گوایی یک کس بسنده باشد اگر در آسمان ابری
 یا گردی یا غباری باشد انگس ازاده باشد خواه بنده مرد باشد یا زن و اگر در آسمان هیچ ابری معلی
 و یا غباری نباشد گوایی او نشنود جمع انبوه گوایی ندهند که از گوایی ایشان اهل شهر را تمامی خبر شود
 مسئله وقت روزه از کی تا کی باشد - از وقت صبح صادق تا فرو شدن آفتاب مسئله حد روزه
 چیست - حد روزه آنست که روزه دار باز ایستد از خوردن و آشامیدن مجامعت کردن در روز
 چون نیت روزه کرده باشد مسئله اگر مردی روزه دار بفراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد یا مجامعت کند
 در روز روزه او تباها شود یا نشود - تباها نشود مسئله پس اگر روزه داری بخت پس او را
 افتاد یا در زنی شهوت نگریست آب از وی فرو داد یا از روغن سر حرب کرد و یا حجامت کرد یا در
 چشم سرمه کرد یا قبله داد روزه او تباها شود یا نه - تباها نشود مسئله اگر بقبله دادن آب منی فرو داد
 قضا واجب آید یا کفارت - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله روزه دار را قبله دادن
 روا باشد یا نه - اگر بر نفس خود ایمین باشد روا باشد و اگر بر نفس خود ایمین نباشد یعنی بداند که اگر بوسه

بخوابم داد از من آب جدا خواهد شد کرا بیت باشد و اگر بداند که این بوسه از من آب منی را نخواهد شد روا
 باشد مسئله اگر روزه داری قی کند روزه او تباہ شود یا نه - اگر بی پیری و دهن باشد تباہ شود و اگر
 کم از پیری و دهن باشد تباہ نشود مسئله اگر روزه داری سنگریزه یا آهن ریزه فرو برد روزه او تباہ
 شود یا نه - روزه او تباہ شود اما قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر مردی روزه را
 جماعت کند در سیکه از دوراه یا بخورد یا بیاشامد بعد از چیزی که مرغذرا شاید یا دار و را شاید چه
 آید - هم قضا واجب آید و هم کفارت واجب آید مسئله کفاره روزه چیست - آنچه کفاره است از طلا یا
 یعنی که کفاره چهار آنست که برده آزاد کند و یا شصت درویش طعام دهد بر کسی و در طعم طعام کفایت
 روز نیز همین است مسئله اگر روزه دار درون الفرج جماعت کند و آب منی فرو برد پیش قضا و کفارت
 واجب آید یا نه - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید مسئله اگر روزه دار بیرون از ماه رمضان
 روزه را تباہ کند چه واجب آید - قضا واجب آید و کفارت واجب نیاید و کفاره روزه در هیچ جا
 واجب نیاید مگر در تباہ کردن روزه ماه رمضان مسئله اگر روزه دار رختنه گیرد یا در بینی چیزی بچکاند
 و یا در گوش چیزی بچکاند و یا داروی کند که در شکم دی برسد و یا بدماغش برسد روزه او تباہ شود یا
 بقول ابو حنیفه تباہ شود و بقول ابو یوسف محمد تباہ نشود مسئله اگر روزه دار ذکر خود چیزی
 بچکاند روزه او تباہ شود یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد تباہ نشود و نزدیک ابو یوسف تباہ شود مسئله
 اگر روزه دار کبر زبان چیزی بچسید روزه او تباہ شود یا نه - روزه تباہ نشود اما کرا بیت باشد
 اگر روزه دار بر آنچه خود طعام بخاید روا باشد یا نه - اگر کسی بگریزد کرا بیت باشد و اگر نباشد
 کرا بیت نباشد مسئله اگر روزه داری ملک کند و خایر روزه او تباہ شود یا نه - روزه تباہ نشود اما
 کرا بیت باشد مسئله اگر مرد در ماه رمضان بیمار شود روزه بکشاید یا نه - اگر داند که از روزه دشتن
 بیماری او زیادت میشود بکشاید روا باشد و بعد از آن نیکو شود قضا کند مسئله مسافر از روزه دشتن
 روا باشد یا نه - نزدیک علمای ما اگر بتواند فاضلت آن باشد که روزه دارد و اگر نه بکشاید نیز روا باشد
 و نزدیک شافعی کشادن فاضلت باشد و نزدیک مالک روزه دشتن در سفر روا نباشد مسئله اگر بیماری در
 حال بیماری یا در حال سفر میرد قضا واجب آید یا نه - قضا واجب نیاید مسئله اگر بیماری پیشد یا مسافری
 مقیم شد پس هم قضا واجب آید یا نه - قضا واجب آید بقدر صحت و اقامت مسئله قضای ماه رمضان
 برانگنده واجب گیر یا پیوسته - نزدیک علمای ما و بخجاست خواهد برانگنده دارد و خواهد پیوسته و نزدیک
 شافعی پیوسته دارد مسئله اگر مرد یا قضا ماه رمضان بود و روزه نداشت تمامه رمضان بگذرد و اگر

یا و از بلند و بر دشته و اگر بجز از این گفتند که گفته شد روان باشد و باید که لبیک بسیار گوید بر باری که شهر بر
 بلندی برود و یار وادی فرورود و یا اشتر سوار را ببیند و وقت سجده مسأله چون در که در روج
 کند - ابتدا کند از مسجد حرام چون خانه کعبه را معاینه کند تکبیر گوید و تهلیل گوید پس ابتدا کند بجز اسود و در
 بدو آرد و تکبیر گوید و دستها بردارد و دست سلام آرد و بجز اسود را بیوسد اگر تواند بی آنکه رنج رسد
 بمسلمانی پس طواف آغاز کند از جانب راست و اما اضطباع آنکه چادر از زیر بغل است بر آرد و بر دو
 چپ افکند و طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و دو گانی در طواف در آرد و سه گشت نخست پیوی
 رود و چهار دیگر بر رفتار خود رود و بر بار یک بجز اسود رود و دست سلام بکند و ختم طواف نیز با سلام حرام
 کند چون از طواف فارغ شود بمقام ابراهیم آید آنجا دو رکعت نماز بکند و اگر آنجا بر حمت باشد که
 نتواند کرد در مسجد حرام دو رکعت نماز کند و این طواف قدم است و نیت واجب نیست
 و برابر که طواف قدم واجب نیاید و چون از طواف فارغ شود از باب صفایرون آید و بر کوه
 صفایرون و در کعبه آرد و تکبیر گوید و تهلیل گوید و بر پیغمبر علیه السلام درود فرستد و هر حاجتی که خواهد
 بخواهد پس از آنجا فرود آید و برود و رفتار خود را دو تا بطین وادی رسد چون بطین وادی رسد در میان
 دو میل سعی بیاید تا کبوه مرده رسد پس چون کبوه مرده رسد همانجا آرد که بر کوه صفایرجا آورده
 باشد و این یک گشت است و هفت گشت پنجمین بکند از صفا آغاز کند و برود و ختم کند پس چون بکند ساکن شود
 بر بار که در خانه رود طواف بکند پیش از ترویبه بکند و آن روز هفتم ذی الحجه باشد امام بیرون آید
 و خطبه بکند و در خطبه مردمان را به بیرون آمدن از مناد و نماز عرفات و وقوف عرفات بیاموزد پس نماز بار
 روز ترویبه هفتم ذی الحجه بکند پس بمنار رود و شب در منار باشد و نماز بار در روز عرفه در منار بکند پس
 رکوع عرفات اگر آنجا باشد تا آفتاب بگردد و چون آفتاب بگشت امام خطبه کند و در خطبه مردمان را
 وقوف عرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و طواف زیارت و قربان کردن بیاموزد و چون از خطبه
 فارغ شود امامت کند نماز پیشین و نماز دیگر یک بانگ نماز و یک قاست مسأله اگر مردی در وقت
 خود نماز کند و اوج جمع کردن روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه جمع کردن روا نباشد مگر بر نماز بار
 بوقت خود کند نماز پیشین را در وقت نماز پیشین کند و نماز دیگر را بوقت نماز دیگر و نزدیک امام شافعی
 و محمد اگر چه تنها در وقت خود خواهد کرد جمع کردن روا باشد و چون از نماز فارغ شود رکوع بموقف عرفات
 آرد و نزدیک کوه بایستد و در عرفات هر جا که بایستد روا باشد مگر در بطین عمر نکام جایست آنجا نشستن
 ایستاد و مستحب مرا امام ما آنست که غسل کند پیش از وقوف عرفات و بر راه ایستد چنانکه بلند تر رود

مناسک حج بیاورد و هر دو را گفتن کند و دعا گوید تا آفتاب فرو شود امام و قوم از عرفات باز گردند
و بر رفتار خود میروند تا بفرز دلفه رسند و شب در فرز دلفه کنند و مستحب آنست که نزدیک کوه فرو دآیند
که بران میقد است و او را قنح گویند پس امام امامت کند نماز شام و نماز ختن یک با ننگه از و یک اقامت
بگذارد مسلمة اما اگر مرد نماز شام در راه فرز دلفه کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحرو انبا
و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد و چون صبح بدید در غلغل امامت کند پس چون از نماز فارغ شود
در فرز دلفه و قوف آرند و در فرز دلفه هر جا که بنشینند روا باشد مگر در محشر که نام جائیست پیش از آنکه افتاد
بر آید امام و مردمان باز گردند و بنهار روند و رمی جمار آغاز کنند هفت سنگ در جمره عقبه بنیدازند پس
انگشتان و با هر سنگ یکبار گوید یا ولین سنگ که با نداشتن آنجا ننگه لبیک قطع کنند پس چون فارغ شود
و سجده کند پس طاق کند یا قصر کند و طاق کردن فاضلتر است پس همه چیز برو حلال شود مگر زنان پس تا روز
پنجم روز یا سوم روز بکوه آیند و طواف خانه کعبه هفت گشت بکنند و این طواف را طواف زیارت
گویند و این طواف فرضیه است در حج اگر در طواف قدوم سعی آورده نباشد درین طواف سعی
نیاید و زنان نیز برو حلال شوند و اگر این طواف تاخیر کند کرامیت باشد و می لازم آید نزدیک
ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد واجب نیاید و چون از طواف فارغ گردد بنهار رود و شب آنجا باشد
در روز عید چون آفتاب بگردد سه بار سنگ اندازد بیت و یک سنگ باشد هفت در جمره اوین
و آنجا بایستد و دعا گوید و هفت در جمره عقبه و آنجا ایستد و دستها بردارد پس هر رمی و جمله هفت
سنگ بیندازد هفت در جمره عقبه بیندازد و زوال بیت یکان در سه روز دیگر هر روز بیت یک
سنگ مسلمة اگر سوم روز پیش از زوال سنگ بیندازد روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه پس از
همه صادق روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مسلمة اگر پیش از آنکه بیندازد بکمال نقل
کند روا باشد یا نه - کرامیت باشد اما چون بکوه رسد مستحب آنست که محصب که جائیست آنجا فرو آید
و طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و سعی در مل بسیار و این طواف را طواف صدر گویند و طواف صدر
واجب است مگر برای مک و برای مک نه طواف قدوم است و نه طواف صدر چون از طواف صدر فارغ
آید بنجانه باز گردد و اگر محرمی در مک نیاید و رکوع عرفات آرد و وقوف آرد طواف قدوم را بر وجهی
واجب نیاید مسلمة و وقت حج از کی تا کی است پس از زوال روز عرقه تا صبح صادق روز عید مسلمة
اگر مردی از عرفات بگذشت و او خفته یا میبوش بود و یا ندانست که عرفات است از وقوف محسوب
یا نه - محسوب باشد - حکم زن در حج همچون حکم مرد است یا نه - همچون حکم مرد است مگر آنکه سر را برهنه کند

و تکبیر گوید یکبار و هفت بار که بعد از دستن بایستد از او دور نگردد

اماروی را برهنه کند و با و از یلند لیک گوید سعی رمی نیارد و حلق کند و قصر کند **باب القرآن**
 قرآن فاضلتر است یا افراد یا تمتع - نزدیک امام ابو حنیفه سه نخت قرآن پس افراد پس تمتع و نزدیک
 ابو یوسف و محمد نخت قرآن پس تمتع پس افراد و نزدیک شافعی نخت افراد پس تمتع پس قرآن **مسئله**
 صفت قرآن چیست - آنکه دو رکعت نماز کند پس لیک گوید از برای حج و عمره از میقات جا و پس
 از نماز بگوید یا خدا یا من میخوانم که حج و عمره کنم آسان کن بمن و بپذیرفته گردان از من پس چون بکند در این
 آغاز کند طواف خانه کعبه هفت گشت بکند و در گشت نخت بیاید و در چهار دیگر بر رفتار خود برود
 سه میان صفا و مروه نیارد چنانکه مفرد آرد پس چون روز عید باشد بجز عتبه سنگ بیند از دلش
 فارغ شود پنج کند گا و یا گو سفند یا اشتر و یا هفت بخش از گا و یا هفت بخش از شتر و این دوم قرآن
 گویند اگر دم قرآن ندارد در روز روزه دارد سه درج بیک روز پیش از تروی و یک روز تروی و روز عرفه
 و هفت دیگر چون از مکه باز گردد و بسوی خانه رود روز روزه دارد و اما اگر پس از فراغ حج هم در مکه روزه
 روا باشد و اما اگر سه روز فوت شود از وی یا روز عید نحر بگذشت پس روز محسوب نباشد **مسئله**
 اما اگر قارن بکند در نیاید و رکوع بعرفات آرد رافض عمره شود یا نه - رافض عمره شود بوقت عرفات
 دم قرآن از گردن وی بیفتد و دم واجب آید از برای گذشتن عمره را و قضای عمره واجب آید
باب التمتع تمتع فاضلتر است یا افراد - نزدیک امام ابو حنیفه افراد فاضلتر است از تمتع و نزدیک ابو یوسف
 و محمد تمتع از افراد فاضلتر است **مسئله** تمتع بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی آنکه بدی راند دوم آنکه
 بدی نراند **مسئله** صفت تمتع چیست - آنکه احرام کرد از میقات جا برای عمره تا در مکه آید و طواف
 خانه کعبه بکند و سعی بیارد میان صفا و مروه و حلق کند یا قصر کند و از عمره حلال شود و لیک پس از آن
 نگوید و در مکه مقیم شود حلال تا روز تروی و چون روز تروی باشد احرام گیرد از برای حج از مسجد عائشه^ع
 نخت افراد کند همچنانکه حاجیان مفرد کنند بر و رمی واجب آید از برای تمتع را و اگر دم تمتع ندارد در روز روزه
 دارد سه درج و هفت آنوقت که باز خواهد گشت چنانکه از برای دم قرآن را گفتیم و این صفت تمتع بود
مسئله اگر تمتعی خواهد که بدی راند چگونه راند و نخت بدی راند یا احرام گیرد و نخت احرام گیرد پس
 بدی راند و اگر بدی کمتر باشد در گردن او مشکینة کهن یا فعلین کهنه ببنده **مسئله** کوهان شتر بشکافند
 یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه نشکافند و نزدیک ابو یوسف و محمد بشکافند کوهان او را از جانب راست **مسئله**
 چون در خانه کعبه در آید بکشد - طواف کند و سعی آرد و حلال نشود تا احرام نگیرد از برای حج و روز تروی **مسئله**
 اگر پیش از تروی احرام گیرد روا باشد یا نه - روا باشد اما رمی واجب آید از برای تمتع **مسئله** تمتع کی حلال شود -

چون طلق کند از برای برد و احرام حلال شود اهل مکة تمتع و قرآن نکنند ایشانرا از ادست خاصه مسئله
اگر تمتع بخانه باز گردد از فراغ عمره و بی مانده باشد تمتع او باطل شود یا نه - این مسئله بر سه وجه است یکوجه
آنست که باتفاق باطل شود و وجه دیگر آنست که باتفاق باطل نشود و وجه سوم خلاف آن وجه باطل آنست
که اگر بخانه خود باز گردد باتفاق باطل شود اگر در مکة مقیم شود باتفاق باطل نشود اما وجه خلاف آنست که اگر
در شهری دیگر رود و بجز شهر خود نزدیک امام ابو حنیفه رحمتهم اهل باطل شود و نزدیک ابو یوسف و محمد تمتع او باطل شود
مسئله اگر مردی احرام گیرد از برای عمره پیش از ماههای حج او تمتع باشد یا نه - اگر سه گشت پیش از ماه شوال
گروه باشد و چهار گشت در ماه شوال او تمتع باشد اگر چهار گشت پیش از ماه شوال او رده باشد و سه
در ماه شوال او تمتع نباشد مسئله ماههای حج چندست مشلول ذوالقعدة و ذوالحجه مسئله اگر پیش از
ماههای حج احرام گیرد روا باشد حج او درست باشد مسئله اگر زنی طاف شود نزدیک احرام
گرفتن چکند غسل و احرام گیرد و بکند بچنانکه حاجیان دیگر کنند مگر آنکه طواف خانه کعبه نکند تا پاک نشود
مسئله اگر پس از وقوف عرفه و پس از طواف زیارت برسد طاف چکند باز گردد از مکة و بخانه رود
بترک طواف صدر بر و چیزی واجب نیاید **کتاب الجنایات** اگر محرمی بوی خوش کند بروی
چه واجب آید - اگر عضو کامل و یا زیادت از عضو باشد دمی واجب آید اما اگر کم از عضو باشد
که بوی خوش کند صدقه واجب آید مسئله اگر جامه دوخته پوشد یا سر را روزی کامل پوشد چه واجب آید
دمی واجب آید اما اگر کم از روزی پوشیده بود صدقه واجب آید مسئله و اگر جامه حجامت را حلق
کند چه واجب آید - نزدیک امام ابو حنیفه دمی واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد صدقه واجب آید
اگر ناخن دست و ناخن پاهای تمام کم کند دمی واجب آید و اگر پنجه ناخن متفرق کم کند نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
صدقه واجب آید و نزدیک محمد دمی واجب آید مسئله اگر محرمی بوی خوش کند و یا موی سر حلق کند و یا جامه
دوخته پوشد با وی چه بایدش کرد - او بخیار باشد خواهد گوسفندی قربان کند خواهد صدقه دهد برش میکش
بسه صاع طعام و یا خواهد سه روزه دارد مسئله اگر محرمی مجامعت کند بکی از راه چه واجب آید یا اگر
پیش از وقوف عرفات باشد حج او تباه شود و بروی گوسفندی واجب آید و آن سال حج بکند بچنانکه حاجیان
دیگر کنند کج ایشان تباه نشده باشد و سال دیگر قضا واجب آید و چون بدان مکان رسد که صحبت کرده بود
اگر زن در قضا با او باشد روا باشد نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد مسئله اما اگر پسر
از وقوف عرفات مجامعت کند حج او تباه نشود اما بروی بینه واجب آید مسئله اما اگر پس از طلق مجامعت
کند بروی چه آید - اشتری و یا گوسفندی واجب آید مسئله اگر در افعال عمره مجامعت کند عمره او تباه شود

یانه - اگر پیش از سه گشت مجامعت کند عمره او تباہ شود و عمره تباہ شده را تمام کند پس بار دیگر قضا کند و در
 بوی واجب آید مسئله اگر محرمی بنسب یا مجامعت کند حکم او چه باشد - همچنان باشد که بعد کرده باشد
 مسئله اگر محمدی طواف قدوم کند برو چه واجب آید - بروی پیچ واجب نیاید مسئله اگر محمدی طواف
 زیارت کند برو چه واجب آید - بروی گو سفندی واجب آید و اگر جنب باشد بروی ببدن واجب آید و
 فاضله آنست که طواف بگرداند مادام که سبک باشد و چون طواف بگذرد اندر سج از گردن می کشد مسئله اگر
 طواف صدر محمدی کند چه واجب آید - همچنین صدقه و اگر جنب کند گو سفندی واجب آید مسئله اگر طواف
 زیارت سه گشت آرد و یا یک گشت چه واجب آید - گو سفندی واجب آید و اگر چهار گشت آرد محرم بماند
 تا طواف کند مسئله اگر از طواف صدر سه گشت بگذارد بروی چه واجب آید - صدقه واجب آید و اگر چهار
 گشت بگذارد گو سفندی واجب آید مسئله و اگر سعی را بگذارد چه واجب آید - گو سفندی واجب آید
 و حج او تمام باشد مسئله و اگر پیش از امام از زمین عرفات بیرون آید بروی چه واجب آید - دمی واجب آید
 مسئله اگر محرمی چهار بگذارد هیچ روزی سنگ نیندازد نیز دمی واجب آید و اگر یک روز بگذارد نیز دمی واجب
 آید مسئله و اگر دو روزی که در آن بیت و یک سنگ بیندازد از آن هفت یا چهار ده بگذارد صدقه واجب
 آید مسئله اگر در حجره عقبه روز عید سنگ نیندازد چه واجب آید - نزدیک ابو حنیفه دمی واجب آید مسئله
 اگر محرمی شکاری بکشد یا راسهنونی کند مر کسی بکشتن او چه واجب آید - جزا واجب آید و نسیان و
 یکسان باشد مسئله جزا چیست - نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف سه جزا نیست که این شکار را
 قیمت کنند آنجا که کشته باشد و اگر آنجا ویران باشد در آبادانی که از آنجا نزدیک باشد قیمت کنند آنجا
 او بخیار باشد اگر قیمت او بدهی رسد بخرد و بیچ کند و اگر قیمت او بدهی نرسد طعام دهد هر گسینی را گندم
 دوسم و یا خرما چهارم و یا جو چهارم و اگر طعام ندارد برای هر نیم صاع گندم را روزه دارد و هر صاعی
 روزه دارد اما اگر از طعام یک منی فاضل آید چنانکه یازده من گندم باشد از برای یک من زیادتی را او
 بخیار باشد اگر خوابد یک روز روزه دارد و اگر خوابد صدقه بدهد همان کمین و نزدیک محمد اگر این شکار مثلی
 باشد مثل واجب آید پس اگر آمو را کشت گو سفندی واجب آید و در کفتار گو سفندی واجب آید و در
 خرگوش بزغاله واجب آید و در شتر مرغ اشتری واجب آید مسئله اگر محرمی شکاری بکشد
 و یا موی بکند و یا اندام وی بر دشمن نقصان واجب آید و اگر پرنده را بکند و یا پایهای و یا بر چنان
 از حد ویران بماند قیمت کامل واجب آید مسئله اگر بیضه شکاری بشکند قیمت بیضه واجب آید و
 اگر از بیضه چونه مرده بیرون آید قیمت کامل واجب آید مسئله اگر محرمی زنا یا غلیو از وی اگر گناه یا ماروی

اگر دم یا مو شق یا کلب عقور را بکشد هیچ واجب نیاید **مسئله** اگر ملخی را بکشد صدقه کند هر آنچه خواهد و اگر
 خر یا بوی عوض ملخ و دبر و او باشد **مسئله** اگر پیشی را بکشد چه واجب آید - صدقه کند هر آنچه خواهد و اگر
 پشه یا کیکی یا کنه را بکشد هیچ واجب نیاید **مسئله** و اما اگر محرمی جانورانی بکشد که گوشت ایشان
 نخورند چون دو گان جزا واجب آید اما جزا از قیمت گو سفندی در نگذر **مسئله** اگر محرمی حیاره
 گرد و بخوردن گوشت پس شکار را بکشد جزا واجب آید **مسئله** اگر محرمی گاوی یا گوسفندی را و یا
 مکیانی را و یا بطل ابل و کسکری را بکشد روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** و اگر محرمی کبوتر **مسئول** را بکشد
 یا آهو برهه خانگی را بکشد بروی جزا واجب آید **مسئله** اگر گياه حرم را بر دیار ختی را که ملک کسی نباشد
 و کسی نهال نکرده باشد بروی قیمت آید **مسئله** اگر قارنی جنایت کند بروی چه آید - بهر جنایتی که بر مفرد
 واجب آید بروی دوم واجب آید یک دم از برای چه و یک نیم از برای عمره مگر اگر از میقات بی احرام
 بگذرد مفرد و قارن درین جنایت یکسان باشند بر قارن همان دمی واجب آید که بر مفرد آید **مسئله**
 اگر دو محرم شریک باشند بکشتن شکاری بر هر یک جزای کامل واجب آید **مسئله** اگر دو طلال شریک شوند
 بکشتن شکاری بر هر دو شریک یک جزا واجب آید **مسئله** اگر محرمی شکاری بخرد و یا بفروشد هیچ او باطل
 باشد **باب الاحصار** محصر که شود - چون محرم در راهی چنیمار شود و یا راهی گرفته شود و بین
 که نتواند رفت محصر شود و طلال شدن او را روا نباشد تا آنکه گوسفندی در حرم برای قربان بدست کسی
 بفرستد و وعده کند روزی معین را که فلان روز بچ کند چون آن روز برسد او را حلال شدن دست باشد
مسئله اگر قارن باشد و دم بفرستد و بچ دم احصار روا نباشد مگر در حرم فاگر پیش از روز عید بچ کند
 نزدیک ابو حنیفه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر در روز عید و اگر از برای عمره احرام گرفته
 باشد پس محصر شود بر وقت که خواهد بچ کند روا باشد اما بیرون از حرم روا نباشد و چون محصر حلال شود
 سال دیگر قضا بروی واجب آید یک حج و عمره و بر محصر بهر قضای عمره است و بر قارن یک حج و دو عمره
مسئله اگر قارن بدی فرستد و وعده کرد که فلان روز معین قربان کنند پس احصار از وی زائل شد
 بنگریم اگر حج بدی هر دو در یابد روا نباشد حلال شدن او و اما اگر توانا نباشد بر دریافتن حج و نتوانا باشد بر
 دریافتن بدی آنگاه حلال شدن روا باشد او را اما اگر حج را در یابد و بدی را در نیابد یعنی قربان کرده شده است
 قیاس آنست که حلال نشود و استحسان آنست که حلال شود **مسئله** اگر فردی در محصر شود اگر وقت و طواف
 نکرده باشد محصر باشد و اگر وقت یا طواف نکرده محصر نباشد **مسئله** و قسح حج از کی تا کی باشد - از
 زوال روز عرفه تا صبح صادق روز عید هر که دریافت دریافت و هر که در نیابد بافعال عمره بیرون آید

یعنی طواف وسی بیارد و حلال شود و حج در سال دیگر قضا کند و دم از گردن دی میفند و عمره در تمامی سال بتواند کرد مگر در پنج روز که ایهیت باشد روز عرفة و روز عید و ایام تشریق **مسئله** عمره عیت - سنت است و افعال عمره چند است - سه است احرام و طواف و سعی یا آب الهمدی کترین بر عیت - گو سفندی و بدی از چند چیز و ا باشد - از سه چیز گاو و گوسفند و شتر و چند ساله روا باشد - شنی روا باشد و شنی چند ساله باشد - از گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد و از گاو و دوساله که پای در سوم نهاده باشد یعنی گوساله و از شتر چهار ساله که پای در پنجم نهاده باشد یعنی شتر پنجم ساله مگر از بیشتر شش ماهه روا باشد **مسئله** و بدی دم بریده و گوش بریده روا باشد یانه - اگر بیشتر مانده باشد روا باشد و اگر بیشتر بریده باشد روا نباشد و نیز گاو و الاغ روا نباشد و اینکه که بمناسبت رسد روا باشد **مسئله** در همه جنایات گو سفند روا باشد یانه - روا باشد مگر در دو جنایت یکی از طواف زیارت که جنب کند دوم آنکه بعد از قوف جماعت کند درین هر دو جنایت روا نباشد مگر شتر و گاو و **مسئله** گاو و شتر از چند کس محسوب باشد - از بیعت کس محسوب باشد چون بیعت کس نیت قربان دانند که اگر یکی از ایشان نیت گوشت که ذر روا نباشد یعنی از هیچ کس محسوب نباشد **مسئله** چند قربان است که خوردن آن روا باشد و چند است که خوردن آن روا نباشد - چهار است که خوردن آن روا باشد یکی تمتع و قران و اضحیه و تطوعی که بمحل رسد و چهار دیگر آنست که خوردن ایشان روا نباشد یکی دم نذر دوم کفار تها سوم دم حصار چهارم تطوعی که بمحل نرسد و پنج بدی تطوع و تمتع و قران روا نباشد مگر در روز عید و باقی بدایا هر وقت که بدید روا باشد **مسئله** ذبح کردن بدی بیرون از حرم روا باشد یانه - روا نباشد مگر در حرم **مسئله** تعریف در وقت ذبح بدایا واجب آید یانه - واجب نباشد **مسئله** صدقه کردن بر مساکین حرم و جز ایشان روا باشد یانه - روا باشد **مسئله** در شتر و گاو و گوسفند فاضلت آنست که خود ذبح کند اگر داند و جل و همار را صدقه کند و مزد قصابان آن ندید **مسئله** اگر محرمی بدنه از برای ذبح براند پس بچاره شد به نشتن اگر بر نشیند روا باشد یانه - اگر دیگری دارد روا نباشد که بر نشیند و اگر دیگری ندارد روا باشد که بر نشیند **مسئله** اما اگر شیر دارد باشد شیر او را نوشیدن روا نباشد پستان او را آب سیر و بشویند تا شیر منقطع شود **مسئله** اگر محرمی بدی براند پس هلاک شد اگر از برای تطوع باشد دیگری واجب نیاید و اگر از برای تطوع نباشد واجبست که دیگری بخرد و بجای او پستاند اما اگر عیبی بزرگ رسد نیز دیگری بخرد و بجای او بایستد و بدین معیب هر چه خواهد گفت **مسئله** و اگر بدنه در میان راه هلاک شود اگر از برای تطوع باشد سینه او را بشکافند و فعلهای او را رنگ

کنند و شتی خون بر روی او دهند و او را و توانگر از آن شاید خوردن ازان و اگر آن برای واجب بود روا باشد
 که دیگری بخرد و بجای او قائم کند و بدین هلاک شسته هر چه خواهد کند روا باشد مسئله چند بیست که آنرا
 قلاوه بنده سه شتمن و قطع و قران و دم احصار را و دم جنایت را قلاوه نه بنده کتاب البیوع
 بیع بچپ پیوند - به ایجاب و قبول چون هر دو لفظ ماضی باشد اما اگر یکی ماضی باشد و یکی مستقبل روان باشد
 یا هر دو لفظ ماضی نباشد و ماضی لفظ گذشته را گویند و مستقبل لفظ آینده را گویند یعنی که بگویند که بخوایم فروخت
 این لفظ مستقبل است و بلفظ مستقبل روانست و باید که هر دو کس چنان گویند که ماضی باشد چنانکه بائم
 گوید که فروختم و مشتری گوید که من خریدم آنگاه روا باشد و بیع بر پیوند مسئله اگر ایجاب حاصل آید و
 قبول نیاید مشتری بخیار باشد خواهد قبول کند خواهد رد کند مسئله اگر ایجاب و قبول حاصل آید پس پیش
 بیچکس را بخیار نباشد مگر بعضی و یا آنکه کالا نادیده خریده باشد چون بنده بخیار عیب و بخیار رویت یعنی
 بخیار دیدن اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند مسئله بیع اعواض مثالیه روا باشد یا نه - روا باشد اگرچه
 قدر و صفت ندانند و بیع اعواض مثالیه چنان باشد که مردی گوید که این تنگ شکر و یا آن تنگ جامه
 بدست تو بده درم فروختم و مشتری گوید که بده درم خریدم اگر چه بائع نداند که درین تنگ چند است و یا
 چگونه است بیع روا باشد مسئله بیع با ثمن مطلقه روا باشد یا نه - روا باشد تا قدر و صفت نگوید و بیع
 با ثمن مطلقه آنچنان بود که بائع بگوید که این کالا بدست تو فروختم بدانچه از دین بیع روا نباشد تا معین
 نگوید که قدر و صفت چنانکه بیاید گفت بصد درم یا بدولت درم یا بزر درم اینقدر است و آنقدر
 آنست که بگوید بچند سلطانی یا تاجری یا علاء الدین یا بجمل شمس الدین آنگاه روا باشد و اصل آنست که
 اگر قدر و صفت نداند چون کالا حاضر باشد اشارت کند بفروشد روا باشد و اما اگر ثمن را قدر و صفت
 نداند و روا نباشد تا معین نکند و این ثمن چند است یعنی که بیایدش و آنست که چند است این بها که میدیم
 مسئله بیع بنقد و نسبه روا باشد یا نه - بنقد روا باشد اما بنسبه اگر مهلت پیدا باشد روا باشد و اگر
 مهلت پیدا نباشد بیع فاسد باشد مسئله اگر مردی بهیار مطلق کند که فروختم بصد درم یا بدولت درم
 و صفت نگوید بکدام درم این بیع روا باشد یا نه - بیع روا باشد اما بر سیم روان شهر افتد یعنی که بنده
 که در شهر بکدام سیم خرید و فروخت میکنند بر آن سیم افتد و اما اگر در شهر سیم بسیار نفع روان باشد
 این بیع فاسد باشد مگر آنکه یک سیم را معین کند آنگاه روا باشد مسئله در بیع طعام خوب بگزارف فروخته
 یا بوزن بخیل معین بهر کدام که بفروشد روا باشد خواه کیل کند بفروشد خواهد گزاف فروشد مسئله و اگر
 باوند معین میفروشد و نمیداند که در چند می گنجند بیع روا باشد یا نه - روا باشد چو معین شد با اگر چه نداند

مسئله اگر مردی انبار کندم بفروشد هر قفیزی یعنی پیمانه بدرمی روا باشد یا نه - نزد یک امام ابو حنیفه
 بر یک پیمانه روا باشد و در دیگر فاسد باشد مگر آنکه در تمامت نام برود چنانکه بگوید صد قفیز است بصد
 هر قفیزی بدرمی آنگاه روا باشد و نزد یک ابو یوسف و محمد در جلد روا باشد اگر چه نام قفیز را نبرد
 مسئله اگر مردی رسته گو سفند بفروشد هر گو سفندی بدر نزد یک ابو حنیفه در کل فاسد باشد و نزد یک
 صاحبیه در کل جائز باشد اگر مردی کرباسی را بفروشد هر گزی بدرمی نزد یک ابو حنیفه روا باشد
 و نزد یک ابو یوسف و محمد در کل روا باشد مسئله و اگر مردی انبار کندم را بخرد بر آنکه صد قفیز است
 بصد درم پس چون معلوم کرد نود قفیز آمد و یا صد و ده آنجا که نود آید مشتری بخیار باشد خواه نود قفیز
 بنود درم بستاند و خواهد رو کند و اما آنجا که صد و ده قفیز حاصل آید آن ده مرابح را باشد مسئله
 اگر مردی جامه خرید بر آنکه ده گز است بدو درم و یا زمینی خرید بر آنکه ده گز است بصد درم پس نقصان
 یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یا بد مشتری بخیار باشد خواهد بتمامی بهابستاند خواهد رو کند و اگر
 زیادت یا بد آن زیادت مشتری را باشد مسئله اگر مردی جامه بفروشد بر آنکه صد گز است هر گزی
 بدرمی پس نقصان یافت یا زیادت یافت اگر نقصان یا بد مشتری بخیار باشد خواه بجهت بستاند
 و خواهد رو کند و اگر زیادت آید مشتری نیز بخیار باشد خواهد زیادت را نیز بد آن حساب هر گزی بدرمی
 بستاند و خواهد رو کند مسئله اگر مردی سرایی را بفروشد بنای آن سر در بیع در آید اگر چه در وقت
 بیع نام نبرده باشد مسئله اگر مردی زمینی را بفروشد آنچه در آن زمین کشته است این کشته نیز در
 بیع آید یا نه - نیاید تا مادام که در بیع نام آن نبرد مسئله اما اگر زمینی فروشد که در آن زمین درخت خرما
 یا دیگر درختان باشند در بیع در آید یا نه - در آید اگر چه نام نبرد مسئله اگر مردی درختی فروشد
 که بر آن درخت میوه باشد میوه آن درخت در بیع در آید یا نه - در نیاید مگر آنکه شرط کرده باشد در
 وقت بیع و اگر شرط نکرده باشد بایع را گویند که میوه در حال فرود آرد و درخت تسلیم کند
 مسئله بی میوه خام و پخته روا باشد یا نه - روا باشد و بد مشتری واجب آید که در حال فرود آرد و اگر
 شرط کند که چون پخته شود پس فرود آرد این بیع فاسد باشد مسئله اگر مردی میوه را بر سر درخت فروشد
 و استثنای کند منی چند چنانکه گوید فرو ختم این میوه که بر سر درخت مگر بیت من یا سی من یا چند آنکه
 گوید بیع روا باشد یا نه - روا باشد بخلاف آنکه میوه بریده باشد و از وی استثنای کند این روا باشد
 مسئله بیع گندم در خوشه و باقله در پوست روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی سرای را
 بفروشد کلید و قفل آن در بیع در آید یا نه - هر قفلی که پیوسته در باشد در آید مسئله نزد یکی گیل

و مزدوری صراف که بهار سر کند بر که واجب آید - بر بائع واجب آید مسئله مزد بر کننده بهار که واجب
آید - بر مشتری واجب آید مسئله اگر مردی کالائی بخرد چکند اول کالا را قبض کند پس به تسلیم
کند یا اول ثمن تسلیم کند پس کالا را قبض کند - سخت ثمن تسلیم کند پس مبیع را قبض کند مسئله
اگر ثمن ثمن فروشد و یا مبیع مبیع فروشد سخت چه تسلیم کند - برابر هر دو تسلیم کنند مسئله
باب خیارات شرط خیارات در بیع روا باشد یا نه - روا باشد هم بائع را و هم مشتری را
مسئله خیارات پنجند روز روا باشد - نزدیک ابو حنیفه سه سته روز یا کم از سه روز روا باشد و نه
از سه روز روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد چندان مهلت معین کنند روا باشد اگر چه زیاده از
سه روز کنند مهلت را و نزدیک شافعی بیع موقوف نباشد بهیم حال مسئله اگر چهار مایع را باشد
کالائی که بدو خیانت کرده آن کالا از دست بائع بیرون آید یعنی مشتری قبض کند یا نه - باتفاق بیرون
نیاید و مشتری قبض نکند تا مادام که بائع بدو تسلیم نکند مسئله اما اگر مشتری این کالا را قبض کرد پس
دست مشتری هلاک شد چه واجب آید - قیمت کالا بر مشتری واجب آید مسئله و اگر خیانت مشتری را
باشد کالا از ملک بیرون آید یا نه - کالا از ملک بائع بیرون آید باتفاق و اما در ملک مشتری در نیاید بر
ابو حنیفه و نزدیک صاحبیه در ملک مشتری در آید مسئله و اما اگر درین فصل که خیانت مشتری را بود
مشتری کالا را قبض کرد و دست او هلاک شد بر مشتری چه واجب آید - ثمن بر مشتری واجب مسئله
و اگر مردی کالائی خریده است شرط خیانت در مدت خیانت قبول و رد تواند کرد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد
اجازت تواند کرد اگر چه خصم حاضر نباشد اما نسخ نتواند کرد تا مادام که خصم حاضر نباشد و نزدیک ابو یوسف
هم اجازت تواند کرد و هم نسخ و نزدیک زفر نه اجابت تواند کرد و نه نسخ که خصم حاضر نباشد مسئله
اگر مردی خیانت شرط نهد پس میرود آن خیانت را و بفرشته او نقل شود یا نه نقل نشود خیانت باطل شود مسئله
اگر مردی بنده را بفروشد بدان شرط که او در زیست پس بعد از بیع پیدا شد که او در زی نبود حکم او چه باشد
مشتری بخیار باشد اگر خواهد بتمامی بهای بستاند و اگر خواهد ترک گیرد باب خیارات الرؤیة
اگر کسی چیزی بخرد که آنچیز را ندید باشد این بیع روا باشد یا نه - بیع روا باشد اما مشتری بخیار باشد
چون بیند اگر خواهد قبول کند و اگر خواهد رد کند مسئله و همچنین اگر مردی چیزی بفروشد که آنچیز را ندیده
باشد حکم او چه باشد بیع روا باشد و او را خیانت نباشد بریدن آن مسئله اگر مردی بر دو کینزک بدید یا
بسو اس غله بدید یا ظاهر جامه پیچیده بدید یا روی ستور یا سرین ستور بدید پس ازینها یکی را بخرد
حکم او چه باشد - بیع در ایشان روا باشد و مرغزنده را خیانت نباشد چون باز بیند آنرا مسئله اگر مردی

صحن سرآرابدید و خانها و حجرهای آنرا ندید پس از آن سرآرا خرید اکنون چون حجره و خانهای آنرا ندید مر
خرنده را بخیار باشد یا نه - نباشد مرخرنده را که رد کنند مسئله خریدن و فروختن نابینار و ابا باشد یا نه
روا باشد اما چون بخرد بخیار باشد مسئله خیار نابینا بچه ساقط شود - به بینیم که اینخیز را که او خریده است
کدام چیز است - اگر آن بوییدنی خریده است چنانکه کافور یا عنبر یا انگوزه بوییدنی خیار ساقط شود و از
و اگر چیزی مالیدنی خریده است چنانکه جامه و کرباس یا کتان یا حریر یا اطلس درین خیار او مالیدن ساقط
شود و اگر چیزی چشیدنی خریده است چنانکه شربت یا سرکه یا قلع درین خیار او چشیدن ساقط شود
و اگر چیزی خریده است که نه آن بوییدنی است و نه مالیدنی و نه چشیدنی چنانکه خانه یا زمینی یا جائی درین
خیار او وقتی ساقط شود که اینها را پیش او صفت کنند مسئله اگر مردی چیزی ملک دیگری بفروشد
بیع آن روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد با جازت خصم اگر آن خصم که مالک آن کلاست اجازت
و در بفر و ختن بیع روا باشد و اگر اجازت ندهد بیع باطل باشد و مر او را اجازت باشد چون این بیع
باشد و هر دو بیع کننده برقرار باشند بحال مسئله اگر مردی از دو جامه یکی را بدید پس هر دو جامه
را بخرد پس آنجامه را که ندیده بود یعنی نادیده بخریده بود پس آنرا بدید تواند که رد کند یا نتواند که رد کند
بر دو مسئله اگر مردی چیزی را دیده بود وقتی و بعد از مدتی آنخیز را بخرد او را خیار رویت باشد یا نه -
اگر بچنان که دیده بود اینساعت نیز می بیند یعنی هم بر آن صفت می بیند خیارش نباشد و اگر از آن صفت
که دیده بود در گرون می بیند اینجا خیارش باشد تواند رد کند و الله اعلم باب خیار العیب
اگر مردی کالایی خرید پس در آن کالای عیبی دید او را خیار باشد یا نه - خیار باشد خواهد تمام می شن بستند
خواهد رد کند و امام او را نباید که کالا را نگهدارد و نقصان عیب بطلب مسئله نقصان می شن که در
آنکه در عادت بازگمان عیب دارند یعنی عیبی که این عیب نقصانی باشد که بدان عیب از بها
چیز نقصان شود چنانکه انگشتی کثر باشد اما کار نتواند کرد بدان انگشت یا چشمی شرین کار باشد
که از آن چشم نیز نتواند دید و آنچه مانند این باشد مسئله اگر نیز یابی و در بر تر بول کننده بود
و دزدی کردن عیب است یا نه - در صغیر عیب است اما دام که بالغ شد عیب نباشد مگر آنکه بعد از بلوغ هنوز این
عیبها در او باشد آنگاه عیب باشد مسئله بوی دهن و بوی بغل یعنی کند دهن و کند بغل عیب است
یا نه - در کینزک عیب باشد و در غلام عیب نباشد مگر که از دزد باشد و علت زنا و فرزند عیب است
یا نه - در کینزک عیب است و در غلام نیست مگر آنکه در غلام عادت آن بسیار باشد آنگاه عیب باشد
مسئله اگر مردی کالایی خرید پس بر دست او عیبی پیدا شد آن خرنده را معلوم شد که این پیش ازین

در خانه فروشنده هم بود اکنون رد تواند کرد یا نه - رد نتواند کرد مگر آنکه فروشنده بخواست خود قبول کند با این عیب مسئله اگر مردی جامه را بخرد پس آنجامه را برید و بدوخت و یا پست را بخرید و دور و رخن آمیخت پس دانا باشد بر عیبی حکم این چه باشد مشتری تواند که نقصان آن عیب بطلبد و مر بائع را نرسد که بگوید که کالا بمن تسلیم کن و بها از من بستان مسئله اگر مردی بنده را خرید آن بنده را آزاد کرد و یا آن بنده بر دوش مشتری را روشن گشت که این بنده را عیبی بود چکنند نیز بنقصان عیب مشتری بر بائع باز گرد مسئله اما اگر بنده را بخرد پس آن بنده را بکشت یا طعامی را بخرد پس آن طعام را بخورد پس دانا باشد بر عیبی یعنی دانت که این بنده یا این طعام را عیبی بوده بنقصان نیز باز گرد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه هم باز نگردد و نزدیک صاحبیه باز گرد مسئله و اگر مردی چیزی را بخرد پس از آن چیزی بخورد پس مطلع شد بر عیبی یعنی دانا باشد بر عیبی که در خانه بائع بود رجوع تواند کرد یا نه نزدیک امام ابو حنیفه هم بیع رجوع نتواند کرد نه خورده را و نه باقی را و نزدیک صاحبیه خورده را نقصان تواند کرد و باقی را رد تواند کرد مسئله اگر مردی بنده را بخرد پس آن بنده را بجای دیگر بفروخت پس مشتری هم رد کرد بر خریده اول یعنی اکنون این مشتری اول بر بائع رد تواند کرد یا نه - اگر مشتری دوم بنقصان قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع نیز رد تواند کرد و اگر مشتری دوم بی قضای قاضی رد کرده باشد مشتری اول بر بائع خود رد نتواند کرد مسئله اگر مردی کالایی را خرید و شرط کرد که از همه عیبها بیزاشد از بائع پس اگر عیبی پیدا شود رد تواند کرد بر بائع یا نه - رد نتواند کرد اگر چه عیبها را شمرده یعنی تمامی عیبها نام نبرده باشد **باب البیع الفاسد** بیع بر چند وجهست - بر سه وجهست یکی جائز و دوم فاسد و سوم باطل جائز آنکه ثمن و ثمن هر دو حلال باشند یعنی هم با حلال باشد و هم کالا حلال باشد و باطل آنکه هر دو حرام باشند یا ثمن حرام باشد یعنی آنچه را که میخورد حرام باشد و فاسد آنکه ثمن حرام باشد و ثمن حلال یعنی با حرام باشد و کالا حلال اما بیع که جائز باشد آنست که ثمن و ثمن هر دو حلال باشد چنان باشد که گندم بدی و خرابستانی پس گندم بها آمد و خرابامبیع و هر دو حلال اند و این بیع روا باشد اما بیعی که فاسد باشد این که ثمن حرام باشد و ثمن حلال چنانکه خمر بد و غله بستاند خمر بها باشد و غله بیع پس بها حرام باشد زیرا که خمر حرامست و بیع حلال آنست زیرا که غله حلالست پس این بیع فاسد باشد اما بیعی که حرامست که ثمن و ثمن هر دو حرامند و آن چنانست که خمر بد و خوک بستاند و همچنین بیع آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب این بیع باطل باشد مسئله بیع ماهی در آب و بیع پرند در هوا و بیع صید در وقت روان باشد مسئله بیع حمل و متاع روا باشد یا نه - روا نباشد حمل یا نه روا نباشد یعنی اگر کسی که حمل دارد

که این کنیزک در شکم بچه دارد آن بچه را در شکم فروختن روا نباشد و نتاج حمل استور را گویند اگر حمل استور را در شکم استور فروشد پیش از آنکه بیرون آید نیز روا نباشد مسئله بیع شیر در پستان و پشم بر پشت گوسفندان و گزی از جامه و تیری از آسمان ^{تفصیل} روا نباشد مسئله بیع مزانه روا باشد یا نه - روا نباشد و بیع مزانه آن باشد که خراب بر سر درخت بخرای بریده بفروشد مسئله بیع القای حجر روا باشد یا نه - روا نباشد و آن چنان بود که مردی سنگی بستاند و بر درخت میوه دارانند و مشتری را بگوید که هر میوه که این سنگ برسد آن میوه را بدست تو فروختم این روا نباشد مسئله بیع جامه از دو جامه روا باشد یا نه چنانکه بائع گوید که این دو جامه یک فروختم این بیع روا باشد یا نه - روا نباشد تا معین نگوید که کدام جامه مسئله اگر مردی بنده را بفروشد بشرط آنکه مشتری آن بنده را آزاد کند یا متکاتب کند یا ام ولد کند یا بد بر کند یا بنده را بفروشد بشرط آنکه مشتری او را وامی دهد و یا بدیه دهد یا آنکه کنیزک را بفروشد مگر حمل این کنیزک و یا مشتری جامه خود بشرط آنکه بائع آن را بدوزد و پیربنی یا قبائلی یا نعلینی بخرد بشرط آنکه بائع بند آن را سخت کند و یا پاره چرم دیگر برین نعلین بدوزد پس سلیم کند این همه بیعها فاسد باشد مسئله اگر مردی کالائی بخرد بشرط آنکه بها بنور روز دهد یا بهر جان دهد یا روزیکه عید جهودان باشد آن روز و بدین بیع روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که آن روز را بائع و مشتری بدانند آنگاه روا باشد مسئله و اگر بدان شرط فروشد که سیم روز درویدن گندم دهد و یا روز ناگور چیدن دهد و یا روزیکه قافله حاجیان بیاید آن روز دهد روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه پیش ازین مهلتها بمجهول نموده باشد و بائع قبض کند آنگاه روا باشد مسئله و اگر مشتری کالا را در بیع فاسد قبض کند با مرئع و در عقد و دعوض باشد که هر یک از آن بان باشد ملک شود مشتری را یا نه - ملک مشتری شود و بر مشتری قیمت واجب آید و اگر جائی دیگر بفروشد بیع او جائز باشد و یا کالا بر حال باشد اگر عقد فسخ کند روا باشد مسئله اگر مردی آزادی دهنده را بیک بیع بفروشد روا باشد یا نه - این مسئله بر سه وجه است که با اتفاق در بنده روا باشد وجه دیگر آنست که با اتفاق روا نباشد وجه دیگر آنست که اختلاف است اما آنجا که با اتفاق در بنده روا باشد آنست که بگوید که هر دو را بفروختم هزار درم پانصد را و پانصد آنرا با اتفاق در بنده روا باشد اما آنوجه که با اتفاق روا نباشد آنست که بگوید هر دو را بفروختم هزار درم و بیع معین بکند که این را چند و آنرا چند این با اتفاق باطل باشد و اما آنوجه که خلاف است آنست که بگوید هر دو را فروختم هزار درم هر یک را پانصد نزدیک لام ابو حنیفه روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد در بنده روا باشد و اما در آزاد بیع هر دو روا نباشد مسئله اما اگر گوشت گوسفند یا گوشت مردار بفروشد نیز هم برین خلاف باشد که گفتیم مسئله

اگر بنده اجنبی را یا کالای اجنبی بفروشد بی دستور و او را باشد یا نه - بیع موقوف باشد با جازت مالک
اگر مالک اجازت دهد بیع روا باشد و اگر اجازت ندهد بیع روا نباشد مسئله بیع بخش و سوم روا باشد یا نه
کراهِیت باشد بخش چیست - بخش برافزودن قیمت کالا باشد بی اراده خریدن یعنی اگر مردی کالایی را
میخرد دیگری بیاید و بهائی آن کالا را بر او زیاده کند این نشاید کرد و سوم خریداری کردن بابر خریدار
و گیران و این نیز روا نباشد مسئله پیش رفتن کاروان بجهت خریدن و بر دیه گرانی کردن کراهِیت
بانه - کراهِیت باشد و همچنین اگر اهل شهر محتاج باشند بیست اهل روستا فروختن کراهِیت باشد
مسئله در روز آدینه و در وقت بانگ نماز آدینه خریدن و فروختن روا باشد یا نه - چون وقت نماز
آدینه در آید کراهِیت باشد مسئله اگر مردی دو برده دارد و هر دو ذرجم محرم باشند اگر جدا کند و
بفروشد روا باشد یا نه - اگر هر دو صغیر باشند با اتفاق روا نباشد یعنی کراهِیت باشد و اگر هر دو کبیر
باشند با اتفاق کراهِیت نباشد اما اگر یکی کبیر باشد و یکی صغیر نزد یک ابو حنیفه رح کراهِیت باشد و نزد
ابو یوسف و محمد کراهِیت نباشد **باب الاقالة** اقاله در بیع روا باشد یا نه - روا باشد مثل
ثمن اول و اگر شرط کند زیادت یا نقصان آن شرط باطل باشد مسئله و صورت اقاله آنست که
مردی کالایی بفروشد و مردی دیگر بخرد و بعد از آن هر دو کس یعنی بائع و مشتری با خواست یکدیگر باز نشد
مشتری بها باز بستاند و بائع کالا باز بستاند این را اقاله گویند مسئله قاله چیست - فسخ است در حق
بائع و مشتری و بیع است در حق جز ایشان چون شفیع و قائم این مسئله آنجا پیدا شود که مردی خانه را
بفروشد و شفیع خانه شفعه را کند پس باز فروشنده و خریده بیع را اقاله کنند اکنون در اقاله کرد و شفیع
شفیع آید اندک این خانه را بستاند اگر چه اول بار شفعه را کرده بود زیرا چه اقاله در حق دیگری همان دانستیم
و شفیع غیر بائع و مشتریست پس در حق او بیچنانست که باز بیع میکند و همچنین اگر مردی مرکبی را چیزی بخشد
و اینکس که او را بخشیده اند این بخش را بفروشد حق رجوع مرنخنده را برافتد و اگر ایشان بیع را اقاله
کنند مرنخنده را رسد که بر بخشیده خود رجوع کند یعنی باز بستاند یا نه - نتواند زیرا چه گفته ایم که اقاله
در حق غیر بیع است بچنانست که اینکس این را بخرد و بیعت و چه بخرد و باشد بخش او نمانده باشد
پس رجوع نتواند مسئله اگر ثمن هلاک شود اقاله بتواند کرد یا نه - بتواند کرد و اگر بیع هلاک شود
نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف اقاله نتواند کرد و نزدیک محمد و شافعی نتواند کرد **باب المراجعة**
و التولية المراجعة چیست و تولیه چیست - مراجعه نقل کردن ملک بعقد اول باز یا دتی سود و تولیه
نقل کردن ملک بعقد اول ثمن اول بی زیادتی سود یعنی در مراجعه چنانست که مردی کالایی بفروشد و

بدان مقدار که خود خریده باشد باز یادت می سودی معین و تولیۀ فروختن کالاست هم بدان مقدار که خریده باشد
 جز سود زیادتی و مراحجه و تولیۀ درست نیاید مگر در کالائی که عوض او را مثلاً باشد چون درم و دینار و کمل
 و موزون **مسئله** اگر مزدقصار یا مزد صباغ را یا مزد علم گریا یا مزد ریش بافتن را با خریده خود یکی بگویم
 روا باشد چنانکه کرپاسی بده درم خریده باشد و دو درم از جهته شستن آن بدید چون آنرا بمراحجه یا تولیۀ
 بفروشد نباید گفت که بدو از نه چیتل خریده ام باید گفت که دو از ده چیتل بداده است و اگر بگوید که بدو
 چیتل خریده ام روا نباشد **مسئله** اگر مشتری مطلع شود بخجانت در تولیۀ یا در مراحجه آن نیاید رجوع
 تواند کرد یا نه - یعنی خرندۀ را روشن شد که فروشنده که بمراحجه یا تولیۀ بفروخته است در بهادر و دفع گفت
 است یعنی بهای بسیار گفته نزدیک ابوحنیفه اینجا که در مراحجه معلوم کرده است او بخیار باشد خواهد تمام می شود
 بستاند خواهد رد کند و اینجا که در تولیۀ است زیادتی باز بستاند و نزدیک ابو یوسف هر دو جایز است
 باز بستاند و نزدیک محمد هر دو جایز است باز بستاند و اگر مردی کالای نقلی خریده است چون پاسب یا جامه یا
 عله اکنون اگر پیش از آنکه قبض کند جای دیگر می فروشد و فروختنی روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه و ابو یوسف
 روا باشد اگر چه قبض نکرده است که بفروشد و نزدیک محمد روا نباشد تا قبض نکند **مسئله** همچنین
 اگر مردی خانه پیش از قبض بفروشد نیز نزدیک ابوحنیفه و محمد روا نباشد **مسئله** اگر مردی کالائی خریده
 کیسه یا وزنی یعنی پیوندنی چنانکه عله یا بر کشیدنی چنانکه زعفران یا نقره پیش از آنکه خود آنرا بر کشد یا پیامد
 جای دیگر فروختن روا باشد یا نه - روا نباشد تا خود کیل و وزن نکند **مسئله** تصرف کردن در ثمن
 پیش از قبض روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** تصرف کردن در مبیع پیش از قبض روا باشد یا نه -
 روا نباشد **مسئله** مشتری را روا باشد که در ثمن مبیع را چیزی بیادست کند یا نه - روا باشد همچنین
 بائع را نیز روا باشد که در مبیع مشتری را زیادت کند و اگر از ثمن کم کند نیز روا باشد چنانکه مردی کالائی
 خرد هزار درم و در وقت تسلیم بهای هزار و صد درم داد اگر این بیع اقاله شود مشتری بچند باز گردد
 تمامی آنچه داده است و یا مردی هزار من گندم و یا هزار من جو بخرد پس در وقت تسلیم بائع هزار و صد من
 گندم یا جو داد باز اگر این بیع اقاله کند بائع بجمع باز گردد یعنی تمام هزار و صد من گندم یا جو باز
 طلبد و اصل درین آنست که آن زیادتی در اصل مبیع و در اصل ثمن می پیوندد **مسئله** اگر مردی
 کالائی را بفروخت بهای حال پس از آن مهلت افتاد مهلت پذیرد یا نه - مهلت پذیرد مگر آنکه وامی دارد
 و امی درست نیاید یا ب **المربو** اربو چیست - حرام است ربوا در چه رود در کیل و موزون
 یعنی در پیوندنی و در بر کشیدنی چون جنس جنس فروشد مثلاً مثل عسل در ربو چیست - کسب جنس

یا وزن با جنس نزدیک عکساً و نزدیک شافعی طعم با جنس چنانکه اگر آبک با بک فروشد نزدیک علی با بک
زیادتی روان باشد و نزدیک شافعی روان باشد زیرا که طعام نیت مسئله اگر کیلی بکیلی باشد و جنس با
و طعام باشند مثلاً گندم بگندم که کیلی است و بر دو از یک جنس است و طعام است اگر کیلی بر دو فروشد
باقی روان باشد مسئله بیع نیک ببد و در آنچه بار و در زیادتی روان باشد یا نه - روان باشد یعنی اگر گندم
گندم را بگندم تازه بفروشد نزدیکت روان باشد مسئله و اذا عدم الوصفان الجنس والمعنی المضموم الیه
چه باشد آنکه نیت شود صفت جنس و معنی ضم کرده و این بر سه وجه است یکوجه آنست که هم زیاد
روان باشد و هم نسبه و وجه دیگر آنست که نه زیادت روان باشد و نه نسبه و وجه سیوم آنست که زیادت
روان باشد و نه نسبه روان باشد و آنوجه که نه زیادت روان باشد و نه نسبه آنست که مردی گندم را بگندم
بفروشد یا جو را بجو نه زیادت روان باشد و نه نسبه و آنوجه که هم زیادت روان باشد و هم نسبه آنست که اگر
مردی نقره مید بگندم مستاندهم زیادت روان باشد و هم نسبه و آنوجه که زیادت روان باشد و نه نسبه
روان باشد آنست که مردی گندم ببد و جوستاند و در زیادت روان باشد و نه نسبه روان باشد یعنی روا
باشد که یک من گندم ببد و دو من جوستاند اما قبض کردن شرط است در حال و مهلت دادن و انباشت
مسئله کیلی چه چیز است و وزنی چه چیز هر چه چیز یک پیغمبر علیه السلام گفته است که زیادتی آن در یلیات حرام است
آن کیلی است پیوسته اگر چه مردمان آنرا از کیل ترک آورده باشند چنانکه گندم یا جو یا میوه یا نانک
بدین ماند و بر هر چیز یک پیغمبر علیه السلام نصی گفته است بر حرامی زیادت ستاندن از آن بوزن و زنی
پیوسته اگر چه مردمان آنرا از وزن ترک گیرند چنانکه زیر یا نقره و آنچه بدین ماند و هر چیز یک در آن چیز
نصی نیت آن محمولست بر عادت مردمان یعنی اگر مردمان آنرا بکیل فروشد کیلی باشد و اگر بوزن
فروشد وزنی باشد مسئله عقد صرف چیست - آنکه واقع باشد بر جنس بهاد و معتبرست قبض کردن
هر دو عوض در مجلس و هر چه جز اینست از آنچه در و بار و در و معتبر معین کردن است و قبض
کردن در و معتبر نیت مسئله فروختن گندم با در و روان باشد یا نه - روان باشد نه زیادتی و نه بقا و
مسئله فروختن گوشت بچوان روان باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف روان باشد و نزدیک محمد
روان باشد مسئله فروختن خرمای تر بخرمای خشک مثل مثل روان باشد یا نه - روان باشد و همچنین انگور را
بمویز فروختن روان باشد مسئله فروختن زیتون بزیت و کنجد بروغن کنجد روان باشد یا نه - روان باشد
تازیت و روغن کنجد بیشتر از زیتون و کنجد نباشد تا روغن مقابل روغن باشد و زیادتی بمقابل کنجا
مسئله فروختن گوشت های مختلفه با یکدیگر چنانکه گوشت گاو و گوشت گوسفند و یا همچنین شیر و مختلف

چنانکه شیر اشتر را بشیر گو سفند فروشد روا باشد یا نه - روا باشد مسئله فروختن نان بگندم یا بار و بقا چهل
 روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه روا باشد و نزدیک صاحبیه روا باشد مسئله اگر میان بنده و
 میان مولی میان سلمان کافر حری در خرید و فروخت ربا و دین بار با خوانند یا نه - این روا باشد
 روا باشد که چون حری دار حرب باشد و بنده در ملک مولی باشد اگر حری از دار حرب مدار اسلام آمده باشد
 یا بنده از ملک مولی بیرون آمدن باشد روا باشد باب التمسک سلم در چه چیز روا باشد - در کیلیات
 و زینیات و عودیات و مزروعات اما کیلیات چنانکه گندم و جو و نخل و کدو و زینیات چنانکه زعفران و ابریشم
 و عودیات چنانکه جوز یا بیضه مرغ و مزروعات چنانکه جامه و گلیم مسئله در حیوان و اطراف حیوان
 سلم بستن روا باشد یا نه یعنی در آهویا در ستور و در اطراف اندام ایشان - روا باشد و همچنین
 پوستهای شمرده و در هریزم حرمه بسته و در گیاه رشته بسته نیز روا باشد مگر آنکه بوزن سلم بنده مسئله
 سلم در کدام کالا بستن روا باشد - در کالایی که موجود باشد از وقت عقد تا وقت هبلت مسئله
 سلم بی هبلت روا باشد یا نه - روا باشد و همچنین اگر هبلت مجهول باشد نیز روا باشد هبلت باید که معلوم باشد
 روزهای شمرده و ماههای شمرده مسئله سلم بیپودن مردی معین یا در طعام دیوی معین یا میوه و درختی
 معین روا باشد یا نه - روا باشد مسئله سلم بچند شرط روا باشد - نزدیک ابو حنیفه سلم بی هفت شرط یک
 جنس چنانکه از جنس فلک یا از جنس جامه یا از جنس آهن دوم نوع چنانکه گندم یا جو یا ماش سوم صفت
 چنانکه گندم سفید یا رنگین و جوانه یا گنده چهارم مقدار چنانکه ده من یا سیت من یا چند انگشت
 پنجم اجل معلوم یعنی هبلت دهن ماه یا دو سال ششم معرفت مقدار راس مال یعنی دانستن سرمایه که بچند
 چیتل سلم می بندد صد چیتل یا دویست چیتل هفتم جای تسلیم یعنی جای معین کند که بر آن گسل سلم
 بسته است بیکجا تسلیم کند یا بجز را که در سلم بسته است و نزدیک ابو یوسف و محمد بنج شرط است
 یعنی دو چیز ازین شرط نیست یک معرفت مقدار این مال یعنی اگر پاره فقره یا پاره زر سلم می بندد
 روا باشد اگر چه نمیداند که این زر و فقره چندست و دوم جایگاه تسلیم معین کردن نیز شرط نیست
 یعنی بهمانجا که عقد کرده اند بهمانجا تسلیم کند مسئله سلم بی از آنکه راس مال در مجلس عقد قبض کند
 روا باشد یا نه - روا باشد تا در مجلس عقد قبض نکند مسئله تصرف کردن در راس مال و در آن
 چیزی که سلم بسته اند پیش از قبض روا باشد یا نه - روا باشد تا قبض نکند مسئله شرک و تولیه در
 سلم فیه یعنی در آنکه سلم بسته باشد روا باشد یا نه - روا باشد مسئله سلم در جامه روا باشد یا نه -
 روا باشد تا درازی جامه و پهنایی جامه و رکوة پیدا نکند و چون پیدا کند روا باشد مسئله سلم در

س
 نامی این است
 ادیان جز نیست
 این از اعتبار
 ن این غیر نیست
 لا شرط
 قرآن

کوز تا دهم را و باشد یانه - روا باشد مسئله سلم درخت غلام و بخت روا باشد یانه - روا باشد تا کالبد معسر
 کند مسئله اصل در سلم چیت - اصل در وی آنست که در کالایی هفت آنرا نتوان شناخت و معرفت
 او را ضبط نتوان کرد در سلم روا باشد مسئله بیع سگ آموخته و یوز و دوگان روا باشد یانه - اگر
 آموخته باشد روا باشد و اگر نه روا باشد مسئله بیع خمر و خوک روا باشد یانه - روا باشد مسئله
 بیع کرم پیلر روا باشد یانه - روا باشد مگر آنکه با پیلر باشد مسئله بیع زنبور انگبین بے خانه او روا باشد
 یانه - روا باشد مگر با خانه یکجا مسئله ابله فیه در خرید و فروخت همچون مسلمانان هستند یانه همچون
 مسلمانانند مگر در خوک عقد ایشان در خمر همچون عقد مسلمانانست در شیر و عقد خوک ایشان
 ایشان را چون عقد مسلمانانست در گوشت و الله اعلم کتاب الصرف من چیت بیع
 چون بر یکی از دو عوض جنس بها باشد اگر زربازر فروشد یا نقره بنقره فروشد روا باشد یانه - روا
 نباشد مگر مثل مثل اگر چه یکی در عیار به از دیگری باشد و قبض هر دو عوض در مجلس شرط باشد پیش
 از آنکه از مجلس پراکنده شوند مسئله اگر زربقره فروشد متفاضل و باشد یانه - تعاضل روا باشد
 و نسیه روا باشد و قبض هر دو در مجلس شرط باشد مسئله اگر پراکنده شوند پیش از آنکه هر دو عوض
 قبض کنند و یا یکی قبض کند و دیگری قبض نکند عقد باطل شود یانه - عقد باطل شود مسئله اگر در سه
 شمشیر پیرایه دار فروخت بصدورم پس پنجاه درم از بها آن قبض کرد و پنجاه کرد پس متفرق شدند بیع روا
 باشد یانه - به بنیم که اگر این نقره که درین شمشیر است پنجاه درم باشد این پنجاه درم در حصه نقره باید نهاد
 بیع شمشیر بنسیه باید گرفت تا بیع روا باشد و اگر هیچ قبض نکرد پس پراکنده شدند حکم چه باشد اگر این
 نقره ازین شمشیر بے زحمت دور میتوان کرد بیع و شمشیر روا باشد و در نقره باطل و اگر جدا نتواند کرد
 هر دو بیع باطل باشد مسئله اما اگر مردی آوند نقره را بفروخت پس بعضی از ثمن آن قبض کرد و بعضی
 تا از مجلس پراکنده شدند آن چه باشد در آنچه قبض کرده است بدان مقدار روا باشد و در آنچه قبض نکرد
 است در آن باطل باشد پس این آوند مشترک شود میان بائع و مشتری مستحق پیدا آید در بعضی این
 مشتری بخیار باشد خواهد باقی را بحصه بستاند و خواهد رد کند مسئله و اگر مردی پاره نقره بخرد پس
 در بعضی مستحق پیدا آمد اینجا باقی را بحصه بستاند و رد نتواند کرد مسئله اگر مردی دو درم و یکدینار را
 بدو دینار و یکدرم بفروشد روا باشد یانه - روا باشد جنس هر یک بے بدل جنس دیگر باید نهاد دو درم بیک
 دینار و دو دینار بیکدرم مسئله اگر یازده درم را بده درم و یکدینار بفروشد روا باشد ده درم بمقابل
 ده درم باشد و دیناری بدمی باشد مسئله اگر دو درم سه را بدو درم قلب فروشد روا باشد یانه

روا باشد و همچنین بیع یک درم صحیح و یک درم شکسته بود درم صحیح و یک درم شکسته روا باشد مسئله
 اگر در درم غالب نقره باشد حکم او چه باشد حکم آن همه نقره باشد و همچنین اگر در دینار غالب زر باشد
 حکم آن همه زر باشد اما اگر بتفاضل فروشد روا نباشد و تمامی احکام را بار و داخل شود مسئله اما اگر
 غالب در هر دو مس باشد حکم او چون عروض باشد یعنی حکم کالاه باشد و حکم درم و دینار نباشد
 اگر بتفاضل بفروشد روا باشد اما بیع روا نباشد مسئله اگر مردی بسیم معین کالایی بخرد
 پس پیش از آنکه آن سیم را بباغ تسلیم کند کاسد شد یعنی بر افتاد و مردمان دست از معاملت آن سیم
 برداشتند حکم او چه باشد نزدیک ابو حنیفه رح بیع باطل شود و نزدیک ابو یوسف بیع روا باشد و ثقیف
 و زبیری واجب آید و نزدیک محمد روز کاسد که معامله کند مردمان آن واجب آید مسئله بیع بفلوس روا
 یا نه اگر فلوس روان است روا باشد و اگر روان نیست روا نباشد تا معین نکند مسئله اگر بفلوس
 روان چیزی بفروخت پس کاسد شد نزدیک امام ابو حنیفه رح بیع باطل گردد مسئله اگر مردی کالایی
 بخرد به نیم فلوس روا باشد یا نه روا باشد و بر باغ واجب آید که هم بدان نگیرد درم بفروشد بر دست
 چیزی مسئله اگر مردی صراف را در جری دهد که نگیرد درم را فلوس ده و نصفی درم را نصفه مگر حجت آن بیع
 روا باشد یا نه نزدیک امام ابو حنیفه رح در کل باطل شود و نزدیک صاحبیه در فلوس روا باشد و ثقیف
 الرهن گرو چه منعقد شود - بایجاب قبول چنانکه گوید اینجا نیز با چندین گروه کردم قبول آنکه
 گوید این چیز را با چندین بگر و مستم مسئله اگر تمام بچه شود بقبض کردن و میوه را بر سر درخت گرو
 نکنند فارغ کرده باید یعنی فرو آورد باید تا آن گرو و بشرکت کسی نباشد و پیدا کرده باید تا چنانکه اگر مردی
 غلامان باشند پس یکی از ایشان را معین کرده و کند درست نیاید تا پیدا نیاید مسئله تا مرتین یعنی
 این گروستانده او را قبض نکرده باشد را هن که گرو می دهد تواند که رجوع کند یا نه - تواند اگر خواهد مرتین
 تسلیم کند و اگر خواهد رجوع یعنی تسلیم نکند و فتح کند اما چون مرتین قبض کرد و در رمضان مرتین در آید
 را هن را درست نباشد مگر آنکه وام بدد و اگر بستاند مسئله و لا یصح الرهن الا بدین مضمون چه باشد
 یعنی گرو درست نیاید مگر بوا می تا وان را رکنده کدام وام است که تا وان را رکنده همه و امهات وان را رکنده
 است پس همه و امهات مضمون است و این نیز بر دو وجه است مضمون بنفسه و مضمون
 بغيره مضمون بنفسه گرو درست باشد چون ثمن مبیع و بدل قرض آنچه بدین ماند و مضمون بغيره گرو
 در و درست نیاید چون بدل بیع و بدل مهر معین و بدل مال خلع معین و آنچه بدین ماند و مضمون باقل
 من قیمت و من الدین چه باشد - این مسئله بر سه وجه است یا قیمت گرو و وام هر دو برابر باشند یا قیمت گرو

مرد در نصفه روا نباشد

بیش از وام باشد یا وام بیش از قیمت گرو باشد اگر بر دو برابر باشد چنانکه وام هزار درم باشد و قیمت
گرو نیز هزار درم باشد چون گرو هلاک شود کالا از آن را همین دو دو سیم از آن مرتین اما اگر قیمت گرو بیشتر
از وام باشد نیز همچین از قیمت گرو بمقدار وام ساقط شود و آن زیادتی چون امانتی هلاک شده باشد
اما اگر وام بیشتر از قیمت گرو است اینجا آنقدر که وام است بمقابل گرو باشد آن مقدار ساقط شود باقی را از را همین
بطلبید مسئله گرو مشاع درست باشد یا نه - درست نباشد یعنی چیزی که میان دو شریک باشد یک شریک
آنرا اگر نتواند که مسئله گرو کردن میوه بر سر درخت روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر را همین گروی را
که بدست مرتین است بدست مردی فروشنده روا باشد یا نه - بیع موقوف باشد بر اجازت مرتین اگر
اجازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد مگر آنکه را همین وام او را بدو و گرو بستاند آنگاه روا باشد مسئله اگر را
بنده مریون را یعنی آن بنده را که گرو کرده است آزاد کند حکم آن چه شود - بنده آزاد شود اما وام اگر مہلت
بسر آمده باشد در حال از دستتاند و اگر مہلت وام باقی باشد از را همین قیمت غلام بستاند و بجای غلام بروم
گرو دارد و مہلت بسر آید مسئله و اگر را همین در ویش باشد مرتین بچکند - بنده را کار فرماید یا آنچه کمتر باشد
و اگر وام کمتر باشد از قیمت مقدار وام کار فرماید و اگر قیمت او کمتر باشد از وام مقدار قیمت خود کار کند
و اگر را همین بنده مریون را هلاک کند نیز همین حکم باشد مسئله اما اگر اجنبی یعنی بیگانه هلاک کند خصم در تالار و اگر
که باشد - مرتین را باید که قیمت از وی بستاند و نگاهدارد بجای آن بنده بر آید و وام خود را مہلت بسر آید بعد از آن
بنده بر این دهد و وام از وی بستاند مسئله اگر مردی بنده را گرو کرد پس بین گرو کننده که را این دست این
بنده را برید یا چشم دی بکشید تا وان دار گردید یا نه - تا وان دار گردد و مرتین را آید که تا وان جنایت بستاند
و یا بین سیم یا گرو هم نگاهدارد مسئله و اگر مرتین دست بنده مریون برید یا چشم او را بکشید حکم چه بود
بمقدار جنایت از وام او ساقط شود مسئله و جنایة المؤمن علی المؤمن او علی المؤمن او علی المؤمن یا با هر معنی این
باشد که جنایت کردن گرو بر را همین یا بر مرتین پدر باشد و پدر آن باشد که سیم تا وانی واجب نیاید بر و چنانکه
مردی بنده را گرو کرد پس این بنده دست را همین یا مرتین برید و یا مال ایشان را هلاک کرد نزدیک الامم ابو حنیفه
پدر باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد و در حق را همین پدر باشد و در حق مرتین بنگریم اگر وام هزار درم باشد و قیمت
گرو نیز هزار درم باشد پدر و پدر باشد اما اگر قیمت دو هزار باشد معتبر باشد بحکم رجوع کند از را همین بستاند
مسئله اجرت خانه که در وی گرو را نگاه دارند بر که واجب آید - بر مرتین واجب آید مسئله خردشمان گرو
بر که واجب آید بر را همین واجب آید مسئله نامی بن چون چشم و شیر و میوه درخت و فرزند کنیز
که اینها را گرو باشد مگر را باشد - را همین را باشد اما آن هم تا اصل کجا گرو باشد اگر هلاک شود بی چیزی هلاک شده باشد

یعنی بیع واجب نیامی مسئله و اما اگر اصل گرو بلاک شده و نمای آن گرو باقی بماند حکم این چه باشد - و ام با
 قسمت کنند بر قیمت اصل روزگرو و بر قیمت نمای روزگرو شدن پس هر چه بمقابل قیمت اصل شود و بقیه
 و هر چه حصه نما باشد را بن برده و نما را بستاند و آن چنان باشد که مردی ستوری را گرو کرد و بدو بیست درهم
 و قیمت این ستور صد درهم است پس ازین نمای حاصل شد چنانکه ماده گاوی بود که گوساله بزا در پس اصل
 آن ستور ملاک شد و قیمت گوساله این ساعت که را میکنند صد درهم است صد درهم بدو بکشد شاید و صد درهم
 دیگر در مقابل اصل بدو ساقط شود مسئله زیادت کردن در رهن یا در دین روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه
 و محمد زیادت کردن در رهن روا باشد و در دین روا نباشد و نزدیک ابو یوسف هم در رهن روا باشد
 هم در دین روا باشد و نزدیک زفره در رهن روا باشد و نزدیک سمله اگر مردی بنده را بدست دهن
 گرو کند ازین دهن کدام کس نگاه دارد - این گرو علیحده بر هر یکی باشد یعنی هر دو نگاه دارند تا و ام بدو
 مسئله اگر مردی بنده را بفروشد بر آنچه مشتری مردی را در عوض شن گرو دهد و معین کند گرو را پس مشتری بعد
 از بیع امتناع می آورد و دادن گرو قاضی جبر نکند بدادن گرو مشتری را و بائع را بخار باشد خواهد شد
 شود بترک رهن و بنده را بدو تسلیم کند و اگر خواهد بیع را فسخ کند مگر آنکه مشتری بهار را در حال بدو یا در مقابل
 آن گروی معین گروی دیگر بدو بکشد نگاه داشتن گرو بر که واجب آید - هر مرتین بنفس خود نگاه دارد یا
 آنکس که در نفقه او باشد و اگر بکشتی نگاه داشتن بدو که در نفقه او نباشد پس ملاک شود تا و ان کار باشد
 مسئله اگر مرتین در رهن تعدی کند چنانکه جامه باشد پس آنرا بپوشد یا ستوری باشد بروی نشیند پس
 درین ملاک خود ضمان واجب آید یا نه - ضمان مخصب واجب آید مسئله اگر مرتین رهن را عاریت
 بکسی که ضمان باشد و اگر مرا بن را عاریت دهد از ضمان مرتین بیرون آید که اگر بدست را بن ملاک شود
 بی چیزی ملاک شده باشد و مرتین را آید که گرو را باز طلبد و چون قبض کند باز در ضمان مرتین در آید
 مسئله اگر مرد کالایی را گرو کند پس آن مرد بمیرد حکم آن گرو چه باشد - اگر این مرده را وصی باشد این وصی
 این کالا را بفروشد و سیم مرتین تسلیم کند و اگر وصی نباشد قاضی امینی را بفرواید تا آن گرو را بفروشد
 و سیم مرتین تسلیم کند و اگر چیزی فاضل آید بمرتین را بن تسلیم کند کتاب الحجر اسبابهای که آن وصی
 کننده حجر بوده است چندست - سه چیزست صغرو بندگی و دیوانگی مسئله اگر بنده یا کودکی یا دیوانه
 کالا بفروشد بیع روا باشد یا نه - روا باشد اما ولی ایشان بخیار باشد و اجازت کند و خواهد فسخ کند
 مسئله این سه صفت یعنی صغرو بندگی و دیوانگی قول حجر کند یا فعل را - قول حجر کند نه فعل را مسئله
 اگر کودکی یا دیوانه عقد کند یا اقرار کند یا حلاق دهد درست باشد یا نه - درست نباشد این قول و اما

اگر مال کسی را تلف کند تاوان واجب آید زیرا که این فعل بود **مسئله** اقرار بنده نافذ باشد یا نه نافذ است
 اما حق او نه در حق مولی او و اگر اقرار کند بمالی در حال بندگی واجب نیاید و در حال آزادی واجب است
 و اما اگر اقرار کند بحدیکه لازم آید در حال لازم آید **مسئله** و اگر بقصاصی اقرار کند نیز در حال واجب است و اگر
 زن خود را طلاق دهد طلاق واقع شود **مسئله** سفیه را حجر کردن روا باشد یا نه نزدیک امام ابو حنیفه
 اگر این سفیه آزاد و عاقل باشد حجر کردن روا نباشد و تصرف او درست باشد اگر چه مال خود تلف کند
 چیزی که او را در انجیز غرض و مصلحت نباشد حجر کردن او روا نباشد مگر آنکه بالغ شود و ورشید نباشد یعنی نیکو
 باخرد و آداب نباشد و براه راست نباشد مال بد و تسلیم نکند تا بیت و خجسته نباشد و اگر پیش از این تعین
 کرده باشد آن نافذ باشد چون بیت و خجسته مال او را بد و تسلیم نکند اگر چه ورشیدی پیدا نموده باشد
 و نزدیک ابو یوسف و محمد سفیه را حجر کردن روا باشد و تصرف او روا باشد و اگر بیع کند درست نباشد
 مگر آنکه قاضی در وی مصلحت بیند آن بیع را جاده کند و اگر بنده را آزاد کند آزادی او درست باشد و اما
 بر بنده واجب آید که مقدار قیمت خود کار کند برای او و اگر سفیه زنی کند نکاح او درست باشد و اما اگر مهر او
 زیاده از مهر مثل او کرده باشد آن زیادتی ساقط شود و مهر مثل واجب آید و نزدیک صاحبیه مال بد و تسلیم نکند
 تا در ورشیدی پیدا نیاید اگر چه سی سال یا چهل سال بگذرد و یا تمام عمر او بگذرد و تصرف او درست نباشد **مسئله**
 زکوة در مال سفیه واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر سفیهی خواهری که حج کند او را منع کنند یا نه منع نکند
 اما نفقه بد و تسلیم نکند و بیت امینی از حاجیان بد بند تا در راه حج برو نفقه کند و اگر سفیهی وصیت کند
 چون وصیتهای خیر و خیر و رباط و بنای مسجد و آنچه بدین مانند باشد روا باشد یا نه از ثلث مال او روا باشد
مسئله بلوغ کودک از چند چیز باشد - از سه چیز حی که از دین احکام دوم فرود آمدن آب در وقت جماع و
 آنکه از دخول کردن وی زنی بار گیرد و اما اگر از این سه چیز هیچکدام نباشد بلوغ وی بسال باشد نزدیک ابو حنیفه
 بلوغ پس برده سال باشد و بلوغ دختر نیز بعلامت سه چیز باشد یک احکام دوم بمل گرفتن بیستم محض آن
 و اما اگر او را نیز از اینها گفتیم نباشد آنگاه بلوغ او بسال باشد چون بیعده سال برسد بالغ شود و نزدیک ابو یوسف
 و محمد هم پس برده و هم دختر را مدت بلوغ پانزده سال است و چون پانزده سال بگذرد حکم او چون حکم بالغان باشد
مسئله اگر کودکی یا دختری بلوغ رسد و مشکل شود و ندانند که بالغ شده اند یا نه و ایشان میگویند که بالغ
 شده ایم قول قول ایشان باشد و احکام ایشان احکام بالغان باشد **مسئله** حجر کردن مردان از جهت دین
 روا باشد ابو حنیفه رح میگوید که حجر نیست در دین اگر واجب شود و اما بر یکی و غرای او و حبس او طلبند
 من حجر کنم و اگر او بمالی باشد حاکم در آن مال او تصرف نکند جز آنکه حبس کند او را بیوسته و همیشه تا آن

مال را بفروشد و وام داران را بدین مسأله و اگر او را در این باشد و دین او نیز در این باشد چکند - بدین چگونگی
 بی فواید و وام داران او را آن در این او در این باشد و مال فانی را بر ضد آن فروشد قاضی
 وام او بدین و نزدیک ابو یوسف و محمد چون وام داران حج کنند قاضی را روا باشد که حج کند و از بیع و
 تصرف او را باز دارد و از اقرار نیز بردارد و وام داران نیز باین ندارد اگر از فروختن مال امتناع آورد قاضی
 مال او را بفروشد و میان وام داران وی اندازد مال ایشان قسمت کند و اگر در حال حج اقرار کند در حال لازم
 نیاید پس از گزاردن این وامهای واجب لازم آید مسأله نفقه کردن بر سفیه از مال او روا باشد یا نه -
 روا باشد نفقه کردن از مال او بر او وزن او و بر کسی که نفقه آنکس بر او واجب باشد نفقه کنند مسأله
 اگر مفلس را مالی پیدا آمد و وام داران او طلبند قاضی را روا باشد که او را حبس کند یا نه - بر وامی که بدل عقد
 شده باشد چون مهر و میانی آن برانی این را حبس کنند و هر وامی که بخراین مذکور در ذمه و بی ثبوت
 شود و یا بدل ارش جنایت حبس کنند مگر که بینه اقامت کند که ویرا مالی است انگاه حبس کنند و چون در هر
 دو ماه یا سه ماه بر آید از حال می پرسند اگر در ویشی وی ظاهر شود از حبس بیرون آرند اما میان او و
 میان وام داران او جدائی نیکنند و وام داران او را آید که او را لازم کنند و اما از تصرف و سفر باز دارند
 و هر چه از کسب یا ده آید قسمت کنند و وام داران حصص بستانند و نزدیک صاحبیه چون قاضی
 با فلاس او حکم کرد میان او و میان وام داران جدائی افکند مگر که اقامت بینه کند که ویرا مالی حاصل آمد
 مسأله فاسق را حجر کردن روا باشد یا نه - اگر مصلح مال خود باشد حجر روا باشد مسأله فاسق طاری و
 فاسق اصیل یکسان است یا نه - یکسان است فاسق طاری کدام است - آنکه گاه گاه مفسق شود
 فاسق اصیل آنکه اول تا آخر فاسق باشد مسأله اگر مردی مفلس شد و متاعی عین دارد از آنکسی که از وی
 بخریده است و ثمن تسلیم نکرده است چه باشد حکم این - آن متاع را بفروشد و بوام داران بدین متاع
 متاع و وام داران دیگر یکسان بچند و نزدیک شافعی صاحب متاع اولیتر باشد و الله اعلم کتاب الاقرار
 اقرار که درست باشد - اقرار آزاد و بالغ و عاقل چون اقرار کند بحقی لازم آید اگر چه این اقرار مجهول باشد
 یا معلوم مسأله اقرار مجهول چگونه باشد که مردی اقرار کند که فلان را بر من چیزیست این مجهول باشد لازم
 آید بر وی که چیزی را پیدا کند که آن چیز را قیمت باشد اگر چه اندک گوید یا بسیار و قول قیل و می باشد
 یا سوگند هم اگر چه مقرر بغير آنکس که او را اقرار کرده است پیش ازین دعوی کند مسأله اگر مردی اقرار کند که
 فلان را بر منست چه واجب آید - بازگشت به بیان او باشد یعنی بر چه بیان کند همان کند و قول قیل و می
 کند در اندک بسیار مسأله اگر گوید فلان را بر من مالی عظیم است چند واجب آید - و بیست درم و حبس

کم از دولت و دم او را تصدیق ندارند نزدیک ابو یوسف و محمد و نزدیک امام ابو حنیفه آنچه قاضی حکم کند
آن بود یعنی بر هر مالی که قاضی حکم کند آن مال عظیم بود **مسئله** اگر گوید که فلان راست بر من سیم بسیار
چند واجب آید - ده درم واجب آید کم از ده درم تصدیق نکنند **مسئله** اگر گوید فلان راست بر من ششم
چند واجب آید سه درم گزاین اقرار کننده بیش از سه درم بیان کند **مسئله** اگر گوید فلان راست
بر من کند اذ یعنی چندین چندین واجب آید - یا زده درم واجب آید **مسئله** اگر گوید فلان راست
بر من آنچه باشد - این اقرار باشد بوامی و اگر گوید نزدیک نیست این اقرار باشد بمانت **مسئله**
اگر مردی مردی را گوید که مرا بر تو هزار درم است پس آنکس گوید که بر کشتن سره کن یا مهلتي بده و با گوید گزاف
تر این همه اقرار باشد و بروی واجب آید **مسئله** اگر مردی اقرار کند بوام مؤجل پس مقرر یعنی آنکس را که
اقرار کرده است وام را تصدیق دارد و مهلت را دروغ دارد و قول قول که باشد - قول مقرر باشد باسو
بهم و مال در حال لازم آید **مسئله** اگر مردی اقرار کند و استثنای پیوسته آن روا باشد یا نه - روا باشد
خواه استثنای اندک باشد و خواه بسیار اندک چنانکه گوید فلان راست بر من ده درم مگر یک درم واجب
آید و بسیار چنانکه گوید فلان راست بر من صد درم مگر نه درم لازم آید **مسئله** و اگر اقرار کند بر تمامه
استثنای کند درست باشد یا نه - درست نباشد تمامه لازم آید **مسئله** و اگر گوید فلان بر من صد درم
ست مگر دیناری یا گوید مگر قفیزی گندم و صد درم لازم آید مگر دیناری قیمت قفیز گندم **مسئله** و اگر گوید
فلان راست بر من صد و جامه چه واجب آید - جامه واجب آید و بیان آن صد بروی باشد اگر جامه بیاض
کند جامه واجب آید و اگر سیم بیان کند سیم واجب آید **مسئله** و اگر مردی اقرار کند و انشاء الله نیز متصل
آن بگوید چه واجب آید - سیم واجب نیاید **مسئله** اگر مردی اقرار کند و در اقرار شرط بخار کند چه لازم
آید - مالی که اقرار کرده است لازم آید و شرط باطل باشد چنانکه گوید که فلان راست بر من صد درم یا
هزار درم مرا بخار است این روا نباشد و مال لازم آید **مسئله** و اگر گوید این سر مرا زید است و بنا
این سر را روا باشد یا نه - روا نباشد سر را بنا بر زید را باشد **مسئله** و اگر گوید بنای این سر مرا است
و صحن مرا زید است این تا چه حکم باشد - همچنان باشد که بنای این سر را او را باشد و صحن مرا آن مقرر را
و همچنین اگر مردی بگوید که زید است بر من خرا در زنبیل هر دو واجب آید **مسئله** اگر مردی اقرار کند که
زید است بر من ستور در ستور گاه چه واجب آید - ستور واجب آید و ستور گاه واجب نیاید **مسئله**
و اگر گوید جامه را غصب کردم در دستار چه واجب آید - جامه با دستار واجب آید **مسئله**
و اگر گوید فلان راست بر من جامه در جامه نیز هر دو واجب آید **مسئله** و اگر گوید فلان راست بر من

جامه درده جامه چند واجب آید - نزدیک ابو یوسف یک جامه آید و نزدیک محمد یازده جامه لازم آید مسئله
و اگر گوید جامه فلان غصب کرده ام و آنجامه معیت یعنی کهنه است او را تصدیق کنند یا نه - تصدیق
کنند و قول این معتبر باشد و بهانجامه معیت واجب آید مسئله و اگر اقرار کنند بسیم و بعد از آن گویند
که من ازین زیوت خسته ام یعنی قلب میگویم نیز بهین حکم دارد زیوت لازم آید مسئله اگر گوید
فلان از بزم پنج در پنج چند واجب آید - اگر مراد او ضرب باشد پنج درم واجب آید اگر گوید پنج با
پنج خسته ام ده درم لازم آید مسئله و اگر گوید فلان راست بر من هزار درم از بهای بنده کز و
خریده ام اما بنده را قبض نکرده ام اگر بنده معین کرده باشد مقرر را گوید که بنده تسلیم کن و هزار درم
بستان و اگر نه هیچ واجب نماید و اگر بنده را معین نکرد هزار درم لازم آید مسئله اگر گوید فلان راست
بر من هزار درم از بهای خمر یا خوک چه آید - هزار درم واجب آید بیان او در خمر و خوک شریعت
مسئله اگر گوید فلان راست بر من درم داده چه واجب آید - نزدیک ابو حنیفه نه درم لازم آید و نزدیک
صاحبه ده درم لازم آید و نزدیک از فرمشت درم لازم آید مسئله و اگر گوید فلان راست بر من
هزار درم از بهای متاع و آن زیوت و مقرر دعوی کند که حیاد است یعنی او گوید که هزار درم قلبت
و آنکس گوید سهره است زیوت لازم آید یا حیاد - نزدیک امام ابو حنیفه هم حیاد یعنی سهره واجب آید
و نزدیک صاحبه زیوت مسئله اگر اقرار کند که فلان راست بر من انگشتی چه واجب آید - انگشتی
و نکیه نیز لازم آید و واجب آید که نکیه او هم از عین او باشد مسئله و اگر اقرار کند که فلان راست بر من
شمشیری چه واجب آید - شمشیر باد و ال و نیام واجب آید مسئله اگر اقرار کند که فلان راست بر من حبل
چه واجب آید - هر چه در حبل تواند بود و چنانکه چوبهای آن و جامهای پوشیدنی آن واجب آید مسئله
اگر مردی اقرار کند حبل کنیزک و یا حبل گوسفندی این اقرار درست باشد یا نه - درست باشد
و لازم آید مسئله اگر مردی اقرار کند مرگودگی را که در شکم مادر بود بامالی اقرار او درست باشد یا نه
اگر بسبب وصیت باشد که کسی گفته باشد یا سبب میراثی باشد اقرار او درست باشد و اگر
بسبب بیع و شرا گوید با اتفاق درست نباشد و اگر بیع معین نکند و اقرار بهیم کند نزدیک ابو حنیفه
واجب نیاید و نزدیک صاحبه واجب آید مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ بوامی که بر او
پیش ازین و امهای دیگر بوده باشد در حال صحت و وامی دیگر بعد ازین بیماری بر او لازم شده باشد
باسباب معلوم لازم شده باشد آنرا مقدم دارند از وام اقرار اگر از آن وام چیزی باقی ماند آنگاه
اقراری که در بیماری کرده باشد آنرا دهند و اما اگر بر او وامی دیگر نباشد پس این مقرر اولیتر باشد از آن

مسئله اگر مردی اقرار کند در بیماری مرگ وارثی را اقرار درست باشد یا نه - درست نباشد مگر وارثان دیگر تصدیق دارند مسئله اگر مردی اقرار کند مرگود که بیگانه پس گوید که اولیست من است حکم او چه باشد نسب ثابت شود و اقرار باطل باشد مسئله اگر مردی اقرار کند در حق زنی بیگانه بهالی پس او را زنی کند اقرار او باطل شود یا نه - اقرار او باطل نشود مسئله اگر مردی اقرار کند مرگود خویش را در بیماری مرگ بطلاق و پس آن اقرار کند بواهی پس پیش از آنکه عدت این بگذرد مرد بمرده چه واجب آید بنگریم اگر میراث از اقرار کمتر است میراث واجب آید و اگر این اقرار کمتر است از میراث اقرار واجب آید مسئله و اگر مردی اقرار کند مرگود که را که این پس منست و این کودک نسب مجهول دارد یعنی کیسه او را نمیداند که اولیست نسب ثابت شود یا نه - بنگریم اگر صورت بند که اینچنین کودک از وی زاید و این کودک تصدیق کند او را پدری نسب ثابت شود و اگر این مرد بیمار شود و وارثان دیگر نیز شریک باشد مسئله اقرار مرد در حق چند کس درست باشد - در حق پنج کس درست باشد کیسه مادر دوم پدر سیوم فرزند چهارم پنجم مولی مسئله اقرار زن در حق چند کس روا باشد - در حق چهار کس کیسه مادر دوم پدر سوم خود چهارم مولی و در حق فرزند او اقرار درست نباشد تا شوی اقرار نکند و او را تصدیق ندارد مسئله اگر مردی اقرار کند بر اداری یا عمی اقرار او درست باشد یا نه - تا دام که از وارثی باشد او را درست نباشد و چون وارثان نباشند آنگاه مقرر اولیتر باشد مسئله اگر مردی اقرار کند پس از وفات پدر بلبی که این برادر است نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت نشود اما او شریک شود در میراث و آنچه حصه او باشد کتاب الاجارة اجاره چیست - عقد منفعین است بعوضی و درست نیاید تا منفعت و اجرت معلوم باشد مسئله اجرت در اجارت از چه روا باشد - از چیزی که از انچه من مبیع باشد مسئله منفعت بچند چیز معلوم شود - سه چیز کیسه بدت چنانکه اجاره مستان سرای از برای ساکن بودن یا زمینی را از ان برای کشت کردن مدتی معلوم کند شاه یا سیال یا چند آنکه خواهد دوم آنکه مردی بنفس اجارت بگیرد چنانکه مرد را اجارت گیرد از برای رنگ کردن جامه یا دوختن جامه و یا ستوری را اگرانی گیرد مقدار بارش معلوم کند که بارش صد من خواهد کرد و یا دوختن و مسافت را نیز پیدا کند و فرسنگ خواهد رفت یا میت فرسنگ و یا چند آنکه پیدا کند سیم بتعین و اشارت چنانکه مرد را اگرانی کند از برای فعل طعام از جانی بجائی مسئله اجارت ستانان و کانی و سرانی از برای ساکن بودن روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه پیدا نکند که در وجه پیشه خواهد کرد هر چه بکند روا باشد مگر سه چیز کیسه آنگری دوم خراسان سیم قصاری مسئله اجارت

سندن زمینی از برای کشت روا باشد یا نه - روا باشد اما نتواند کشت مگر چیزی را که معین کرده باشد و یا
 آنکه مطلق باشد آنگاه هر چه خواهد بکار در روا باشد مسئله اجارت سندن زمینی از برای بنا کردن و یا
 درخت بجهت نهال کردن روا باشد یا نه - روا باشد اما چون مدت اجارت تمام شود لازم آید مستاجر
 که درخت را و بنا را قلع کند و زمین فارغ کرده مالک تسلیم کند مگر که مالک زمین اختیار کند که قیمت موقوفه
 از آن زمین که در عمارت و ائنان نهالها بدو دیا آنکه رضاد بد بگذاشتن آن سمبران زمین تا زمین مراد را
 باشد و بنا و نهال مستاجر را باشد مسئله اجارت سندن ستور از برای بنا کردن و بر نشستن روا
 باشد یا نه - اگر مطلق کرده باشد که هر که خواهد بر نشاند روا باشد و حکم جامه نیز بهین باشد مسئله و اگر
 معین کند که زیر بر نشیند پس عمر و را بر نشاند پس ستور بپاک شود تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب
 و هر چه تفاوت کند بکار بستن کلا یکی بر دیگری بهین حکم باشد و آنچه تفاوت کند بکار بستن یکی
 بر دیگری چون آوندی و متاعی اگر کسی دیگر کار بندد اگر بپاک شود تاوان دارد باشد مسئله اگر مردی
 ستوری را کرای گرفت از برای بر نشستن خود را پس کسی دیگر را با خود بهم بر نشاند اگر آن ستور بپاک
 شود بزرگ چه واجب آید بنیمه قیمت ستور واجب آید اگر چه آن مرد گرانتر باشد یا سبکتر مسئله اگر مردی
 ستوری را کرای گرفت بر آنکه ده قهیر بگذارد یا بر آنکه پس زیاده از ده قهیر باز کرد پس آن ستور بپاک
 چه واجب آید - بر اندازده زیادتی که باز کرده باشد تاوان دارد باشد مسئله اگر مردی ستوری را کرای
 گرفته بود پس هنگام افکاش کرد یا بتاز یا نه بر دو ستور بپاک شد حکم این چه باشد - نزدیک ابو خنیفه
 تاوان واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد تاوان واجب نیاید مسئله همه مزدوران بر چند و جان
 برد و وجهی که مزد در مشترک و دیگر مزد در خاص مشترک آنست که مستحق مزد نشود اما کار نکنند چون
 رنگ از گذار آمتاع بردست وی امانت باشد و اگر بپاک شود نزدیک ابو خنیفه رحم تاوان واجب
 نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد واجب آید مسئله آنچه تلف شود بعمل او چنانکه قصار جامه را بکوفتن یا رکنه
 یا حمال بشنشد و یا رشته مکاری بگسلد و یا رشته کشتی بگسلد آن کشیدن همه ضامن باشد مگر در نفس
 فرزندان آدم اگر گشتی غرق شود از کسی یا از ستور در آب افتد تاوان دارند شوند مسئله اگر قصادی
 فصد کند یعنی رگ را بکشد و ببطار را نیز تاوان واجب آید یا نه - اگر ایشان از موضع میعاد گذشتند یا
 تاوان واجب آید و اگر نه تاوان واجب نیاید مسئله اجیر خاص کدام است - آنکه مستحق مزد شود و تسلیم نفس
 چنانکه مرد مردی را مزد در گیر داز برای خدمت کردن را یا چنانکه گوسفندان را بر وقت که نفس را
 تسلیم کند مستحق اجرت باشد و اما اگر اجیر خاص یعنی مزد در خاص متاع را بپاک کند تاوان واجب آید

واجب نیاید اگر چه بغیر فعل او هلاک شده باشد **مسئله** اجاره را کدام شرط باطل کند - هر شرطیکه بیع را
 فاسد کند اجاره را نیز فاسد کند **مسئله** اگر مردی بنده را با جارت گیرد از برای خدمت را سفر بردن
 او را روا باشد یا نه - روا نباشد مگر آنکه شرط کرده باشند که در سفر و حضر با من باشد و خدمت کند
مسئله اگر مردی هشتی را کوی گیرد از برای بار کردن محمل را اگر دو تن بر نشینند روا باشد یا نه - روا
 باشد و بر دو واجب آید که محمل را مقدار بار کند و مستحب آنست که محمل را بمحامل بنماید **مسئله** اگر مردی ستوری
 را کوی گیرد از برای بار کردن تو شش را این بعضی تو شش در راه بخورد روا باشد که بعوض آنچه که خورده است
 بر او بار کند یا نه - روا باشد **مسئله** اجرت بنفص عقد اجارت واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر از شرط
 چیزی یا شرط تعجیل کرده باشد یا استیفای معقود علیه یا شرط بی تعجیل اما شرط تعجیل چنین باشد که
 در روزی شرط کرد که جامه را نزد من بیاورد و استیفای معقود علیه چنین باشد که چون کار تمام
 مستحق اجرت باشد و تعجیل بی شرط چنین باشد که پیش از آنکه کار کند بخواست خویش اجرتش ببرد
مسئله اگر مردی اجاره ستانند سرانی را را اجاره دهند و آید که بگذشتن هر روز اجرت هر روز
 طلب کند آید که طلب کند مگر آنکه وقت استحقاق پیدا کرده باشد **مسئله** عقد اجارت **مسئله** اگر ستوری
 بکوی گرفت تا آنکه جمال آید که اجرت بر هر مرحله بطلبد یا نه - آید مگر آنکه اینچنان نیز وقتی پیدا کرده باشد
مسئله فرد روزی و گا در آید که اجرت طلب کنند پیش از آنکه کار کنند - نیاید مگر آنکه شرط تعجیل کرده
 باشند **مسئله** اگر مردی مردی را مزدور گرفت از برای نان بختن را مستحق اجرت کی شود چون نان
 از تنور بر آید **مسئله** اگر مردی طبّاخی را مزدور گرفت از برای بختن دیگر مستحق اجرت کی شود -
 چون از دیگر شور با بختنی را بکاسه کند **مسئله** اگر مردی خشت زن مزدور گیرد تا بجهت خشت
 زن مستحق اجرت کی شود - نزدیکی امام ابو حنیفه رحم چون بایستاند و نزدیک صاحبیه چون خرده
مسئله اگر مردی مزدور شرط کند که اینچامه را اگر پاری دوزی در اگر رومی دوزی دوزم کدام
 شرط روا باشد - هر دو شرط روا باشد اگر رومی دوز دوزم واجب آید و اگر پاری دوز دوزم
 واجب آید **مسئله** و اگر شرط کند که امروز دوزی دوزم و اگر فردا دوزی نیدرم چه واجب آید - اگر
 امروز دوز دوزم واجب آید و اما اگر فردا دوز دوزم بایستاند و نزدیک ابو حنیفه رحم مزد مثل واجب آید اما از مسامحه
 نیدرم نگذر و نزدیک صاحبیه مزد مثل واجب آید اگر چه از مسامحه بگذرد **مسئله** اگر مردی دکانی را کوی
 ستاند و شرط کند که اگر درین دکان عطاری کنم در می و اگر آبگری کنم دوزم چه واجب آید نزد
 امام ابو حنیفه رحم هر دو شرط روا باشد و نزدیک صاحبیه این اجارت فاسد باشد **مسئله** اگر مردی

سرای را با جازت استاد بر آنچه برای درمی بدید این درست باشد یا نه - در یکماه درست باشد مگر
 که جمله ماهها را پیدا کند و اگر در ماه دوم ساعتی ساکن بود آنماه تمام برو واجب آید مگر بنشیند و
 با جازت دهنده را نیاید که او را بر کند تا آنماه تمام بگذرد و حکم برای هیچین باشد که حکم ماه نخستین
 مسئله اگر مرد سرای را با جازت ستاند سالی بده درم روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه حصه هر
 ماهی پیدا نکند مسئله اجارت گرفتن گریه و حجام روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اجارت دادن
 کسی جهانیدن ستور روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر کسی مؤذن یا نوحه گر یا سرود گو
 نیز دوری گیرد روا باشد یا نه - بنده ببیند که در طاعت و معصیت درست نباشد و نزدیک شافعی
 در طاعت درست باشد و در معصیت روا نباشد مسئله اجارت مشاع درست باشد یا نه چنانکه
 خانه ایست میان دو تن پس یکی حصه خود را اجاره دهد - روا نباشد بنزدیک ابو حنیفه هم مگر آنکه هر
 شریک خود را اجاره دهد و نزدیک صاحبیه بر کراهت اجاره دهد روا باشد مسئله اجاره گرفتن دایه را از
 برای شیر دادن مزبجه را روا باشد یا نه - روا باشد چون اجرت معلوم کند یا آنکه نان جامه دایه
 خود قبول کند مسئله مستاجر را نباید که شوی این دایه را منع کند از دخول کردن اما اگر با گیرد این
 و شیر او کوک و زیان دارد رسد که اجاره را فسخ کند و نگاهد اشت طعام واجب آید مسئله اگر در
 مدت اجاره این دایه مرگد و ک را شیر گو سفندی دهد مزدوری او باطل شود یا نه - باطل شود
 مسئله مزدور را آید که کالا را بکاهد و یعنی باز دارد و از برای اجرت یا نه - آید مسئله مزدور
 که حمل او در عین کالا پیدا باشد آید که باز دارد تا مزد خویش بستاند چون رنگ رز و کا و ز و اما آنچه اثر
 در عین کالا پیدا نباشد چون طاح و حمال نباید که جس کند مسئله اگر مردی بر کاری شرط کند که بنفس خود
 کار کند اگر کسی دیگر را فرماید روا باشد یا نه - روا نباشد چون بنفس خود شرط کرده باشد اگر این کار را
 مطلق گفته باشد آنگاه اگر کسی دیگر را مزدور گیرد روا باشد مسئله اگر روزی و مالک اختلاف افتد
 در روزی گوید که مرا قبا فرمودی و مالک جامه گوید پیر این فرموده ام قول قول که باشد - قول قول
 مالک جامه باشد با سوگند بهم و نزدیک امام ابو حنیفه هم چون سوگند بخورد آنگاه در روزی را تا وان
 کند مسئله اگر صاحب جامه گوید در روزی را که جامه را بی مزد و دخته و در روزی گوید که بزد و دخته ام قول
 قول که باشد - نزدیک امام ابو حنیفه هم قول قول مالک باشد با سوگند بهم و نزدیک ابو یوسف اگر
 حرفین باشد مزد واجب آید و اگر نباشد مزد واجب نیاید و نزدیک محمد اگر این کار معروف باشد بزد
 استزدن مزد واجب آید و اگر نه واجب نباشد واجب در اجاره فاسد حیثیت - مزد مثل

که از مسئله گذرد مسئله اگر مردی مستاجر برای قبض کرد اما ساکن نبود اجرت واجب آید یا نه -
 واجب آید اگر چه ساکن نباشد مسئله اگر غاصبی از وی این را غصب کند اجارت از وی تمام شود
 یا نه - تمام شود مسئله و اگر درین برای عیبی یافت که بودن رازیان دارد تواند که اجارت فسخ کند
 یا نه - تواند مسئله اگر مستاجر بعد از اجارت فسخ شود یا نه - اگر از برای دیگری اجارت بسته باشد
 فسخ نشود مسئله شرط خیار در اجارت آید یا نه - درست آید مسئله اجارت بعد از فسخ شود
 یا نه - فسخ شود و عذر آن باشد که مروری دکانی را در بازار با اجارت دهد مگر کسی پس از آن اجارت بدهد
 منقلش شود و وام بسیار بر او برآید و برگزاردن و اعیان داد بپاشد مگر نهایی این دکان قاضی اجارت
 را فسخ کند و آن دکان را بفروشد بوام داران تسلیم کند و یا مردی دکان را با اجارت ستاند یا در
 بازار گانی کند پس مال آن مرد هلاک شود و هیچ چیز نماند که باز رگانی کند اینجا نیز اجارت فسخ شود مسئله
 اگر مردی ستوری را کرای گرفت تا بسفر بموضعی برود پس این کرای دهنده را رای بدل شد یعنی
 امتناع می آورد از رفتن سفر قاضی جبر کند بر وی تا سفر رود یا نه - جبر کند قاضی و بسفرش فرستد تا آنکه
 که بگری گرفته است و اما این گری گیرنده را رای بدل شد که بسفر نمی رود اینجا قاضی جبر نتواند کرد و الله اعلم
 کتاب الشفعة شفعة که واجب آید نخت شریک نفس معیمه پس شریکی که در حق جمیع باشد
 پس بمسایه را و شریک حق مبیع را نیاید تا شریک در نفس مبیع دست باز دارد چون او دست
 باز دارد آنگاه شفعة هر یک که در حق مبیع است او را باشد و چون شریک حق مبیع نیز تسلیم کند آنگاه
 بمسایه را باشد بعد از آن مسئله شریک نفس مبیع که باشد - آنکه انبار باشد در خانه چنانکه خانه باشد
 میان دو شریک پس یک شریک حصه خود را بفروشد شفیع او آن شریک او باشد این را خلیط فی
 نفس المبیع گویند اما شریک در حق مبیع چنان باشد که در خانه باشد که گذر هر دو خانه یکی باشد یا در
 هر دو خانه یکی باشد یا گذر آب هر دو خانه یکی باشد پس یکی ازین دو خانه را بفروشد شفیع
 آن خانه دوم باشد و این را خلیط فی حق المبیع گویند و اما بمسایه اینجا چنان باشد که خانه این بخانه
 بمسایه مقابل باشد و دیوار این هر دو خانه پیوسته باشد چون از بر شفیع مقدم که گفت دست از شفعة
 باز دارند آنگاه شفعة بمسایه را رسد مسئله شفعة چه واجب شود - بیسم کردن خانه مسئله
 شفعة چه قرار گیرد - بگواه گرفتن مسئله ملک چه شود - بقبض کردن چون قاضی قصا کند مشتری
 تسلیم کند مسئله در طلبیدن شفعة گواه کی گیرد - چون معلوم شود او را که در جوار خانه فروختند
 بعد از آن مجلس در حال گواه گیر پس بر مایع رود و اگر خانه بدست مشتری باشد آنجا مشتری رود و

و اینجای نیز در حال گواه گیرد و اگر هر دو را نیاید نزدیک خانه نشیند و مرد و دانا را گواه گیرد که شفعه این مرد است
و من میطلبم چون مر این جمله بگوید آنگاه شفعه او قرار گیرد مسئله و اگر شفیع بطلب شفعه گواه گرفت
و در مجلس قاضی نرفت و دعوی را تاخیر کرد و تاخیر کردن شفعه او باطل شود یا نه - نزدیک امام حنفی
تاخیر باطل نشود و نزدیک ابو یوسف چون یک مجلس قاضی را تاخیر کرد شفعه او باطل شود و نزدیک
محمد اگر یک ماه تاخیر کند شفعه او باطل شود و در کم از یک ماه شفعه باطل نشود مسئله شفعه در چه وجه
آید - در خانه و در زمین اگر چه جمله آن باشد که قسمت پذیرد چون چاه و گرابه و آنچه بدین ماند
مسئله شفعه در عرض و کشتی واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله مسلمانان و ذمیان در
شفعه خواستن یکسان هستند یا نه - یکسانند و بدانکه اصل در وجوب شفعه آنست که اگر مالک شود
عقاری را که از عوض مال باشد شفیع را شفعه واجب آید و اگر مالک شود در زمین بعضی که این مال را
چون بدل مهر زن باشد یا بدل خلع زن یا صلح کند بر بنده چنانکه زنی را برنی کند و هراور اسیرانی کند
یا آنکه زنی خلع طلبد از شوی خود و در مقابل طلاق خانه بدهد که این بستان و در طلاق ده و یا
مردی بر مرد دعوی بندگی کند و بجزه دعوی حرّی کند پس گویند مدعی را که بدل این دعوی
خانه بستان و آن صلح کرد و در نیمه شفیع را شفعه واجب نیاید زیرا که اینهمه مال نیست مسئله
اگر صلح کند با قراچان که مردی دعوی بر مرد بر سر دارد مرد کرد و آن مرد که مدعا علیه است اقرار کند که او
دارم و او را بیسمیم نباشد مگر که خانه اگر مردان در میان آیند و آن دارم دار او را بر آن خانه صلح کنند
شفیع این خانه را شفعه واجب آید در آن خانه مسئله اگر مرد بر همسایه خود دعوی کند و مجلس قاضی
که زیر خانه خریده است مردان خانه شفعه می آید قاضی مدعی علیه را پرسد که او را در جوار تو خانه است
که بدان شفعه می طلبد اگر او اقرار کند ملک خانه و یا تصدیق کند او را شفعه ثابت شود و اگر مدعی علیه
گوید مینه اقامت کن یعنی گواه بیار بر ملک خانه خود که تو از وی شفعه میطلبی اگر گواه تواند آورد خود
بآن شفعه ثابت شود و اگر نتواند آورد مدعی علیه را سوگند دهد که ترا معلوم نیست ملکیت خانه او که
او شفعه میطلبد اگر سوگند نخورد رفت مگر آنکه مدعی باز مینه اقامت کند و اگر از سوگند نکول آید یعنی
خاموش باشد تا مدعی مینه را اقامت کند حق جوار ثابت شود آنگاه مدعی علیه را پرسند که تو در
جوار او خانه خریده یا نه اگر اقرار کند شفعه ثابت شود و اگر منکر شود مدعی را تکلیف کند که مینه اقامت
کن که او آنجا خانه خریده است و اگر مینه را قائم کرد باز شفعه ثابت شود و اگر نتواند کرد مدعا علیه را
سوگند دهد که بخدای که تو آنجا خانه خریده و دوستی آن شفیع نیست از آنوجه که او یاد میکند و اگر او نکول آید

یا شفع بین اقامت کند شفعه او ثابت شود مسئله منازعت کردن در شفعه بی آنکه ثمن یا حاضر
 نگیرد در مجلس قاضی روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه ثمن حاضر نکند اما چون قاضی قضا کرد بشفعه لازم
 آید بر شفع که ثمن را حاضر کند مسئله شفع را روا باشد که خانه را بخار عیب یا بخار رویت کند یا نه
 روا باشد که رد کند مسئله اگر شفع بائع را در مجلس قاضی حاضر کند بحجت طلب شفعه را و بیع بدست
 بائع باشد روا باشد که او خصومت کند یا نه - روا باشد اما قاضی حکم نکند تا مشتری حاضر نشود چون
 مشتری حاضر شود آنگاه در حضور مشتری بیع را فسخ کند و قضا کند بشفعه بر بائع و عهده آن بر
 بائع باشد مسئله اگر شفع را معلوم شد در مجموعی نشسته که در جواره وی خانه که او را شفعه رسد فروختند
 و این شفع آنجا گواه نگرفت تا آنجا قادر بود برگواه گرفتن شفعه او باطل شود یا نه - شفعه او باطل شود
 و همچنین اگر در مجلس گواه نگیرد یا در خانه او گواه نگیرد یا نزد یک بائع یا مشتری گواه نگیرد شفعه باطل
 شود مسئله اگر مردی صلح کند آن شفعه باطل شود و آن عوض را اگر تسلیم کرده باشد باز ستانند
 مسئله اگر مشتری بمیرد شفعه باطل شود یا نه - باطل نشود و اگر شفع بمیرد شفعه باطل شود و اگر شفع
 خانه خود را بفروشد پیش از آنکه قاضی قضا کند بشفعه او را شفعه او باطل شود یا نه - شفعه او باطل
 شود زیرا که شفعه حق جوار است چون جوار منقطع شد شفعه واجب نیاید مسئله اگر بائع شفع را
 وکیل کند بفروختن خانه و شفع بوکالت خانه را بفروشد شفعه باطل شود یا نه - شفعه باطل شود و باید
 که شفعه را طلبد مسئله اگر مشتری شفع را وکیل کند بخردن خانه و شفع بوکالت او خانه را بفروشد شفعه
 باطل شود یا نه - باطل شود زیرا که بیع نخست در ملک وکیل در آید پس در ملک موکل مگر وکیل خانه موکل
 تسلیم کند آنگاه شفعه او باطل شود مسئله اگر مردی بشرط خیار خانه را بفروخت شفع را شفعه واجب
 آید یا نه - واجب نیاید زیرا که خانه از ملک بائع بیرون نیامده باشد و اگر خیار مشتری را باشد شفع با
 شفعه واجب آید زیرا که اینجا خانه از ملک بائع بیرون آید لاجرم شفعه واجب آید اما اگر بائع خیار را
 ترک گیرد یعنی بیع را و اگر آنگاه شفع را شفعه واجب آید مسئله اگر مردی بیع فاسد خانه را
 بفروخت شفع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر که شرط فاسد بیفکند آنگاه واجب آید مسئله
 اگر ذمی خانه بخرد بخیر یا بخوک شفع بشفعه بر ذمت بنگریم اگر شفع ذمی باشد مثل خر و قیمت خوک
 بستاند و اگر شفع مسلمان باشد قیمت خر و خوک بدو خانه بشفعه بر ذمت مسئله اگر مردی می
 خانه بخشد شفع را شفعه واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر آنکه بشرط عوض بخشیده باشد زیرا که
 شفعه آنگاه واجب آید که بدل مال باشد مسئله اگر اعدا افتد در میان شفع و مشتری در بهای خانه

شفیع گوید که هزار درم خریده ام و مشتری گوید که بدو هزار درم قولی که باشد - قول قول مشتری باشد
 مگر که شفیع بینه اقامت کند مسئله و اگر بر دو بینه را اقامت کرد و بینه که اولیتر باشد - نزدیک او بینه
 بینه شفیع اولیتر باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد بینه مشتری اولیتر باشد مسئله اما اگر مشتری گوید که
 هزار درم خریده ام و بائع گوید که بیانصد فروخته ام قول قول کدام باشد - بنگریم اگر بائع ثمن قبض
 کرده باشد قول قول مشتری باشد و بقول بائع التفات نکنند و اگر بائع ثمن قبض نکرده باشد
 قول قول بائع باشد و زیادتى از مشتری ساقط شود مسئله اگر بائع مشتری را بعضی از ثمن را بکند
 از شفیع نیز را شود یا نه - اگر بعضی را بکند در حق شفیع نیز ساقط شود و اگر تمامه بکند از شفیع نیز
 ساقط نشود مسئله اگر مشتری بعد از بیع مر بائع را بهایزاده میکند بر شفیع آن زیادتى لازم آید یا نه -
 لازم نیاید شفیع هم بدان ثمن اصل شفیع بر مسئله اگر شفیعان جمع شوند شفیع بعد در دوس برند یا
 باعتبار ملک - بعد در دوس برند حکم ملک ساکن باشد اگر چه خانه یک صد گز باشد و خانه دیگری ده گز
 مسئله اگر مردی خانه بخرد بعضی شفیع شفیع بچه برد - بقیعت آن عوض مسئله اگر مرد خانه بفروشد
 بکلیل یا بموزون چون گندم یا پنیر یا آهن شفیع شفیع بچه برد - بمثل آنچه فروخته اند مسئله اگر خانه
 بخانه فروشد شفیع بچه برد - بقیعت خانه که آن خانه بوجه بها باشد اگر مرد خانه را شفیعان باشند هر دو
 برین نوع بقیعت آن خانه دیگر بزنند اگر شفیع را خبر شد که در جوار او خانه هزار درم بفروختند پس
 شفیع شفیع را بگرد پس بعد از آن معلوم شد که کم از هزار درم فروخته اند یا بگندم یا بچوب که قیمت آن
 هزار درم است یا پیش از آن بر آن خریده است آن تسلیم برقرار باشد یا نه - تسلیم باطل شود شفیع را
 شفیع برسد اگر بطلد مسئله اگر بعد از آن معلوم شود که بدینار فروخته اند که قیمت آن دینار هزار درم
 اینجا شفیع باطل شود چون بشنید خبر را تسلیم کرده بود یا نه - اینجا باطل شود شفیع او زیرا که دینار نیز
 از جنس اشیا است مسئله اگر شفیع را معلوم شد که در جوار او خانه بفروختند و آن خانه را زید خریده است
 شفیع شفیع را بگرد پس معلوم شد که زید خرید هفت عمر و خریده است تسلیم او باطل شود یا نه - باطل
 نشود آید که شفیع را بطلد مسئله اگر مردی خانه را بچوب کالت بخرد و کیل خصم باشد در شفیع یا نه خصم باشد
 مگر خانه بچوب تسلیم کند آنگاه خصم موکل باشد مسئله اگر مردی خانه را فروخت یک گز از درازى
 خانه شفیع را بگرد شفیع را شفیع آید نیاید مسئله اگر تخت یک گز از جانب خانه شفیع بمبلغ فروخت
 پس باقی را بفروخت شفیع از جمیع خانه شفیع برد یا از آن اولین سهم از سهم اول نه از جمیع خانه مسئله
 اگر مردی خانه بفروخت بسیم نقد پس مشتری بدل سیم خانه داد شفیع شفیع بد بسیم نه بخانه مسئله

مسئله حلیت کردن در افکندن شفعه یعنی در ساقط کردن شفعه روا باشد یا نه - نزدیک ابو یوسف
 روا باشد و نزدیک محمد کرا بیت باشد مسئله اگر مردی خانه بخرد پس در آن خانه بنا کرد یا درختی نهال
 کرد پس قاضی شفعه را بشفعه حکم کرد مشتری را چه واجب آید شفعه بخیر باشد خواهد قیمت خانه و
 درخت و نهال مقلوعه بدو بخوابد بر مشتری تکلیف کند بقطع کردن بنا و درخت و نهال مسئله اگر قاضی
 قضا کرد شفعه را بشفعه پس شفعه خانه را بنا کرد یا درخت نهال کرد پس مستحق برود بنا و درخت باطل و در
 با از بائع بطلبه قیمت بنا و نهال باطل شود بر بائع ثمن باز گردد مسئله اگر مردی خانه را یا باغی را بخرد
 پس خانه فرو افتد یا باغ خشک شد بے فعل کسی شفعه بخیر باشد خواهد همچنان بیاتنامی بستاند
 خواهد دست از شفعه بردارد شفعه را را کند مسئله اگر مشتری بفعل خود بنا فرو آورد پس قاضی قضا کرد
 بشفعه شفعه را خیار باشد یا نه - شفعه را خیار باشد خواه زمین را بجهت آن بستاند خواه دست باز
 دارد و مراد را نیاید که مشتری را تاوان دارد کند بقیمت شکسته مسئله اگر مردی زمینی که در آن زمین
 درخت خراب بود پس مشتری آن درخت خراب را فرو آورد پس قاضی قضا کرد شفعه را بشفعه مقدار زمین
 درخت خراب بقیفند یا نه - بقیفند بجهت باقی را بر دمسئله شفعه را خیار عیب و خیار رویت بایان
 شفعه را خیار عیب و خیار رویت نباشد مشتری بشرط بیزاری عیبها خیر می باشد مسئله اگر مردی
 خانه خرید بیهای مؤجل حال شفعه چه باشد - شفعه بخیر باشد خواهد بیهای نقد بستاند خواهد صبر کند
 تا مهلت تمام شود مسئله اگر شرکیان خانه خود را قسمت کنند شفعه را بقیمت کردن خانه شفعه
 واجب آید یا نه - شفعه واجب نیاید مسئله اگر مردی خانه را بخرد پس شفعه آن خانه شفعه را را
 کرد پس مشتری آن خانه را بخیر عیب یا بخیر رویت رد میکند بقضای قاضی شفعه واجب آید یا نه
 واجب نیاید و اگر رد کند بے قضای قاضی و یا آن بیع را اقالت کنند شفعه را شفعه واجب آید
 کتاب الشریکه شرکت بر چند وجه است - بر دو وجه است یکی شرکت الماک دوم شرکت عقود
 شرکت الماک آنست که دو تن را متاعی بمیراث رسد یا دو تن متاعی خریدند بشرکت یکی روا باشد از
 ایشان که در درخت دیگر تصرف کنند یا نه - روا نباشد و هر یکی از ایشان در حق دیگری همچون بیک باشد
 مسئله شرکت عقود بر چند وجه است - بر چهار وجه متفاوت و عنان و شرکت صنایع و شرکت وجوه
 اما شرکت متفاوت آن باشد که دو تن شریک شوند و هر دو در مال تصرف و در دین یکسان باشند
 هر دو آزاد و مقل و بالغ و مسلمان باشند مسئله اگر یکی آزاد باشد و یکی بنده و یکی کودک باشد
 و دیگری بالغ و یکی کافر باشد و دیگری مسلمان میان ایشان شرکت درست باشد یا نه - درست نباشد

در شفعه

در شفعه

و وکیل و کفیل یکدیگر نباشند و هر چه بخزند همه بشترکت باشد گر طعمای و کسوتی که از برای خانه بخزند مسئله
اگر بر یکدیگر دینی لازم آید بر دیگری نیز لازم آید یا نه - اگر مالی باشد که در آن شترکت درست است یعنی درم و
دینار بر دیگری واجب آید و اگر یکدیگر یا میراثی رسد یا بهیبه یا بد اگر مالی باشد که بدان شترکت درست باشد
این شترکت مفاوضه باطل شود و شترکت عنان شود مسئله شترکت بچه منعقد شود - بدرم و دینار و
فلوس روان و بزر و نقره نیز روا باشد اگر مردمان در معامله باشند مسئله اگر دوس کالائی داشته
و بهیچ درم و دینار ندارند و میخواهند که بر دو شترکت بزنند چگونه بزنند - بر یک نیمه مال خود به نیمه مال دیگری
بفروشند و شترکت بزنند روا باشد چنانکه یک یک راده عدد در کرباس باشد و دیگر راده عدد دستار باشد
صاحب دستار نیمه دستار به نیمه کرباس نامعین بفروشد پس شترکت بزند درست باشد مسئله در
شترکت عنان وکیل و کفیل یکدیگر باشند یا نه - وکیل باشند اما کفیل نباشند یعنی اگر یک شترک
بر کسی از مال شترکت چیزی یافت باشد شترک دوم را رسد که از وی آن مال را بطلبند و این وکیل باشد
اما اگر شترک را مالی دادنی باشد کسی را آنکس را نرسد که از شترک دیگر آن مال را بطلبد زیرا که ایشان
وکیل با یکدیگر اند و کفیل نیستند که اگر کفیل بودندی روا بودی که از یکدیگر طلب کردند مسئله اگر یک
از این شترکانه عنان را مالی زیادتی باشد روا باشد یا نه - روا باشد که مال یک از مال دیگری زیاد باشد
و مال هر دو برابر باشد و اگر سود تقاضا بل باشد و هر بهری که حصه نبندیم و چهار روا باشد مسئله در
شترکت عنان از بعضی مال شترکت بزند و بعضی ذخیره کند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله شترکت عنان
بکدام مال درست آید - بهر مالی که شترکت مفاوضه درست آید یعنی بدرم و دینار مسئله اگر در شترکت
عنان یک شترک کالائی بخرد بشرط یکدیگر طلبیدن ثمن روا باشد یا نه - روا باشد هم از آن شترک
مشتريت بطلبند چون آن شترک بد آنگاه نیمه بهای مشتری رجوع کند بحصه مسئله اگر پیش از آنکه
مال شترکت کالائی خرد تمامی مال هلاک شود یا بعضی مال هلاک شود و شترکت باطل شود یا نه - باطل شود
مسئله در شترکت عنان اگر یک شترک کافر باشد و دیگری مسلمان یک از او باشد و دیگری بنده
یا یکی صغیر باشد و دیگری بالغ روا باشد یا نه - روا باشد بخلاف شترکت مفاوضه یعنی در شترکت
مفاوضه روا نباشد و در شترکت عنان روا باشد مسئله اگر یک شترک کالائی خرید پس مال دیگری
هلاک شد پیش از آنکه کالا بخرد حکم این چه باشد - آنچه هلاک شده از آن هر دو هلاک شده و آنچه خرید
میان هر دو شترک باشد و آن شترک بحصه ثمن باز گردد مسئله اگر در شترکت مال بیامیزند روا باشد
یا نه - روا باشد هر دو شترکت هم در شترکت مفاوضه و هم در شترکت عنان مسئله اگر در شترکت یک شترک

سیم معین کنند و او باشد یا نه - مثلاً اگر سه تن شریک شوند پس هر یک را از شرکیان بگویند که هر چه بود
 شود ترا بیت درم بهیم باقی ما را باشد این روا نباشد **مسئله** در شرکت مفاوضه و در شرکت عثمان
 اگر مال البضاعت فرستد یا بمضارب دهد و او باشد یا نه - روا باشد که بمضارب دهد یا ببضاعت
 یا کسی را وکیل کند بجهت تصرف کردن امانت وکیل درین مال دست امانت باشد **مسئله** شرکت
 کدام است آنکه دو کارگر شریک شوند چون دو درزی یا دو رنگ رزی یا دو آشپز شریک شوند بر آنکه کار
 از کسی قبول کنند و کسب میان ایشان باشد و هر یک از ایشان که کاری قبول کند بر دیگری نیز جواب
 آید که کار کند اما اگر یکی کار کرد و دیگری کار نکرد آن کسب میان هر دو باشد همبران شرکت که حصه
 نهاده باشند **مسئله** شرکت و جوه کدام است - آنکه دو مرد شریک شوند که هر دو را مال نباشد بر آنچه
 یکدیگر چیزی بخرند و بفروشند و هر یک از ایشان وکیل دیگری باشد در آنچه خریده است **مسئله**
 اگر دو شریک شرط کنند که مال میان ایشان مناصفه باشد سود چگونه باشد - سود نیز مناصفه باشد و تقاضا
 روا نباشد و اگر شرط کنند که خرید میان ایشان انکاث باشد سود نیز همچنان انکاث باشد **مسئله**
 شرکت در بهیزم چیدن و شکار کردن روا باشد یا نه - روا نباشد هر که بهیزم چند یا شکار کند او را باشد
 و دیگری را نباشد **مسئله** اگر دو تن شریک شوند بآب دادن نیکی راستور باشد و دیگری را مشک باشد
 شرکت میان ایشان روا باشد یا نه - روا نباشد و کسیکه ایشان را حاصل شود آن کسب مرکبی را
 باشد که آب دهد و صاحب تور را نزد مثل واجب آید اگر آب دهنده صاحب تور باشد اگر صاحب
 مشک نزد مثل تور واجب آید **مسئله** در شرکت فاسد سود را چگونه قسمت کنند - بر اندازه مال
 و شریکی که زیادت کرده باشند باطل شود **مسئله** اگر یکی از دو شریک بمرد یا نعوف باشد مرتد شود
 و بدار حرب پیوندد شرکت میان ایشان باطل شود یا نه - باطل شود **مسئله** هر یک شریک را روا
 باشد که بے فرمان شریک دیگر زکوة مال بدهد یا نه - روا نباشد مگر بستی شریک دیگر **مسئله**
 اگر مرد و شریک هر یک را اجازت بدهد زکوة پس هر یک ازین شرکیان زکوة مال خود و از آن
 شریک دیگر بدهد اضمامن باشد یا نه - بنگیرم اگر مع مع داده اند یا پس یکدیگر داده اند اگر پس یکدیگر
 داده اند شریک دوم تاوان دارد و نزدیک امام ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف تاوان واجب
 نیاید و اما اگر مع مع داده اند اضمامن شود هر یک از ایشان بر صاحب را آنچه داده و اگر اگر یکی از ایشان
 پیش از دیگری پس دیگر اضمامن است و اندک کتاب المضاربته مضاربیت چیست - عقد شرکت
 بمال از دو شریک **مسئله** مضاربیت کدام مال درست باشد - بهر مالی که شرکت درست باشد

اینکه شریک

و اگر آب دهنده صاحب تور باشد

۱۳ دایره ای از آنکه
نزد ابو یوسف

مسئله شرط صحت مضارب بت چیت - آنکه سود میان ایشان مشاع باشد نیم سود معین نکنند
و مال بمضارب تسلیم کرده باشد که صاحب مال ادران بیچ دست نباشد مسئله چون مضارب به
درست آید مضارب را روا باشد که بخرد و بفروشد مطلقا یا نه - روا باشد که بخرد و بفروشد و سفره
و بضاعت بفروشد و وکیل کند اما یکسے دیگر بمضارب نه بده مگر بدستور رب ثل و اگر رب ثل بر
مضارب مخصوص کند که فلان شهر تصرف کند یا کالائی را معین کند بخردین از آن شرط مر مضارب یا
گذشتن روا باشد یا نه - روا نباشد بحدان شهر که رب ثل گفته باشد از آن نکند و آن کالا را معین
کرده باشد که باز بخرد جز آن نخرد و اگر بخلاف این کند تاوان اربهند مسئله در مضارب اگر وقت یا
پیدا کند روا باشد یا نه - روا باشد چون آنوقت تمام شود مضارب به باطل شود مسئله مضارب
را روا باشد که پدر صاحب ثل را بخرد و یا پسر صاحب ثل را بخرد و یا کسی که بر او آزاد شود یا نه - روا نباشد
اما چون بخرد ترک خود خریع باشد از مال مضارب نباشد مسئله و اگر کسی را که بر او آزاد شود بخرد و او
باشد یا نه - بنگیم اگر در مال سود حاصل شده باشد روا نباشد که بخرد و اگر بخرد تاوان دارد با و اما اگر
در مال سود حاصل نشده باشد روا باشد و اما اگر بخرد قیمت او زیادت شد آزاد شود و رب
را بر مضارب پیگیری واجب نیاید و اما این آزاد شده مقدار قیمت خود کار کند صورت مسئله
چنان بود که مضارب بی پدر خود بخرد بپدر در مال سود نبود پس قیمت هزار و پانصد شد و سود منا
شرط کرده بودند و بیت و پنجاه درم که حصه مضارب بود از سود آزاد شود و باقی هزار و دویست
پنجاه درم رب ثل را کار کند بدین مسئله اگر مضارب مال بمضارب داد و رب ثل دستوری نداده
بود بخرد تاوان دارد نشود و مضارب دوم نیز تاوان دارد نشود و تا سود نکند چون مضارب سود کرد
آنگاه مضارب اول را رب ثل تاوان دارد که مسئله اگر رب ثل بر مضارب شرط کند که سود میان
ایشان بمناصفه باشد و دستوری داد که مضارب به بدین مضارب اول یکسی دیگر بمضارب داد
بر آنچه سود میان ایشان اثلث باشد چگونه قسمت کنند بنگیم اگر رب مال گفته باشد که هر چه
خدای عز و جل روزی کند میان ما مناصفه باشد مثلاً شش درم حاصل شد نصفی رب ثل باشد
و ثلثی مضارب دوم را و دستی مر مضارب اول را اما اگر صاحب ثل شرط کرده باشد بر آنچه هر چه
خدای عز و جل تر روزی کند میان ما مناصفه باشد اینجا مضارب دوم را ثلثی باشد و آنچه باقی
ماند میان مضارب اول و میان صاحب ثل مناصفه باشد و اگر صاحب ثل شرط کرده باشد که هر چه
خدای عز و جل روزی کند نیمه مرا باشد پس مضارب اول بر مضارب دوم نیمه شرط کرد چون

سود شود نیمه مررب مال را باشد و نیمه مضارب دوم را باشد و مضارب اول را بیچم نباشد و اگر مضارب
 اول بر مضارب دوم مثلث شرط کرده باشد اینجا مضارب اول را مضارب ثانی مثلث تاوان دار
 کند مسئله اگر رب مال با مضارب بمیرد مضارب باطل شود یا نه - باطل شود همچنین اگر مرتد شود
 بدار حرب پیوند مضارب باطل شود مسئله اگر خداوند مال مضارب را معزول کرد و خبر معزول کردن
 بمضارب نرسیده باشد بیع و شر کردن او را روا باشد یا نه - روا باشد اما چون خبر معزولی بدو رسد
 و مال کلا شد فروختن روا باشد یا نه - روا باشد که بفروشد و معزولی مانع نیاید در فروختن هر وض
 یعنی بفروختن کالا اما چون نقد کرد پس از آن روا نباشد که کالایی دیگر بخرد اما اگر خبر عزل بدو رسیده
 درین حال در دم و دینار داشت تصرف میکند روا باشد یا نه - روا باشد اگر عقد مضارب به رافضی کردند
 و در مال او مباح بود قبض کردن بر که واجب آید بنگریم اگر مضارب سود کرده است قاضی او را چه
 کند تا او مباح قبض کند و بر رب مال بگذارد و اما اگر سود نکرده است بر مضارب لازم نیاید و رب
 وکیل کند بر قبض کردن و امم مسئله و مالیکه از مضارب به هلاک شود از اصل مال گیرند یا از سود -
 از سود گیرند اما اگر سود هزار درم بود و هزار و صد درم هلاک شد یا بدقی را مضارب تاوان دار باشد
 یا نه - تاوان دار نباشد مسئله اگر سود را قسمت کردند و عقد شرکت مضارب به برقرار بود پس مال
 هلاک شد آن سود را که قسمت کرده باشند باز آرند و بر جای هلاک نهند یا نه - باز آرند تا مشرت
 برقرار باشد و آن هلاک سود شده باشد اما اگر آنکه سود را با سرمایه ضم میکنند تمام نمیشود بر مضارب
 تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب نیاید مثلاً اگر هزار و صد درم سرمایه بود یا نقد درم سود شد
 و ششصد درم هلاک شد یا نقد یا نقد آمد باقی صد درم بجهت این صد درم مضارب تاوان دار
 نشود مسئله اگر سود قسمت کردند و مضارب به رافضی کردند پس بار دیگر عقد شرکت کردند پس درین
 عقد دوم مال هلاک شد آن سود را که در قسمت اول برده بودند باز آرند یا نه - باز نیارند مسئله
 بر مضارب را روا باشد که بنقد و نسیم بفروشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مضارب بجهت سنده
 زن خواب یا کنیزک را بشوی دهد از مال مضارب بمیرد و او باشد یا نه - روا باشد و الله اعلم کتاب الوکایه
 در همه عقد وکیل کردن روا باشد یا نه - هر عقدی را که خود بتواند بست دیگر را وکیل کند روا باشد
 هر عقدی را که خود نتواند بست دیگر را وکیل کند روا نباشد چون عقد خمر یعنی بیع خمر و خوک آنچه بدین
 اگر کسی دیگر را وکیل کند بخردن خوک روا نباشد مسئله وکیل کردن بخصوصیت در همه حتمار روا باشد یا
 نه - در ایقار روا باشد یعنی در دادن حقه اگر وکیل کند روا باشد و در ستمفای نیز روا باشد یعنی در

طلب کردن حتمای موکل از مردمان گرد و در قصاص چون موکل از مجلس غائب باشد روانی باشد
 مسئله وکیل کردن در خصوصیت بی رضای خصم روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رح روا باشد
 مگر که این موکل بپار باشد یا غائب باشد سه شباروزه راه نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد
 رضای خصم مسئله شرط صحت و کالت چیست - آنکه موکل مالک تصرف باشد و لازم کننده کمال
 بخلاف صغیر و دیوانه مسئله اگر آزاد و یا بالغ یا بنده یا ذون مرئیه خود را وکیل کند روا باشد یا نه
 روا باشد اما صغیر را و یا بنده محجور را وکیل کند کیس و شرعی تواند کرد روا باشد یا نه - روا باشد اما حقوق
 ایشان راجع بموکل باشد مسئله وکیل بر چند وجه است یکی آنکه عهده آن راجع بوکیل است چون بیع و
 شراء و اجاره اگر کالائی بفروخته باشد تسلیم آن مبیع بر وکیل واجب آید و ثمن را و قبض کند و اگر
 کالائی بخریم باشد ثمن از وی طلبند و مبیع را و قبض کند و در عیبه او خصوصیت کند و دیگر آنکه عهده
 آن بموکل باشد چون نکاح و طلاق و صلح از دم عمد حقوق آن راجع بموکل باشد یعنی از وکیل
 مهر نطلبند چون از جانب مرد باشد و اگر وکیل از جانب زن باشد بر آن وکیل تسلیم زن و جهیز
 نیاید مسئله اگر مردی مردی را وکیل کند بفروختن کالایی وکیل آن کالا را بفروخت موکل را روا
 باشد که از مشتری سیم طلبد یا نه - روا باشد که بطلبد مسئله اگر مشتری از دادن سیم امتناع آورد
 روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر مشتری سیم بر موکل تسلیم کرد و وکیل را نرسد که باری دیگر سیم از وی بطلبد
 مسئله اگر مردی مردی را وکیل کند بخریدن کالا و جنس کلام معلوم نکند و مبلغ ثمن معین نکند روا
 باشد یا نه و انباشت نامبلغ ثمن و صفت جنس معین نکند مگر آنکه وکیل عام کرده باشد که هر چه بینی بخر
 مسئله اگر وکیل جامه بخرید پس قبض کرد پس مطلع شد بر عیبی روا باشد که جامه را رد کند یا نه - مادام
 که بموکل تسلیم نکرده باشد رد نتواند کرد اما اگر بموکل تسلیم کرد پس رد نتواند کرد مگر بدستوری او
 مسئله وکیل کردن در عقد صرف و سلم روا باشد یا نه - اگر وکیل از مجلس عقد پیش عقد برگشته شود
 عقد باطل شود و اگر موکل برگشته شود با کسی نباشد مسئله اگر مردی مردی را وکیل کند که از سیم خود
 بجهت ثمن کالائی را بخرد روا باشد یا نه - روا باشد اما چون کالا بخرد آید که بر موکل بجهت ثمن رجوع کند
 اما اگر بدست وکیل پیش از آنکه جس کند هلاک شده آید و وکیل را که از موکل بهای آن بطلبد یا نه - آید
 که بطلبد اما اگر بجهت بهای باز داشت پس هلاک شد و وکیل تاوان دار باشد ضمان کرد بنزدیک ابو یوسف
 و نزدیک محمد ضمان مبیع یعنی ثمن ساقط شود و نزدیک زفر ضمان غصب یعنی جمیع قیمت واجب
 آید مسئله اگر مردی دو تن را وکیل کرد یکی را بلی دیگرے تصرف کردن روا باشد یا نه - نزدیک امام

ابو حنیفه و محمد روا نباشد مگر که وکیل شان کرده باشد دادن طلاق بے عوضی و یا آزاد کردن بنده
 بی عوضی یا بتسلیم و دیعت یا بگزاردن و امم مسئله مر وکیل را روا باشد کسی دیگر را وکیل کند در آنچه
 او را وکیل کرده باشد یا نه - روا نباشد مگر بدستوری موکل یا آنکه موکل گفته باشد که برای خود کار کن
 مسئله اگر بے دستوری وکیل تصرف کند و او باشد یا نه - روا نباشد مگر در حضور وکیل اول یا
 با جازت او مسئله موکل را جائز باشد که وکیل را از وکالت معزول کند یا نه - روا باشد مسئله
 اگر وکیل تصرف بکند پس موکل او را از وکالت معزول کرد تصرف کردن مر وکیل را بعد از ان روا باشد
 یا نه - اگر خبر معزولی ببرد و زبیده باشد روا باشد و اما اگر خبر معزولی ببرد و زبیده باشد که بعد
 از ان تصرف کند مسئله وکالت بچند چیز باطل شود بشت چیزیکه آنکه موکل بمیرد یا دیوانه
 شود یا مرتد شود و بدار حرب پیوندد و یا مکاتب باشد پس عاجز شود و یا بنده ماذون باشد پس
 محجور شود یا دوشتریک باشند عقد شرکت رافضی کنند یا وکیل بمیرد یا مرتد شود یا آنکه موکل بنفس خود
 کار کند در آنچه وکیل کرده باشد درین همه وجهها وکالت باطل شود مسئله وکیل را روا باشد که بجهت
 موکل بیع برادر و یا پدر و یا برادر و یا جد و یا فرزند و یا برزن و یا با مکاتب خود یا بر بنده خرید و فروخته
 کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحم روا نباشد و نزدیک صاحبیه روا باشد مگر برادر و پدر
 و مکاتب و بنده مسئله اگر وکیل باشد بفروختن چیزی اندک و یا بسیار بتواند فروخت یا نه
 نزدیک امام ابو حنیفه رحم روا باشد و نزدیک صاحبیه روا نباشد مگر بعیبی که در میان مردمان رود
 مسئله اگر وکیل شرا باشد باندک و بسیار بخود روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بشی قیمت و غنای که
 میان مردمان رود و این فبن را خیار باشد که در میان دو مقوم برود مثل یک هزار قیمت کند
 و دوم هزار و پنجاه درم و یا هزار و صد درم قیمت کند اینقدر روا باشد مسئله اگر وکیل بیع میکند
 شود ثمن مشتری را روا باشد یا نه - روا نباشد اگر مردی مرکی را وکیل کند بفروختن بنده پس
 وکیل نیمه بنده بفروشد روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحم روا باشد و نزدیک صاحبیه روا
 نباشد مسئله اگر وکیل کند بخردن بنده پس نیمه بنده بخود روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحم
 روا باشد و نزدیک صاحبیه روا نباشد یعنی این بیع موقوف باشد اگر نیمه دیگر نیز بخود بر موکل
 لازم آید و اگر نه لازم نیاید مسئله اگر مردی مرکی را وکیل کرد بخردن ده رطل گوشت بدرمی پس
 وکیل بیست رطل گوشت خرید بدرم نزدیک امام ابو حنیفه رحم موکل باید که ده رطل گوشت و نیمدرم
 از وکیل بستاند و ده رطل گوشت و نیمدرم وکیل را باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد بیست مر موکل

موقوف را باشد مسلم اگر مردی وکیل کرد مردی را بخردن چیزی معین اگر وکیل از برای نفس خود
 بخرد و یا باشد یا نه - روان باشد مگر که وکیل کرده باشد و معین نگرفته باشد آنگاه از برای خود بخرد و یا
 باشد مگر آنکه از مال موکل خریده باشد و یا بوقت خریدن نیت موکل کرده باشد مسلم وکیل در خصوص
 کردن وکیل قبض حق باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه هر دو جا وکیل باشد و نزدیک صاحبیه
 وکیل خصوصیت وکیل قبض باشد اما وکیل قبض وکیل خصوصیت نباشد مسلم اما اگر مدعی علیه
 وکیل کرد مردی را تا خصوصیت کند و منکر شود پس این وکیل برای موکل خود اقرار میکند اقرار او معتبر است
 یا نه - بنگریم اگر این اقرار در مجلس قاضی کرده است یا در غیره اگر در مجلس قاضی اقرار کرده است روا
 باشد و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرده است روا نباشد مسلم اگر مردی دعوی کند بر یکی که وکیل
 فلان فائیم از جهت قبض کردن و ام را و غیره تصدیق کرد قاضی حکم کند بر ادای دین بر غیره یا نه
 قاضی مر این و ام دار را فرماید که و ام بدین تسلیم کن اگر غائب حاضر شود و تصدیق کند غیره بیزار باشد
 و اگر تصدیق نکند غیره تاوان دار باشد و ام را بدین مدعی تسلیم کند و بدان وکیل رجوع کند بدانچه
 داده باشد و اگر بدست او قائم باشد مسلم اگر مردی دعوی کند بر یکی که من وکیل فلانم بقبض
 کردن و دعیست خود این مودع او را تصدیق کند قاضی بفرماید که و دعیست را بدو تسلیم کند یا نه
 قاضی جبر نکند و نفرماید تسلیم کردن و دعیست کتاب الکفالت میانجی بر چند وجهست - بر دو
 وجهست میانجی نفس و میانجی مال بر میانجی نفس واجب آید که نفس تسلیم کند چون بکفول بطلب
 و بر میانجی مال واجب آید که مال را جواب گوید چون اجل بر آید مسلم کفالت بکدام عقیده معتقد
 شود - بدین لفظها که گوید که میانجی شدم بنفس فلان یا بگردن او یا بجان او یا بقرن او یا بپایه او
 یا بکشت او یا گوید میانجی شدم او را یا گوید بر من است یا سوی من است یا گوید که من میانجی دهم
 یا پذیرفتار و یم مسلم اما اگر شرط کند بر کفالت تسلیم بکفول به در وقتی معین چون الوقت
 تمام شود لازم آید بر وی که حاضر کند یا نه - لازم آید مسلم اگر حاضر نکند چه واجب بود - قاضی
 او را حبس کند تا حاضر کند مسلم اما چون حاضر کند و تسلیم کند از کفالت بیزار شود یا نه - بنگریم
 اگر جایی تسلیم کرد که قادر باشد خصم بر لازم کردن او بیزار شود و اگر جایی تسلیم کند که قادر نباشد
 بر لازم کردن او چنانکه در دشتی تسلیم کند آنجا بیزار نشود مسلم و اما اگر کفیل شده است بدانچه
 در مجلس قاضی تسلیم کند پس در بازار تسلیم میکند یا در دشت بیزار نشود یا نه - اگر در دشت تسلیم کند
 بیزار نشود و اگر در بازار تسلیم میکند بیزار نشود مسلم اگر بکفول عنه بمیرد یعنی از آنکس که میانجی شده است

او بمیرد کفیل بیزار شود یا نه - اگر میانجی بنفس شده باشد بیزار شود و اگر بر آن شرط میانجی شده باشد
 که اگر نفس او را حاضر نتواند کرد آنچه بر ولایت ضامن باشد یا آنچه چون او را حاضر نتواند کرد مال
 لازم آید و از برای نفس او را بیزار نشود **مسئله** کفالت بنفس در حد و قصاص روا باشد یا نه -
 نزدیک امام ابو حنیفه روا نباشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد بجهت حاضر کردن **مسئله**
 کفالت مال روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه مال معلوم باشد یا مجهول چون دین صحیح باشد اما معلوم
 چنانکه گوید کفیل شدم بیزار درم و مجهول چنانکه گوید که میانجی شدم بدانچه مترابر ولایت یا آنچه
 متراب واجب خواهد بود بفر و حقن این کالابر و **مسئله** کفول له یعنی برای اینکه میانجی شده
 او مال از خصم طلبد یا از کفیل او بخیر باشد خواهد از خصم طلبد خواهد از کفیل **مسئله** تعلیق کفالت
 بشرط روا باشد یا نه - روا باشد چنانکه گوید که هر کالایی که زید از تو بخر و میم آن بر من یا بر چه او
 از تو عصب کند بر من **مسئله** اگر گوید میانجی شدم بدانچه متراست بر دی پس بدی مینه اقامت
 کرد بیزار درم چه لازم آید بیزار درم لازم آید الا اگر مینه اقامت نتواند کرد قول قول کفیل باشد
 یا سوگند بهم اگر کفول عنه پیش از آن اعتراف کرد که کفیل کرد و فلو لازم آید یا نه - واجب نیاید
 مگر آنکه مقدار کفیل خود اعتراف کرده باشد **مسئله** کفالت بی دستوری کفول عنه روا باشد یا نه -
 روا باشد بیستوری و غیر دستوری اما فرق میان ایشان آن باشد که اگر بیستوری کفیل شده باشد
 بر چه این کفیل سبب کفالت بدید بر کفول عنه رجوع کند و اما اگر بی دستوری کفول عنه میانجی شده
 باشد بر چه بدید نباید که بر کفول عنه باز گردد زیرا چه این ^{چنانچه} تبرع کرده باشد **مسئله** کفیل ار و اباشد که
 مال کفالت از کفول عنه بطلد یا نه - اگر مال را بگزارده باشد روا باشد که بعد از گزاردن بطلد
 نگزارده باشد روا نباشد چون بگزارد آنگاه بطلد **مسئله** اما اگر صاحب مال کفیل را محبوس کرد
 کفیل را نیز روا باشد که کفول عنه را حبس کند تا او را از حبس بیرون آرد **مسئله** اگر کفیل را بیزار
 کند تا وام از دام دار قبض کند کفیل بیزار شود یا نه - بیزار شود **مسئله** تعلیق بیزاری از کفالت
 بشرط روا باشد یا نه - روا نباشد چنانکه گوید اگر فلان از سفر باز آید تو بیزاری یا فلان بیمار از بیماری
 به شود تو بیزاری این روا نباشد **مسئله** اگر من را میانجی شود روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر میم را
 میانجی شود روا نباشد زیرا که من بدل باشد و میم بدل نباشد **مسئله** اگر مردی ستوری لکری
 گیرد از برای بار کردن پس بکاری میانجی شود از برای ستور روا باشد یا نه - اگر ستوری معین
 باشد میانجی شود روا نباشد و اگر ستور نامعین باشد روا باشد **مسئله** میانجی بی قبول کفول

روا باشد یا نه - روا باشد مگر در یک جا و آنچه بیماری مر و از ثنائی گوید میانجی شود بدان مالی که مراد ادنی
 مر فلاکس را درین روا باشد اگر چه در غیبت آن فلاکس است مسئله اگر مردی را بر دو تن مال
 یافتنی باشد و هر یک از ایشان میانجی دیگری باشد اگر یکی از ایشان ازین وام چیزی بگذارد و حصه
 بر شریک دیگر باز تواند گشت یا نه - بنگریم اگر نیمه گزارده است هر چه بعد ازین بگذارد بر شریک باز گردد
 و اگر نیمه مال نگزارده است بهیم چیز بر شریک رجوع نتواند کرد و صورت این مسئله اینچنان باشد که در
 تن را هزار درم دادنی باشد بر هر یک یا نصف درم باشد پس چون یا نصف حصت یک کس باشد آنرا
 بگذارد و هر چه از حصه دیگری بگذارد آنچاه بر و رجوع کند و آن وقتی بود که زیادت از یا نصف درم
 بگذارد یا نصف در نصیب او باشد زیادت در نصیب دیگری مسئله اما اگر دو تن میانجی شدند از
 یک پس این بر دو میانجی بر یک دیگر کفیل شدند اینجا هر که چیزی ازین میانجی بگذارد نیمه دیگری بر
 شریک دیگر باز گردد خواه اندک باشد خواه بسیار مسئله میانجی شدن بمال کتابت روا
 باشد یا نه - روا باشد اگر چه بنده میانجی شود یا آزاد مسئله اگر مردی وفات کرد و بر وی مردمان
 و امهها بود و اینمرد بهیم چیز نگذاشت که وام داران را پس مردی بجهت و امهها و از خلق
 میانجی میشود روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه رح روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد و شافعی
 که میانجی شود بدادن و امهها کتاب الحواله حواله در و امهها روا باشد یا نه - روا باشد بر حاکم
 مسئله کس محیل و محتمل و محتمل علیه یعنی حواله کننده و حواله شوند و حواله کرده شده مسئله
 چون حواله تمام شود محیل نیز ارشود یا نه محیل نیز ارشود و محتمل بر محیل باز نگردد مگر آنکه حق وی
 یا طل شود مسئله حق وی بجهت باطل شود نزد یک امام ابو حنیفه رح بد و چیز یا آنکس که بد و حواله
 کرده اند او منکر شود از حواله و سوگند بخورد و این حواله شوند را گواه نباشد و یا آنکه منسلح شود
 و نزدیک صاحبیه سه چیز دوهین و یکی دیگر و آن است که قاضی حکم کند با فلاس و حال حیوة
 مسئله و اگر محتمل علیه مال را از محیل بطلبد بگوید مالیکه بحواله کردن تو بداده ام آن مال بدو پس
 محیل که حواله کننده است گوید که مرا بر تو و امی بود و آن حواله کرده ام قول قول که باشد - قول قول
 محتمل علیه باشد و بر محیل واجب آید که بچند آن مال که حواله کرده باشد را بدد مسئله اما اگر محیل از
 محتمل مال حواله بطلبد یعنی اگر حواله کننده از حواله شونده مالیکه حواله کرده باشد بطلبد و محتمل یعنی
 این حواله شوند از حواله کرده گوید که مرا بر تو و امی بود آن وام را حواله کرده بود قول قول که باشد
 قول قول محیل باشد چو سوگند خود و حسب آید که از محتمل باز بطلبد و بستاند مسئله سفاح مستدرک و

باشد یانه - که اربیت باشد و سفته آن باشد که تقریر مردی بود در شهری و شخصی سوداگر در آن شهر برسد
 پس آن شخص مال از بیم راه بدین مرد و این مرد گوید که در شهر تو مرا مالی است بدست فلاکس از و بستان
 اگر اینچنین کند روا باشد بکربیت کتاب الصلح صلح بر چند وجه است - بر سه وجه صلح است باقر
 و صلح است بسکوت که نه اقرار کند و نه منکر شود و صلح بانکار ازین هر سه صلح کردن روا باشد
 مسئله صلحیکه از اقرار باشد حکم او چه باشد - حکم او از بیع باشد اگر مالی بمالی باشد و اگر مالی
 بمنافی باشد حکم او چون اجارت باشد مسئله صلحیکه از سکوت و انکار باشد حکم او چه باشد
 در حق مدعی علیه فدای سوگند باشد و قطع خصومت و در حق مدعی یعنی عوض باشد مسئله
 اما اگر صلح کند از سرائی شفیع را شفعه واجب آید یانه - واجب نیاید و اما اگر بر اصلح کند شفعه واجب
 آید مسئله اما اگر از اقرار صلح کرد ندیس در مصالح علیه یعنی در آنچه که صلح کرده اند مستحق
 پیدا آمد مدعی را آید که رجوع کند یانه - آید که رجوع کند عوض دیگر بخصه آن بستاند مسئله اما اگر از سکوت
 یا انکار صلح کرد ندیس در متنازع فیه مستحق پیدا آمد بر مدعی واجب آید که عوض را رد کند و خصومت
 یا زکریه یانه - آید مسئله اما اگر مرد دعوی کند در سرائی که مرا درین سرای حقی است و بیچ پیدا
 نکند این دعوی او درست باشد یانه - درست باشد مسئله اما اگر بر این صلح کردند بر عوضی پس
 در بعضی از سرامی مستحق پیدا آمد آید مر این صلح کننده را که ازین عوض چیزی باز طلبد یانه - نیاید
 که عوض یا باز طلبد زیرا که روا باشد که آن حق که او دعوی میکند در باقی این سرای باشد مسئله
 صلح از دعوی مال و منفعت و جنایت عمد و خطا روا باشد یانه - روا باشد اما از دعوی حدود
 قصاص روا نباشد مسئله اگر مردی دعوی کند بر زنی که این زن من است و زن منکر شود پس اگر
 این دعوی را بر مالی صلح کند روا باشد یانه - روا باشد و این در حق زن محین خلع باشد اما اگر
 زنی بر مردی دعوی کند که این شوی من است پس این شوی منکر شود اگر صلح کند برین دعوی روا
 نباشد مسئله اما اگر مرد دعوی کند بر یکی که این بنده من است و مدعی علیه منکر شود برین دعوی
 صلح کردن روا باشد یانه - روا باشد و این صلح در معنی آزادی شود بر مالی مسئله صلح که از واکند
 آنرا بر چه حمل کنند بر عوض حمل کنند یانه - بر عوض حمل نکنند بر آن حمل کنند که بعضی حق خود بستاند
 و بعضی را بپا کرد چنانکه مردی را بر مرد هزار درم سره باشد پس بر پانصد صلح کنند چنانست
 که بعضی حق را اگر مسئله اما اگر مردی بر یکی هزار درم حال یافتنی باشد پس بر سالی مهلت کردند
 روا باشد یانه - روا باشد چنانست که نفیس حق را اجل داده باشد یعنی مهلت داده باشد اما اگر هزار

درم حال یافتنی باشد پس بر صد دینار صلح کرد و مهلت آن بر مایه روا باشد مسئله اگر هزار درم
قلب بر یکی داشت پس بر پانصد درم صلح کرد و روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر مردی وکیل
کرد و مرگ را بر صلح کردن پس این وکیل صلح کرد مالی بر که لازم آید - بر موکل نه بر وکیل مسئله
اما اگر مردی بی دستوری مدعا علیه صلح کرد و درست باشد یا نه - این بر چهار وجه است سه
آنت که درست باشد چهارم آنت که موقوف باشد اما آن سه وجه که درست باشد آنت که صلح کند
و میانجی شود و یا صلح کند بر مال معین و یا صلح کند مال را بخودی خود تسلیم کند اما اگر گوید صلح
کردم هزار درم و میانجی نشود معین نشود مسئله و تسلیم بکنند این موقوف باشد اگر مدعی
قبول کند لازم آید که مال را بگذارد و اگر اجازت نکند روا نباشد مسئله و اگر دو تن را بر مرد وای
باشد پس یکی صلح کند از نصیب خویش بر جامه شریک دوم را چه واجب آید - شریک دوم بخیا
باشد خواهد رجوع کند از غریم حصه خود بستاند خواهد نیمه جامه از شریک بستاند و باقی میان
هر دو تن باشد مگر آنکه شریک ربع وام بدو بد مسئله اما اگر یک شریک نصیب خود نقد بستاند
شریک دوم را آید که حصه خود را از بستاند یا نه - آید که نیمه آنچه ستده شده است از بستاند
پس هر دو تن آن باقی را نیز بستاند مسئله اگر یکی شریک نصیب خویش را کالایی خریده شریک
را آید که بر و رجوع کند یا نه - آید که آن شریک حصه ربعی تاوان بستاند مسئله اما اگر دو تن بشرت
بیع سلم بسته باشند پس یکی بحصه خود را بر اس مال صلح کند روا باشد یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه
روا نباشد و نزدیک ابو یوسف روا باشد مسئله اگر ترک ایت میان و ارثان و پس یکی ارث
صلح میکند بر دیگران بر چیزی که او را بدیند روا باشد یا نه - اگر ترک عتقار باشد یا عروض باشد
و یا زر یا نقره هر چه صلح کند از آنکه بسیار روا باشد و اگر ترک جم زرباشد و هم نقره پس صلح
میکند بر زر و یا نقره روا نباشد تا آنگاه که از جنس چندانی بدیند که از هر دو جنس نصیب کامل باشد
مثلاً اگر زر باشد و نقره باشد پس صلح کند بر آن قدر که در حصت او زرباید آنقدر بدیند
و زیادتى نیز بدیند تا در مقابل زر باشد و زیادتى مقابل نقره باشد که اگر زر کم از نصیب او بدیند
روا نباشد مسئله اگر ترک یافتنی باشد بر مردمان پس یک ارث بر دیگران صلح کند بر مالی بدانچه دین
مرا نشانرا باشد روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که غرار بزرگ کند و نصیب مرد ارثان دیگر را باشد
کتاب الهیة بهیة منعقد شود - بایجاب و قبول و تمام بچه شود و قبض کردن و بهیة بخشش اگر
اگر مومنون لعنه الله که او را بخشیده اند و مستور بر طریقت لعنه الله بر تو را بخشیده و بهیة

کند روا باشد یا نه - اگر بهر آن مجلس که بخشیده اند به آنجا قبض کند روا باشد و اگر در مجلس دیگریست روا نباشد
 مگر بدستوری و اسب مسلّم به کبکام لفظ باشد بدین لفظ که گوید وَهَبْتُ وَحَلْتُ وَأَعْطَيْتُ
 وَأَطَعْتُ هَذَا الطَّعَامَ وَجَعَلْتُ هَذَا الثَّوْبَ لَكَ وَأَعْمَرْتُكَ هَذَا الشَّيْءَ در نیمه لفظا سه به با مکرر لفظ
 حَلْتُكَ عَلَى يَدِهِ الدَّائِرَةِ اینجا اگر نیت سه باشد سه شود و اگر نه عاریت باشد مسلّم بخشش مشاع و
 باشد یا نه - و را چیزی که قیمت پذیر باشد روا نباشد مگر آنکه مخور باشد و مقسوم باشد و در آنچه قسمت
 پذیر نباشد و مشاع باشد روا باشد مسلّم اگر بعضی از خانه قسمت ناکرده باشد بخشند روا باشد یا
 فاسد باشد اگر قسمت کنند و تسلیم کنند روا باشد مسلّم اگر آرد در آرد گندم بخشید یا روغن را در
 کنجد بخشید روا باشد یا نه - این نیز فاسد باشد و اگر گندم را آتش کند و بعد از آن تسلیم کند روا باشد
 کنجد را نیز همچین بود مسلّم اگر عین بخشیده در دست موهوب له باشد بجز بخشیدن ملک شود یا
 مثلا اگر کالای زید بدست عمر باشد پس زید کالای را هم در حالیکه بدست عمر است بخشید اینجا بجز بخشیدن
 عمر و ملک میشود و تجدید قبض حاجت نباشد همچین اگر پدر مرسل بر صغیر را کالایی بخشید هم بخشیدن
 این پدر بعهده سه بالک شود و تجدید قبض حاجت نباشد مسلّم اگر اجنبی بیگانه را کالایی بخشید
 که او صغیر باشد پس پدر این صغیر قبض کند روا باشد یا نه - روا باشد مسلّم اگر مرد مرثیه را چیزی
 بخشید که او صغیر باشد آن سه را که قبض کند اگر این یتیم در کنار مادر باشد یعنی در پرورش مادر باشد
 مادر قبض کند و اگر همین یتیم خود قبض کند نیز روا باشد مسلّم اگر دو تن مر یک تن را خانه بخشند
 روا باشد یا نه - روا باشد اما اگر یک تن مرد و تن را بخشند نزدیک ابو حنیفه رحم روا نباشد و نزدیک ابو یوسف
 روا باشد مسلّم اگر مر اجنبی را یعنی بیگانه را کالایی بخشد رجوع تواند کرد تا مادام که این بدست موهوب له
 باشد و اگر از دست موهوب له بشده باشد یا اگر در و چیزی زیادتی پیوسته شده باشد چنانکه ستوری
 بخشیده باشد پس این ستور بدست موهوب له فریده شده باشد یا سه از ملک موهوب له بیرون آید چنانکه
 بفروشد یا ادیز دیگر را بخشید و یا ملک شود اینجا رجوع تواند کرد و اما اگر ذر و رحم محرم خویش را چیزی
 بخشیده باشد یا شوی مر زن را و یا زن مر شوی را چیزی بخشیده باشد هیچ نوع رجوع تواند کرد مسلّم
 اگر یکی مر بیگانه را چیزی بخشید پس این موهوب له مر اسب یا مقابله آن چیزی عوض بدید یا گوید بستان
 این از عوض سه خویش یا گوید بستان این از بدل سه خویش یا گوید بستان در مقابله سه خویش پس
 و اسب از قبض کند رجوع ساقط شود یا نه - ساقط شود و نتواند که بخشیده را باز ستاند مسلّم اگر در نیمه
 سه مستحق پیدا آید نیمه عوض رجوع تواند کرد یا نه - تواند کرد و اگر در نیمه عوض مستحق پیدا آید رجوع

تواند کرد در سببه یانه - نتواند کرد مگر باقی عوض را رد کند آنگاه از سببه رجوع کند مسئله رجوع از
سببه درست آید یانه - بدو چیز درست آید یکی بقضای قاضی دوم برضای موهوب به مسئله
اما اگر عین سببه از موهوب به هلاک شد پس در آن سببه مستحق پیدا آید و این موهوب به را تاوان دار کرد
این موهوب به را سببه نیز تاوان دار تواند کرد یانه - نه مسئله اگر یکی بشرط عوض کالای خنثیه
قبض عوضین بشرط باشد یانه - قبض هر دو عوض بشرط باشد چون قبض کنند عقد سببه درست آید
و حکم او چون حکم بیع باشد بخیار عیب و بخیار رویت رد تواند کرد و شفیع را شفیع واجب آید
مسئله عمری روا باشد یانه - روا باشد معمر را تا در حیوة باشد و پس از حیوة او و فرزند او را
باشد مسئله رقبی روا باشد یانه - نزدیک امام ابو حنیفه و محمد باطل باشد و نزدیک ابو یوسف
روا باشد مسئله عمری و رقبی چه باشد - عمری آن باشد که مردی مرگه را بگوید که تا تو زنده این
چیز تراست و رقبی آن باشد که مردی مرد و تن را بگوید که هر که از شما در از عمر تراست این چیز مرا و را
باشد مسئله صدقه همچون سببه باشد یانه - همچون سببه باشد و درست نیاید مگر بقبض و در شفاعت
قسمت پذیر باشد اگر نامعلوم صدقه کند و انباشد مسئله اما اگر یکی چیزی معین را برد و در شفاعت
صدقه کند و روا باشد یانه - روا باشد مسئله رجوع در صدقه درست آید یانه - درست نیاید مسئله
اگر مردی نذر کرد که مال خود را صدقه کند چه واجب آید - مالی صدقه کردن واجب آید
که در انمال زکوة واجب آید مسئله اما اگر نذر کند که ملک خود را صدقه کند چه لازم آید -
واجب آید که جمیع مال خود را صدقه کند مگر چندانی نگاهدارد که نفقه کند بر خود و بر عیال خود
تا آنگاه که کسی کند و چون از کسب مال دیگر حاصل شد آنگاه بقدر آنچه که نفقه نکرده
باشد از مال کسب بدین در و ایشانرا کتاب الوقف ملک واقف از قف بچه
منقطع شود - نزدیک امام ابو حنیفه بدو چیز منقطع میشود یکی بقضای قاضی معنی چون قاضی
حکم کند بر وقفیت آن دوم بتعلیق وفات چنانکه گوید چون من بمیرم وقف کردم
سراسر خود را بر فلان وقف آنچه نیز شود که نقلی نباشد چون پل و رباط و مسجد
و چاه و آنچه بدین ماند و نزدیک ابو یوسف ملک واقف از وقف بمجرد گفتن او زائل
شود یعنی هر وقتی که بگوید که وقف کردم ملک او زائل شود و نزدیک محمد ملک واقف از
وقف زائل نشود تا آنگاه که بر وقف متولی نکند و تسلیم نکند چون بدین اختلاف علماء
درست آید از ملک واقف بیرون آید و در ملک موقوف علیه در نیاید یعنی بر آنکس

کالامشلی باشد مثل واجب آید یعنی مثل آنکه میخون او دیگر باشد چنانکه غلبه باشد قیمت واجب آید مسئله
 بر غاصب چون غصب کند چه واجب آید - اگر عین مغضوب یعنی آنچه که غصب کرده است برقرار باشد
 رد عین واجب آید اما اگر غاصب منکر شود و گوید که مالک شده است قاضی او را حبس کند چندانکه
 معلوم شود که اگر بدست وی بودی پیدا کردی پس بدل آن برو واجب آید مسئله غصب در کدام گاه
 درست آید - در کالایی که آنرا از جایی بجایی نقل توان کرد و بتوان گردانید چون اسب و کبوتر گاو
 و جامه و آنچه بدین مانند مسئله اگر خانه غصب کند پس هلاک شود تاوان واجب آید یا نه نزدیک
 امام ابو حنیفه و ابو یوسف رحم تاوان واجب نیاید و نزدیک محمد تاوان واجب آید مسئله اگر مردی
 کالایی نقلی را غصب کرد پس بدست او هلاک شد بفعل او یا بی فعل او با اتفاق تاوان واجب آید و
 اگر نقصان شود ضمان نقصان نیز واجب آید مسئله اگر مردی گو سفدی که را بسمل کریمه اجازت
 مالک ضمان واجب آید یا نه - مالک بخیار باشد خواب قیمت گو سفند زنده از وی بستاند و آن گو سفند
 بسمل کرده پس او را کند و خواب همان گو سفند بسمل کرده را بستاند و نقصان او از او بطلید و نقصان
 آن باشد که گو سفند زنده را قیمت کنند و بسمل کرده را قیمت کنند آنچه بهای بسمل کرده باشد آن
 ساقط شود و زیادتى را بطلید مسئله اگر مردی جامه یکی را پاره کند چه واجب آید - اگر چنان پاره
 که منفعت توان گرفت ضمان نقصان واجب آید اما اگر چنان پاره کند که بدان منفعت نتوان گرفت
 یعنی بیشترین از انجامه پاره کرده باشد تمامه قیمت واجب آید مسئله اگر عین مغضوب بدست
 غاصب متغیر باشد چنانکه حیوانی را غصب کرده باشد پس آنرا بکشت و بریان کرد یا بخت یا گندم را
 غصب کرده بود پس آنرا کرد و یار وین غصب کرده بود از آن آوندی ساخت اینها همه از ملک
 مالک منقطع شود و از ملک مالک بیرون آید یعنی مالک آن رسد که عین این کالا را بستاند بلی قیمت
 آن بر غاصب واجب آید اما غاصب را روان باشد از آن خوردن تا بدل آن ندهد و این قول ابو حنیفه
 و ابو یوسف است مسئله اگر مردی زیر یکی غصب کرد و دینار ساخت و یا نقره را غصب کرد و
 از آن ورم ساخت یا وین غصب کرد و از آن آونده ساخت حکم این چه باشد - نزدیک ابو حنیفه
 ملک مالک منقطع نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد ملک مالک از آن منقطع شود یعنی نزدیک ابو حنیفه
 مالک تواند که همین دینار را که از آن ساخته است بستاند و نزدیک صاحبیه نتواند که عین دینار وین
 ورم و عین آوند بستاند بلکه بدل آن مثل او بستاند مسئله اما تیرا اگر از آن خانه یکی غصب کرده
 و بدان تیر پوشش انداخت و بنا کرد ملک مالک از آن تیر منقطع شود یا نه - منقطع شود و بر غاصب قیمت آن

واجب آید اما اگر یک زمین یک را غصب کرد و در آن زمین نهال بنا کرد بر غاصب چه وجوب است
 بر غاصب واجب آید که درخت و نهال را بر کند و زمین فارغ کرده مالک تسلیم کند **مسئله** اما اگر از بریدن
 درخت و خراب کردن بنا نقصان پیشود مالک رسد که قیمت درخت و قیمت بنا مقلوباً بر غاصب
 و بدیانه رسد و آن درخت و بنا مالک شود **مسئله** اگر مرد جامه یک را غصب کرد و آنجامه را رنگ سرخ کرد
 و یا پت یکی را غصب کرد و در روغن آمیخت چه واجب آید مالک بخیار باشد خواه قیمت جامه پدید
 بستاند و آن جامه سرخ بدو بدو و خواه پت بستاند و بهای پت که زیادت شده است باز مختار
 روغن از بهاء روغن بدو بدو پت روغن آمیخته بستاند **مسئله** اگر کالائی را غصب کرد و آن کالا
 از دست می غائب شد در قیمت کالا قول قول که باشد قول قول غاصب باشد با سوگند بهم مگر آنکه
 مالک بینه اقامت کند پیش از آن **مسئله** اما اگر عین آن کالا غائب شده بود و غاصب باز یافت
 و قیمت آن بیشتر از آنست که مالک هسته است حکم این چه باشد اگر تاوان بر قول مالک یا بر حکم بینه
 مالک یا بنکول غاصب از سوگند داده باشد کالا بر غاصب را باشد و مالک هیچ خیار نباشد و اما
 اگر غاصب تاوان بقول خود داده باشد اینجا مالک بخیار باشد خواه هم بدان بگذارد و خواه بعضی
 که سنده باشد رد کند و عین کالای خود را باز بستاند **مسئله** اما اگر مردی باغی را غصب کرد پس از آن
 باغ را حاصل شد یعنی میوه حاصل شد یا گاوی را غصب کرد و از آن گوساله حاصل شد یا گاوینی را
 غصب کرد و آن گاوینزک بچه آورد این را ناما گویند اکنون این ناما که باشد این نما امانت است در دست
 غاصب که اگر هلاک شود تاوان واجب نیاید مگر آنکه غاصب بستم آنرا هلاک کند یا آنکه مالک آنرا بخوات
 باشد غاصب آنرا نداده باشد آنگاه اگر هلاک شود غاصب تاوان دارد باشد **مسئله** اگر مردی گاوینی را
 غصب کرد پس این گاوینزک بچه آورد و بسبب بچه قیمت او کم شد ضمان نقصان بر غاصب واجب آید
 یا نه اگر در فرزند وفا باشد که بدان نقصان جبر شود هیچ ضامن نباشد یعنی مثلاً قیمت او هزار درم بود
 چون بچه آورد پانصد شد و این بچه که آورده است پانصد می آید و بیچم واجب نیاید و اگر در فرزند وفا
 نباشد که نقصان مادر جبر نتواند کرد یعنی پانصد نیز زود بمقتدار حنا من باشد **مسئله** اگر مسلمانی خمر می را
 هلاک کند یا خوک او را بکشد ضمان واجب آید یا نه واجب آید اما اگر ذمی از آن مسلمان هلاک کند یا
 مسلمان از آن مسلمان هلاک کند ضمان واجب نیاید نه بر ذمی و نه بر مسلمان کتاب الودیع حکم و دعوت
 چیست به آنکه و دعوت امانت است اگر و دعوت بدست مودع یعنی بدست آنکس که و دعوت بدست هلاک
 شود ضمان واجب نیاید چون در فها او هلاک شده باشد **مسئله** و دعوت را که نگاه دارد او اموال

و بعد از آن کسانی که در عیال او باشند **مسئله** اما اگر بجز عیال بدست کسی دیگر دهنه تا نگهدارند پس هلاک
 شود تاوان واجب آید یا نه - تاوان واجب آید مگر که مودع را عذری باشد چنانکه در خانه مودع آتش
 گرفته باشد پس در خانه همسایه اندازد و یا آنکه مودع در کشتی باشد و آن کشتی غرق شدن گیرد
 پس در کشتی دیگر اندازد اگر در آن کشتی هلاک شود هیچ ضامن نباشد **مسئله** اگر مردی مال و دیعت را
 در مال خود آمیخت چنانکه جدا نتواند کرد تاوان دار باشد یا نه - تاوان دار باشد اما اگر مودع را مالک
 و دیعت بطلب و مودع امتناع آورد و باو قادر شود بر تسلیم کردن پس از آن و دیعت هلاک شد
 مودع ضامن باشد یا نه - ضامن باشد مگر آنکه قادر نبوده باشد بر تسلیم کردن آن اگر هلاک شود
 ضامن نباشد **مسئله** اگر مال و دیعت بی فعل مودع در مال مودع آمیخته شد حکم این چه باشد - صاحب
 و دیعت و مودع هر دو شریک شوند فائده آن باشد هر چه که قلب برون آید بر اندازه مال حصه
 اگر مودع بعضی از مال و دیعت را نفقه کرد پس آن مقدار که نفقه کرده بود بان رد کرد پس مال و دیعت
 هلاک شد چه واجب آید - ضامن واجب آید **مسئله** اگر مودع در و دیعت تعدی کند یعنی ظلم کند
 چنانکه ستوری باشد بر و بر نشیند و یا جامه باشد بپوشد و یا بنده باشد خدمت فرماید یا آن و دیعت
 بدست دیگری امانت نهاد پس باز بموضع خود نهاد پس هلاک شد ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد
 اگر صاحب و دیعت و دیعت را بطلب و مودع منکر شود پس اعتراف کند که و دیعت بود هلاک شد
 تصدیق کند او را یا نه - استوار ندارد ضامن باشد **مسئله** اگر امانت دار را با باشد که امانت
 با خود بسفر برد یا نه - این مسئله بر سه وجهت کیوجه روا باشد و کیوجه خلاف آن
 آن کیوجه که روا باشد آنست که این و دیعت را بهم باری و گرانی نباشد و راه نیز این باشد با اتفاق
 روا باشد که بسفر برد اما آنوجه که روا نباشد آنست که این و دیعت را باری و گرانی باشد چنانکه
 بے از ستوری نتواند بردن و راه نیز این نباشد روا نباشد که رد اما آنوجه که خلاف آنست که این
 و دیعت را باری گرانی باشد اما راه این باشد نزدیک امام ابو حنیفه روا نباشد که بسفر برد و
 نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد که بسفر برد **مسئله** اگر دوتن و دیعت نهادند بدست مردی
 پس یکی ازین دو مرد آمد و دیعت را میطلبد رسد او را که حصه خود بستاند یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه
 نزد آنگاه که مرد دوتن حاضر نشوند و نزدیک ابو یوسف و محمد رسد که حصه خود بستاند **مسئله** اگر
 مردی بدست دوتن و دیعتی نهاد اگر یکم ستوری دیگری نگاهدارد و با باشد یا نه - روا باشد اما اگر
 و دیعت جزئیست که قسمت توان کرد در و نباشد قسمت کنند و نگاهدارند اما اگر جزئیست که

قسمت نتوانند کرد و اینجار و ایا باشد که یک بستوری دیگری نگاها در مسئله اگر ودیعت دهند
ودیعت ستاننده را گوید که این ودیعت را بدست زن خود بده پس او آنرا بدست زن خود نهاد
پس هلاک شد ضامن شد یا نه - ضامن نباشد مسئله اما اگر گوید که درین سرانگه باریا درینجا
نگاها در پس در سرای دیگر بر دضامن باشد یا نه - اگر از حجره دیگر نهاده باشد که این بر دو حجره دیگر
خانه باشند ضامن نباشد و اگر در سر آدیگر یا در خانه دیگر بر د اگر هلاک شود ضامن باشد کتاب العاریت
عاریت چیست - مذہب علمای مالک منفعت است بی عوضی مسئله عاریت بکدام لفظ درست
آید بلفظ ماضی چنانکه گویند بخشیدم و عطا دادم و یا گویند برین ستور بر نشاندم چون مراد ازین لفظها
بخشش نباشد عاریت باشد و یا آنکه گوید داری یک عمری سکنی و اخذ مک هذا العبد معنی آن باشد
که سرای من ترا ساکن باشی و این بنده را در خدمت تو کردم مسئله عاریت دهنده را روا باشد
که از عاریت رجوع کند یا نه - روا باشد هر وقت که خواهد رجوع کند مسئله اما اگر عاریت بدست
یعنی بدست عاریت دار هلاک شود ضامن واجب آید یا نه - اگر بے تعدی او هلاک شد ضامن واجب
نیاید و اما اگر بتعدی او هلاک شد ضامن واجب آید مسئله مستعیر را روا باشد که عاریت را بے
اجارت دهد یا نه - اجارت دادن روا نباشد اما عاریت و لون روا باشد چون در نگاہ داشتن و
پوشیدن آن مستعیر دوم با مستعیر اول یکسان باشد و تفاوت نباشد مسئله عاریت در دم
دینار و کیل و موزون درست باشد یا نه - درست نباشد یعنی او را عاریت نگویند آنرا قرض گویند
یعنی وام باشد مسئله اگر مردی زمین را عاریت ستد پس در آن زمین درخت بنال کرد یا بنایی بر
مرعیه را یعنی این زمین اجارت دهنده را روا باشد که ازان عاریت خود رجوع کند یا نه - روا باشد که
زمین خود را باز ستانند و مستعیر را گوید که درخت و بنای خود را از زمین برگیر و اما این وقتی بود که وقت
عاریت پیدا نکرده باشد اما اگر وقت عاریت پیدا کرده باشد اگر پیش از وقت رجوع کند ضامن نقصان
واجب آید مسئله اجرت رد عاریت بر که واجب آید یعنی اگر عاریتی باشد که آنرا باری با اکنون
آنرا حمالی باید که بخانه خصم رساند اکنون مزد حمال بر که واجب آید - بر مستعیر یعنی بر عاریت ستا
واجب آید مسئله و همچنین اجرت عین اجارت نیز بر آچر یعنی بر کرای ستاننده واجب آید
همچنین اجرت رو عین مغضوب بر غاصب واجب آید یعنی اگر مردی کالای یکی غصب کرد و بستم
و این کالای باری و گرانی دارد چون این کالای مالک باز دهنده مزد حمال بر غاصب واجب آید مسئله
اگر مردی ستوری را بعاریت بستد پس در ستور گاه عاریت دهنده بست از عاریت بزار شود

یانه - بزار شود یعنی اگر از آن ستور گاه بیاک شود بر عایت ستانده هیچ واجب نیاید **مسئله** و
 همچنین اگر عین کالا عاریت برده باشد چنانکه طشت و آفتابه و کاسه و آنچه بدین ماند پس بجز برای مالک
 نهد و مالک تسلیم کند نیز از عمده فارغ آید **مسئله** اما اگر ودیعت را در سرای مالک برساند و به مالک
 تسلیم نکند اگر بیاک شود ضامن باشد بمقدار قیمت آن و ودیعت کتاب لایق طه حکم لایق طه
 لایق طه آزاد باشد و نفقه او بر بیت المال باشد **مسئله** لایق طه اگر گویند - کودکی را گویند که مادر و پدر
 و جد پیدا نباشد و این کودک صغیر باشد **مسئله** اگر کسی لایق طه را از کوچی برگرفته باشد دیگر را آید
 که از دست او بستاند یانه - کسی را نیاید که از دست او بستاند **مسئله** اما اگر کسی دعوی کند که این
 لایق طه پسر منست قول قول او باشد یانه - قول قول او باشد و نسب ثابت شود **مسئله** اما اگر در
 دعوی کنند قول قول که باشد - قول آنکس معتبر باشد که بعلامتی بر تن او نشانی دهد **مسئله** اگر لایق طه را
 از شهر مسلمانان یا از دیه مسلمانان یا فتنه پس می دعوی میکند که پسر منست حکم این چه باشد نسب
 ثابت شود یانه - نسب ثابت شود اما این لایق طه مسلمان باشد **مسئله** اگر لایق طه را در دار حرب
 یا فتنه دور دیه یا از دیه یا حریان یا در کشت گاه گبران یا در کلیسا حکم او چه باشد - او دمی باشد
 حاصل این مسئله آنست که اگر مسلمان را در دار الاسلام یا بنده با اتفاق مسلمان باشد و اگر حربی را در دار حرب
 یا بنده یا حربی را در دار الاسلام یا بنده حکم این چه باشد - روایت کتاب لایق طه آنست که عبرت مریکا نرا باشد
 اگر در دار حرب یا بنده حری باشد اگر چه مسلمان باشد یا حربی و اگر در دار الاسلام یا بنده مسلمان
 باشد اگر چه یا بنده حری باشد یا مسلمان و بر روایت محمد سماعت آنست که عبرت مریا بنده را باشد
 اگر مسلمان یا بنده مسلمان باشد اگر چه در دار حرب باشد یا در دار الاسلام و اگر حربی یا بنده حری باشد اگر چه
 در دار الاسلام باشد و در روایت کتاب الدعوی آنست که عبرت مریا سلام را باشد هر کدام که باشد
 یا دار یا واحد یعنی یا بنده **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لایق طه پسر منست نسب ثابت شود
 یانه - نسب ثابت شود **مسئله** و اگر بنده دعوی کند که این لایق طه پسر منست نسب ثابت شود
 یانه - ثابت شود و لایق طه آزاد باشد **مسئله** اگر مردی دعوی کند که این لایق طه بنده منست استوار
 دارند یانه - استوارش ندارند و گفت وی قبول نکند **مسئله** اگر لایق طه بهم مالی یا بنده آن مال مکرر
 باشد - مریا لایق طه را باشد و لایق طه را یعنی یا بنده این لایق طه را روان باشد که در آن مال تصرف کند **مسئله**
 لایق طه را روان باشد که مریا لایق طه را بر زنی دهد یا بجهت لایق طه زنی بخوابد یانه - روان باشد و تصرف کردن
 در مال لایق طه نیز روان باشد **مسئله** اگر کسی لایق طه را کالای خود را بقتل و تصرف کردن روان باشد یانه -

روا باشد که آن همه او را از جهت او قبض کنند و نیز روا باشد که لقطه را پیش پیشه وری اندازند تا پیشه
 آموزد و یا اجارش دهند یا نزد مستانند بجهت خویشتن **کتاب الملقطه ملقطه چیست**
 لقطه امانتست و لقطه چیز است که از کسی افتاده یا بد اکنون اینچنین چیزی چون کسی بیاد بماند
 چون ملقط گواه گیرد یعنی یا بنده اینچیز گواه گیرد که از برای آن بر میگرم که تا نگاه دارم و بخصم تسلیم
 کنم مسئله از برای تعریف لقطه را چند روزند اکنند - اگر کم از ده درم بود سه روز بگرداند و بگوید
 که این از آن کیست تا اگر خصمی پیدا آید و اگر ده درم باشد تا سالی بگرداند و نامیکند اگر مالک پیدا
 آید بمالک تسلیم کند و اگر مالک پیدا نیاید صدقه کند مسئله اما اگر صدقه کرد پس مالک پیدا آید حکم آن
 چه باشد - مالک بخیار باشد خواهد بدان صدقه که او داده است رضاد بد خواهد آن صدقه را قبول کند
 و ملقط را تا وان دار کند مسئله اگر ملقط بے اجازت قاضی لقطه را نفقه کند چون صاحب لقطه پیدا
 آید رسد او را که از صاحب لقطه بستاند یا نه - واجب نیاید اما اگر با اجازت قاضی نفقه کند هر چه
 نفقه کرده باشد در ذمه صاحب لقطه دین باشد و از وی بستاند مسئله لقطه را با اجازت دادن
 روا باشد یا نه - این را بقاضی باز گویند اگر قاضی مصلحت بیند با جارت دهد و اگر نه داند که قیمت او
 در نفقه مستغرق خواهد شد بفرود شد و بهای آنرا بفرماید تا نگاه دارند و اگر در نفقه دادن مصلحت بیند
 بفرماید تا نفقه میکنند و آن بر صاحب او دین باشد مسئله ملقط را روا باشد یعنی مرابنده را
 روا باشد که لقطه را از برای نفقه حبس کند یعنی باز دارد یا نه - روا باشد که بخصم نهد تا نفقه بستاند
 چون نفقه بستاند آنگاه روا نباشد که باز دارد از خصم مسئله در زمین حل و در زمین حرم لقطه
 یکسان باشد یا نه - یکسان باشد هر جا که باشد مسئله اما اگر فروغوی کند که این لقطه ملک من
 بدو دهند یا نه - بدو دهند تا بمینه اقامت نکند که ملک اوست مسئله و اگر بمینه ندارد اما علامت
 میگوید که در نفس او هست ملقط را جبر کند تسلیم آن یا نه - حلال باشد که بخصم دهد اما جبر نکند تسلیم کردن
 مسئله ملقط را منفعت گرفتن از لقطه روا باشد یا نه - اگر تو انگر باشد روا نباشد و اگر در ویش باشد
 روا باشد اما اگر ملقط لقطه را بر پدر یا بر پسر یا بر زن صدقه کند روا باشد یا نه - نیز همچنین اگر تو انگر
 باشند روا نباشد و اگر در ویش باشند روا باشد کتاب الخنثی خنثی که باشد آنکس باشد که او را هم
 فرج باشد و هم ذکر او را خنثی گویند مسئله حکم خنثی چه باشد یعنی از مردان گیرند یا از زنان اگر بول از جانب
 مبال مردان کند یعنی از جانب ذکر کند مرد باشد و اگر از جانب مبال زنان کند زن باشد مسئله اما اگر
 بول از هر دو جانب بیرون می آید حکم او چه باشد - به بنیم که از کدام جانب بیشتر بیرون می آید اگر از جانب ذکر

بیشتر باشد حکم او حکم مرد گیرند و اگر از جانب فرج بیشتر می باشد حکم او حکم زن گیرند **مسئله** اگر از هر دو
 جانب برابر می باشد امام عظیم ابو حنیفه رحم میگوید لا ینکح یعنی مرا علم نیست درین و بیشتر را معتبر
 نیست و ابو یوسف و خد میگویند معتبر درین بسیار است یعنی از هر کدام جانب که بسیار تر بر وزن
 آید حکم آنرا گیرند **مسئله** اگر خنثی بالغ شد و محاسن پیدا کرد و دخول میتوان کرد و حکم او چه باشد حکم او
 چون حکم مردان باشد و اگر ثدی یعنی پستان پیدا آمد چون پستان زنان یا شیر از پستان او فرو آید
 یا حائض شد یا بار گرفت یا مرد برود دخول میتواند کرد حکم او همچون حکم زنان باشد **مسئله** اما اگر ازین علل
 هیچ پیدا نیامد حکم او چه باشد حکم او حکم خنثی باشد چون در صفت نماز بایستد پس از مردان و پیش از
 زنان بایستد و کنیز که از جهت وی بخزند تا او را ختنه کند اگر مالش باشد و اگر مالش نباشد سلطان از
 جهت او از میت المال کنیز که بخرد تا ختنه کند چون ختنه بکند باز بفروشد و به بیت المال تسلیم کند **مسئله**
 اما اگر مردی وفات یافت و از وی یک پسر ماند و یک خنثی ماند میراث میان ایشان چگونه قسمت شود
 نزدیک امام ابو حنیفه رحم حکم خنثی همچون دخترست در میراث دو سهم مرسی را دهند و یک سهم مرغنی را و نزدیک
 ابو یوسف و محمد نصف میراث پسر را دهند و نصف میراث دختر را و این قول شعبی است و اختلاف کرده اند
 و در قیاس قول ابو یوسف میگویند که مال میان ایشان بهفت سهم شود چهار سهم مرسی را و سه سهم مرغنی را و
 محمد میگوید که مال میان ایشان دوازده سهم شود هفت سهم مرسی را و پنج سهم مرغنی را و حجت ابو یوسف آنست
 که ترک میان ایشان بسبب آن هفت سهم میشود که خنثی بوجهی پسرست و بوجهی دختر و از هیچ طرفی در شریعت
 پس نیمه میراث بر پسر باید داد و نیمه میراث بدختر و آن حساب در کم از هفت نیاید چون هفت تیر باشد جای
 که چهار تیر پسر برد خنثی نیز اگر پسر بودی چهار بردی و اگر دختر بودی جائیکه پسر چهار تیر برد دختر دو تیر برد
 اکنون چهار پسر برد و نصف چهار که میراث پسرست دو باشد و این میراث دختر که دو تیرست نصف
 آن یک باشد و آن یکی اینست باشد هر سه مرغنی را باشد و چهار مرسی را و حجت محمد آنست که ترک میان
 ایشان دوازده سهم شود از آن هفت مرسی را و پنج مرغنی را زیرا که اگر خنثی پسر بودی از دوازده شش برد
 و اگر دختر بودی از دوازده چهار بردی اکنون خنثی بوجهی چهار تیر میبرد و بوجهی شش تیر اکنون این چهار
 معینست و در دو شکست و جوی میبرد و جوی میبرد و مناصف باید کرد چهار آن یکی این مرغنی را
 دهند و این پنج باشد پسر نیز پنجین هشت تیر میبرد و جوی شش و او نیز در شش متیقنست و در دو شکست
 این دو شکل را نیز مناصف کنند و شش آن یکی این هفت باشد این هفت مرسی را باشد کتاب المفقود
 اگر مردی فاسقست و نمیدانند که مرده آیا زنده حکم مال او چه باشد قاضی را باید که امینی را نصب کند تا مال او

نگاه دارد و دامهای که ستنی باشد قبض کند و بر زن و او را دصغار و نفقه کند از آن مال المینا
و میان زن او فرقت نیندازد تا صد و بیست سال تمام شود و چون صد و بیست سال تمام شد
از روز ولادت او آنگاه بوفات او حکم کند مر زن او را بفرماید تا عدت دارد و مالی که باشد میان زن
که موجود باشند قسمت کنند و هر که پیش از او مرده باشد میراث نبرد از مال این غائب کتاب الباق
اما اگر مردی بنده گریخته را بمولی رساند مستحق جعل باشد یا نه - یعنی حلالی باشد اما به بنیم اگر گریخته
راه باشد چهل درم واجب آید و اگر از سه شباروزه راه باشد بحساب آن اوستحق شود مسئله
اما اگر قیمت این بنده همین چهل درم بیش نباشد و یا کم از چهل درم باشد چه واجب آید - تمامه قیمت
بنده واجب آید مگر یک درم یعنی یک درم از قیمت این بنده مالک باز دهند باقی مرانده بنده را باشد
مسئله و آخر را یعنی یا بنده مستحب چیست - آنکه چون خواهد گرفت گواه گیرد که این بنده را
از برای آن میگیرم تا بخصم تسلیم کنم مسئله اما اگر بنده مرهون بگیرد یعنی اگر بنده را گرفته اند
این بنده بگیرد بگرفت و مرد بگیرد بگرفت و بیاورد جعل بر که واجب آید بر این یا بر مرتین - بر مرتین واجب
آید که بدو برده را بستاند و بر خود نگاه دارد و مرتین کسی را گویند که این بنده را گرفته و بسته باشد
باب اخیار الموت این بابست که کسی زمین مرده را زنده کند چنانکه از زنده کردن این زمین مالک
شود مسئله زمین مرده کدام است هر زمینی که از آن زمین منفعت نتوان گرفت بسبب آنکه در آن
زمین آب نباشد از کمی آب و یا آب بر آن زمین غالب شده باشد چنانکه از بسیاری آب از آن منفعت
نتوان گرفت یعنی کشت نتوان کرد در آن زمین بسبب آنکه زمین مرده گویند و بلفظ تازی
موات گویند مسئله زمین موات بر چند وجه است بر دو وجه یکی عادی دوم مملوک عادی زمینی یا
گویند که مالک از عادیان بوده باشد و مملوک آنست که مالک باشد آن زمین را الا آنکه پیدا نباشد که کسیت
و این زمین را از آبادانی بدان دوری باشد که اگر کسی بر بلندتر جای بایستد و با و از بلند فریاد کند
بدان شنیده نشود مسئله اگر زمینی مرده را خواهر زننده کند و توری سلطان وقت حاجت باشد یا
نزدیک ابو حنیفه رح حاجت باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد حاجت نباشد فائز این مسئله اینجا پیدا
شود که مردی زمین مرده را بی و ستوری سلطان زن کند اکنون نزدیک ابو حنیفه رح این زمین
مالک او نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد مالک او شود مسئله مسلمان و ذمی در زننده کردن زمین آفت
یکسان هستند یا نه - یکسان هستند هر دو مسئله اگر مردی زمین موات را در حجر خود آورد یعنی در
قبض خود آورد مسئله یا بیشتر از مرمر را عمارت نکند و سلطان را روا باشد که آن مرمر را از وی بستاند

و یکسی دیگر بدیدان - روا باشد که از وی بستاند و یکسی دیگر بدیدان - اما اگر زمینی باشد نزدیک دیه
زند کردن آن زمین روا باشد یا نه - روا باشد از برای چنانی که آنقدر حق چو آگاه ستوران باشد
و از جهت در دادن مرأی به را مسئله اگر مردی چاهی بکند در دشتی آنچه را حریم باشد یا نه -
باشد و چه مقدار باشد حریم آنچه به بنیم اگر از برای آب دادن بیشتر بار کشت باشد شصت گز حریم
او باشد و اگر از برای گاو و گوسفند باشد چهل گز حریم او باشد و اما اگر چشمه باشد صد گز حریم
او باشد و حریم زمینی را گویند که گرد پر گرد چاه باشد و یا بر کناره جوی باشد مسئله اگر کسی خواهد که
در حریم چیزی یا چاهی کند تواند یا نه - نتواند منعش باید کرد و نباید گذاشت مسئله اما اگر فوات
یا دجله از موضع خود نقل کند زنده کردن آن موضع روا باشد یا نه - اگر چنان نقل کرده است که برای آب
باز نمی آید روا باشد که زنده کند چون آب منقطع شده باشد و اگر آب بموضع خود باز می آید روا باشد
که زنده کند مسئله اما اگر جوئیست در زمین کسی حریم باشد مرأی جوی را یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه
نباشد مگر آنکه مدعی بینه اقامت کند بر آن و نزدیک ابو یوسف و محمد آب جوی مرخداوند جوی باشد
تا اگر وقتی جوی کشته شود کل جوی را بر آن آب جوی افکند و طریق باشد او را تا بر سر جوی بگذرد
کتاب الماذون الماذون کدام است و که باشد - ماذون بنده باشد که خواهد او را دستوری
داده باشد بخرد و فروخت هر چه خواهد از سودا بکند و گرد بد و گرد بستاند و این دستوری عام است
مسئله اگر دستوری عام ندید یعنی در یک نوع دستوری دید چنانکه بر برازی یا باقالی و آنچه بدین
ماذون باشد یا نه - ماذون باشد در کل اما در نفس کالای که فلان چیز بخرد ماذون باشد یا نه - ماذون
نباشد مسئله اقرار ماذون در و امها و غصبها روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اما اگر بنده
ماذون زنی بزنی کند یا بجهت بنده زنی خواهد یا کنیزکی را بزنی دهد یا بنده را مکتب کند یا از او
کند بر مالی یا بیه کند بوضعی یا بغير عوض روا باشد یا نه - در نیمه روا نباشد مگر آنکه کسی را مهان دارد
که او را مهان دهشته باشد و یا اندکی طعام مر کسی را بر وجهی بدید بدید آنگاه روا باشد مسئله
و امهای ماذون بر که واجب آید - بر قبه او متعلق باشد یعنی بفروشد او را مگر آنکه مولی فدا
و بداند برای او و اگر مولی فدا ندید غریبان او را بفروشد و بهای او را بخصمه بردارند و اگر چیزی
باقی ماند از وام پس از آنکه آزاد شود از وی بستاند مسئله اگر مردی بنده ماذون را بفروشد روا
باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی بنده ماذون را بخرید مگر آنکه اهل بازار را دان
بنده ماذون را بخرید مسئله اگر مولی بمیرد یا مرد شود و پدر حری پیوند ماذون بخرید روا باشد

مجبور شود **مسئله** اگر مولی بنده ماذون را مجبور کرد پس این بنده اقرار میکند بلامی اقرار او درست باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحم آنچه درست او باشد از مال بدان درست باشد **مسئله** اگر بنده ماذون را و امهالا زم شده است چنانکه مال او را ورقبه او را محیط شده است یعنی این و امهالی را که بدست این بنده است و بپای این بنده را در گرفته است این بنده ملک مولی باشد یا نه - ملک مولی نباشد **مسئله** اگر مولی بنده ماذون را آزاد میکند آزاد میشود یا نه - آزاد شود و آنچه درست است باشد ملک مولی باشد **مسئله** اما اگر بنده ماذون بدست مولی چیزی بفروشد و با باشد یا نه - اگر بمثل قیمت فروشد و یا زیادت از آن بفروشد و با باشد و اگر نقصان بفروشد و با باشد **مسئله** اگر مولی بدست ماذون خود چیزی بفروشد و با باشد یا نه - روا باشد اگر بمثل قیمت فروشد یا بنقصان قیمت **مسئله** اگر مولی بدست ماذون خود چیزی بفروشد از متاع و پیش از آنکه شش قبض کند متاع ماذون تسلیم کرد حکم این چه باشد - این بیع روا باشد و ثمن باطل باشد مولی **مسئله** اما اگر بدست ماذون کالا بفروخت و این کالا نگا دارد و از جهت ثمن روا باشد یا نه - روا باشد **مسئله** اگر مولی بنده ماذون خود را آزاد کرد و بر وی و امی بود آزادی او روا باشد یا نه - روا باشد اما مولی ضامن باشد بقیمت این بنده مرغ یا نر او آنچه فاضل آید از و ام بر قیمت او پس از عتق از بنده بطلب **مسئله** اما اگر کنیز کے ماذون از مولی فرزند آرد یا درون فرزند مجبور شود یا نه مجبور شود **مسئله** اما اگر ولی صبی یا دستوری و در تجارت کردن حکم او چه باشد حکم او چون حکم بنده ماذون باشد در بیع و شراکت **المناقب** یعنی در کشت کردن عقد مزارعت بستن روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحم روا نباشد اگر چه شرط کرده باشد بیع و این بر چهار وجه است - و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد و ازین چهار وجه سه وجه آنست که روا باشد و یک وجه آنست که روا نباشد اما آن سه وجه که روا باشد آنست که عقد شرکت مزارعت بستند که تخم و زمین آنان یک شریک و کار و کار از طرف شریک دیگر باشد و یا زمین آنان یکی باشد و کار و تخم و کار از آن دیگری باشد این هر سه وجه روا باشد اما آن وجه که روا نباشد آنست که زمین و کار و آنان یکی باشد و تخم و کار از آن دیگری باشد اینچنین روا نباشد باطل باشد و نزدیک ابو حنیفه رحم گفتیم که بیع و جوی روا نباشد **مسئله** مزارعت بهیئت روا باشد یا نه - روا نباشد مدتی معلوم باید و غله که حاصل آید قیمت کرده باشد میان ایشان اما اگر شرط کنند که یکی از ایشان بقدر معلوم صدق من گندم یا بنزارض جو برود روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** اما چون مزارعت درست آید

۳ و یا زمین و کار از یکی باشد و کار از آنان دیگر باشد

حاصل بر آن شرط باشد یا نه — حاصل بر آن شرط که در عقد مزارعه معین کرده باشد **مسئله**
 اما اگر چیزی بیرون نیاید یا چیزی واجب آید یا نه — عامل را بیعیم واجب نیاید **مسئله** اگر مزارعه
 فاسد گشت مرکر باشد — کشت مرخداوند تخم را باشد اگر تخم از جانب صاحب زمین باشد عامل را مزد
 مثل واجب آید که آنزد مثل از مقدار مشروط نگذرد و نزدیک محمد بالغ مبلغ بدهند یعنی تا آنچه که بر مثل
 او باشد تمامه بدهند و اگر تخم از جانب عامل باشد صاحب زمین را مزد مثل زمین واجب آید **مسئله**
 اگر عقد مزارعه بستند پس تخم امتناع می آرد از دادن تخم بر وی جبر کنند یا نه جبر نکنند **مسئله**
 اگر صاحب عمل از عمل امتناع می آرد جبر کنند یا نه — جبر نکنند **مسئله** اما اگر یکی از متعاقدان بمیرد
 مزارعه باطل شود یا نه — باطل شود **مسئله** اما اگر مدت مزارعه بگذشت و کشت هنوز نرسیده بود
 بر مزارعه چه واجب آید — مزد مغل زمین واجب آید تا بدو و **مسئله** نفقه کردن در عوارض کشت
 چنانکه خره کردن و یک کردن غله و آب دادن در کشت بر که واجب آید — بر هر دو مزارع بمقدار حصه
 بر کسی **مسئله** اما اگر این نفقه عوارض شرط کرده باشد بر عامل روا باشد یا نه — روا نباشد این مزارعه
 باطل باشد **کتاب المساقاة** اگر مردی مرکبی را شریک بآب دادن بجزوی از میوه روا باشد یا نه
 نزدیک امام ابو حنیفه باطل باشد همچون مزارعه و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد چون پیدا
 بدتی معلوم کند نام بهند جزوی از خرامش **مسئله** مساقاة در درخت و خوا و طب و انگور و بیج و کدو
 روا باشد یا نه — بر میوه که آب دادن زیادت شود در آن روا باشد و اما اگر میوه به نهایت رسیده
 باشد روا نباشد **مسئله** اگر مساقات فاسد افتد عامل را چه واجب آید — مزد مثل واجب آید
مسئله مساقاة بموت باطل شود یا نه — بموت باطل شود و بعد از فسخ کنند چنانکه اجارت را
 بعد از کسی که حادث شده فسخ کنند و الله اعلم **کتاب النکاح** نکاح بچه منعقد شود — بایجاب
 قبول چون هر دو لفظ ماضی باشد و دیگری مستقبل روا باشد یا نه — اگر این لفظ مستقبل از جانب
 مرد باشد لفظ ماضی از جانب زن روا نباشد چنانکه زن گوید که نفس خود را بتو بزی دادم و مرد
 گوید قبول خواهیم کرد و اما اگر مرد گوید که نفس خود بمن ده زن گوید دادم و او باشد **مسئله** نکاح
 بی گواه منعقد شود یا نه — منعقد نشود مگر بحضور دو گواه آزاد و مسلمان و هر دو مرد و یا آنکه یک مرد
 و دو زن باشد آنگاه بحضور ایشان درست باشد **مسئله** و اگر گواهان فاسق باشند
 بحضور ایشان عقد نکاح منعقد شود یا نه — بمنزله علمای ما رحم
 منعقد شود و نزدیک شافعی منعقد نشود **مسئله** اگر مسلمانی ذمی را بزی کند که او از اهل کتاب باشد

مسئله اما اگر یک لفظ ماضی باشد

بگوایی دو دومی روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف روا باشد و نزدیک محمد و شافعی
 روا باشد **مسئله** چنانکه زن است که مرد را بزنی کردن روا نباشد چهار رده زن هفت نسبی
 و هفت سببی آبا هفت نسبی آنند چنانکه مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و خواهر زاده و برادر
 زاده و هفت سببی آنند مادر زن و دختر زن و زن پدر و زن پسر و جمع کردن دو خواهر بنکاح و
 بملکت بین و مادر رضاعی و خواهر رضاعی **مسئله** جمع کردن میان زن و عمه زن و میان زن
 میان خاله زن روا باشد یا نه - روا نباشد و جمع کردن میان زن خواهر زاده زن و برادر زاده
 زن نیز بدیخلاف است اصل درین آنست که جمع کردن میان آن دو زن روا نباشد که ازین زن
 اگر یکی مرد بودی دیگر برخواستن بنکاح روا نبود میان اینچنین دو زن جمع کردن در نکاح روا
 نباشد **مسئله** جمع کردن میان زن میان دختر شوهر زن روا باشد یا نه - نزدیک علمای ثلثه روا باشد
 و نزدیک زفر و ابن ابی لیلی روا نباشد **مسئله** اگر مردی بزنی زن نکند مادر این زن دختر این زن
 بروی حرام شوند **مسئله** اگر مردی مرزن خود را طلاق داد خواهر این زن را در عدت این زن
 خواستن روا باشد یا نه - روا نباشد تا عدت او نگذرد و همچنین هر دو زنی که میان ایشان جمع کردن
 در نکاح روا نباشد در عدت یکدیگر نیز خواستن روا نباشد **مسئله** چند جایست که مرد را زن بزنی
 کردن در عدت زنی دیگر روا نباشد - چهار جایست یکی آنکه مردی را چهار زن باشد پس یکی را ازین
 چهار زن طلاق دهد خواهد که زنی دیگر در عدت او بخوابد روا نباشد تا عدت این زن مطلقه نگذرد
 دوم جای که مرد مرزن خود را طلاق دهد پس خواهد که خواهر آن زن را بخوابد نیز روا نباشد تا عدت زن
 او نگذرد سیوم جای که مرد مرزن حره خود را طلاق دهد پس اگر اتمه بزنی کند نیز روا نباشد تا عدت حره
 نگذرد چهارم جای که مردی مرآم ولد خود را آزاد کند خواهر او را نیز خواستن در عدت او روا نباشد
مسئله اهل کتاب با بزنی کردن روا باشد یا نه - باتفاق روا باشد **مسئله** صابیه را بزنی کردن
 روا باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه هم روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد حاصل درین
 آنست که ابو حنیفه هم میگوید صابیان قومی اند که از گیشی بگیشی شوند یعنی ایشان را کتابی باشد و نزدیک
 ابو یوسف و محمد صابیان گروهی اند ستاره پرست یعنی اهل کتاب نیستند و اهل کتاب کسی باشد
 که برایشان کتابی ازین سه کتاب باشد یا توریت یا انجیل یا زبور چنانکه جهودان و ترسار باشند
مسئله صابیه کدام زن را گویند - نزدیک ابو حنیفه هم آنکه از دینی بدینی گردد اما چون بدینی گردد بدیده باشد
 و یا کتابی اقرار کرده باشد و از بزنی کردن روا باشد و اما اگر ستاره پرست باشد و برایشان کتابی نباشد

از ایشان بزنی کردن روا باشد مسئله نکاح بت پرستان و مخان روا باشد یانه - روا باشد
 مسئله اگر مردی محرم با زن محرمه یعنی کسانی که ایشان بجهت حج احرام بسته باشند در حال احرام نکاح
 کنند روا باشد یانه - روا باشد تا نزدیکی نشاید کرد در خلال احرام ایشان را و بقولی خلافت مسئله
 نکاح بے ولی روا باشد یانه - اگر این زن عاقله و بالغه باشد نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
 روا باشد و نزدیک محمد شافعی روا باشد مسئله جبر کردن بکبر بالغه را بر نکاح روا باشد یانه -
 نزدیک علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا باشد مسئله دستوری بکبر در نکاح کردن چه
 چه باشد - بخاموشی یعنی اگر دختر بکبر را بزنی دهند چون خبر نکاح بد و رسد چگونه دانند که او را رضی
 به بینند اگر خاموش می باشد یا میخندد محل کنند که خاموشی او دهنده او رضاست و اگر نه بدانند که
 راضی نیست بکلی کردن درست نبود مسئله دستوری زن کامله بچه باشد - بگفتار زبان
 که اگر کامله در وقت نکاح خاموش می باشد دستوری نباشد تا بزبان دستوری نه مسئله
 اگر بکارت بکری بختن یا بجماعت یا بد رازی روز زائل شود او را چون بکران بزنی دهند یا چون
 کاملان - باتفاق علیا چون بکران مسئله اما اگر بکارت بکری بزنا زائل شود او را چون بکران
 بزنی دهند یا چون کاملان - نزدیک ابو حنیفه و محمد بن یحیی و نزدیک ابو یوسف و محمد چون
 کاملان مسئله اگر مردی بر زنی دعوی کند که چون خبر نکاح من بتور رسید تو خاموش بوده
 و زن گفت که رد کرده ام اینجا قول قول که باشد - باتفاق قول قول زن باشد نزدیک ابو یوسف
 و محمد با سوگند و نزدیک ابو حنیفه سوگند واجب نیاید مسئله نکاح بچند لفظ درست می آید
 به پنج لفظ یکی بنکاح دوم بتزوج سیوم بتملیک چهارم بهیچ پنجم بصدقه و بلفظ اهارت و احلال
 و اباحت منعقد نشود مسئله اگر مردی دختر صغیره خود را بزنی دهد و یا از برای پسر صغیر خود زنی
 خواهد روا باشد یانه - روا باشد اگر بکبر باشد یا کلام مسئله اما اگر پدر و جد بزنی دهد صغیره را و یا زنی
 خواهند از جهت صغیر چون بالغ شوند ایشان را اختیار باشد یانه - نباشد مسئله اما اگر عم یا برادر بزنی
 دهد چون بالغ شوند اختیار باشد یانه - نزدیک ابو حنیفه و محمد اختیار باشد و نزدیک ابو یوسف میسر
 و دو قول یکیش آنست که چون بالغ شوند اختیارشان باشد یعنی اگر خواهند هم بر آن نکاح بینند
 و اگر خواهند نکاح را فسخ کنند و قول دیگر آنست که اختیارشان نباشد یعنی چون بزرگ و بالغ شوند
 نتوانند که نکاح را فسخ کنند مسئله صغیر را و بنده را و دیوانه را و ولایت باشد یانه - ولایت نباشد
 و همچنین کافر از مسلمان ولایت نباشد مسئله اگر زنی را ولی نباشد مادام که او را بزنی میدهند

روا باشد یا نه۔ نزدیک امام اعظم روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد **مسئله** اگر زنی با
ولی نباشد مولی او را بزنی میدهد روا باشد یا نه۔ روا باشد **مسئله** اما اگر زنی را و ولی باشد
یکی اقرب دوم البعد چنانکه یکی برادر مادری و یکی پدری اکنون از و و ولی کدام او را بزنی بدید برادر یکی
مادری و پدری باشد مگر آنکه این برادر مادر و پدری مختار باشد که این غیبت منقطع باشد آنگاه از
ولی دیگر بزنی بدید روا باشد **مسئله** غیبت منقطع کدام است۔ آنست که از ان موضع کار و ان در
سالی یکبار بیش نتواند رسید **مسئله** کفویت در نکاح معتبر است یا نه۔ معتبر است **مسئله** اگر
زنی خود را بفروشد و بغير کفو اولیای او راجع فرقت باشد یا نه۔ اولیای او را رسد که میان ایشان فرقت
انگند **مسئله** کفویت در نکاح از چه رو نگردد۔ بنسب و ذین و مال و دیگر آنکه مالک مهر و نفقه باشد
و صرفت هر دو یکی باشد **مسئله** اما اگر زنی خود را بزنی بدید کفوید۔ لازم خود کم کند روا باشد یا نه۔
نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف نکاح درست باشد و روا باشد اولیای او راجع اعتراض باشد
و نزدیک محمد نکاح روا نباشد **مسئله** اما اگر مردی صغیر را بزنی بدید و در مهر او کم کند و یا بجهت صغیر
زن خواهد و در مهر او زیادت کند روا باشد یا نه۔ نزدیک امام ابو حنیفه روا باشد و اگر چه اندک باشد
یا بسیار و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد مگر آنکه غنی باشد که میان مردمان برود **مسئله** اما اگر
فقر و مرد برادر خود را بزنی بدید و در مهر کم کند و یا برادری مرخواه را بزنی بدید جز پدر و جد روا باشد
یا نه۔ باتفاق روا نباشد مگر آنکه غنی باشد که میان مردمان برود **مسئله** نکاح بی مهری روا باشد
یا نه۔ روا باشد اگر چه مهر مسمی کند یا نکند **مسئله** کمترین مهر چند است۔ ده درم شرعی اگر کم از ده
درم شرعی مسمی کند روا باشد یا نه۔ نزدیک علمای ثکته بده درم برسانند و نزدیک ثکته همان
مسمی باشد و نزدیک زفر بمهر مثل او برسانند **مسئله** مهر بچه ثابت شود۔ بطلاق یا برگ شوی
مسئله اما اگر قبل الدخول قبل الخلوة طلاق دبد چه واجب آید۔ نیمه مهر واجب آید **مسئله** اگر
مردی مسلمان زنی را بزنی کند بر خمر یا بر خوک نکاح او روا باشد یا نه۔ نکاح او روا باشد و مهر مثل
واجب آید **مسئله** اگر مردی زنی را بزنی کرد و مهر مسمی نکرد پس برضاد او بد مهر معین نکاح درست
باشد یا نه۔ نکاح درست باشد و مرد زن را همان مسمی واجب آید چون مرد با او دخول کند یا بید
منسئله و اگر پیش از دخول طلاق دبد چه واجب آید۔ متعه واجب آید متعه چه باشد۔ سه جامه
واجب آید و از و پیراهن و دامنی اما این سه جامه از جامهائی که پوشیدن آن نجس باشد یا نه شاید
مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد و پیراهن و دامنی و سه جامه را نداد پس با او دخول کرد و پس شوی

پیش از دخول و اطلاق داد چه واجب آید - نزدیک ابو حنیفه رحم نیمه مهر اصل نه نیمه مهر فرع یعنی در اصل مهر او هزار درم بود پانصد واجب آید و نزدیک ابو یوسف نیمه مهری که در حالت یعنی که در حال هزار و پانصد درم است نیمه آن هزار و پانصد واجب آید و آن بقصد و پنجاه جبتل باشد مسئله اگر زنی چیز از مهر خود بشوی بخشد روا باشد یا نه - روا باشد مسئله خلوت صحیحه کدام است آنکه مرد و زن هر دو تن درست باشند و در حجره تنها نشسته باشند چنانکه هیچ مانعی نباشد از دخول و الاثنا چنانکه بیمار نباشند و روزه دار نباشند و محرم بجم نباشند و عجره نباشند و زن حائض نباشد اگر یک چیز این موجود باشد خلوت صحیحه نباشد مسئله و اگر مجبوسه یا خادمی که او را بست بریده باشند خلوت کند که در آن خلوت هیچ مانعی زینهار نباشد خلوت او صحیحه باشد یا نه - خلوت او درست باشد نزدیک امام ابو حنیفه رحم تمامه مهر واجب آید و امامان ابو یوسف و محمد آن خلوت مجبوسه صحیح نباشد و نیمه مهر بیش واجب نباشد مسئله متعه چیست یعنی واجب است یا سبب مستحب است در حق بزنی که شوی او را طلاق دهد مگر در حق بکزن که مردی زنی را بزنی کند و هیچ مهری نکند پس پیش از دخول شوی او را طلاق دهد او را متعه و حاکم گفته شده است که متعه سه جامه باشد از کسوت مثل این مسئله اگر مردی دختر خود را بیک بزنی دهد بدان شرط که مادر او را ایند بخواد مهر هر یک از ایشان بضع یکدیگر باشد روا باشد یا نه - نکاح درست باشد نزدیک علمای ما اما هر یک را مهر مثل واجب آید مسئله اگر مردی آزاد زنی حره را بزنی خواست بر خدمت سالی یا بر تعلیم قرآن یعنی که شوی مرا این زن را یکسال خدمت کند یا قرآن بیاموزد مهر این زن همین باشد این نکاح روا باشد یا نه - نکاح روا باشد اما مهر مثل واجب آید مسئله اگر بنده حره را بزنی کند بر خدمت سالی باذن مولی روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر زنیت دیوانه و پدری دارد و پسری اولتر بزنی دادن او که باشد - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف پس او اولتر باشد و نزدیک محمد پدر او اولتر باشد مسئله نکاح بنده و پرستاری و ستوری روا باشد یا نه - روا نباشد مگر بدستوری مولی مسئله مهر زنیکه بنده بزنی کرده باشد بیک باشد در گردن بنده و از برای مهر او را بفروشد مسئله اگر مردی زنی را بزنی کند هزار درم بر آن شرط که این مرد زنی دیگر بر سر او بزنی نکند و یا بیک از این شهر او را بیرون نبرد و اگر از شهر بیرون برود مهر او دو هزار باشد و یا اگر زنی بر سر او بزنی کند مهر او دو هزار باشد این شرط درست باشد یا نه - اگر بشرط اول وفا کند هزار درم واجب آید و اگر بشرط دوم وفا نکند یعنی از شهرش بیرون برود یا زنی دیگر بر سر او بزنی کند نزدیک

ابو حنیفه رحمه الله واجب آید و نزدیکی ابو یوسف و محمد و هزار واجب آید حاصل اینکه نزدیکی و حنیفه
 رحمه الله شرط اول جائز است و شرط دوم فاسد و نزدیکی ابو یوسف و محمد هر دو شرط جائز مسئله اگر
 مولی کنیز که خود را بر مردی بزنی و پدر بر مولی واجب آید که در خانه شوی تسلیم کنی یا نه - واجب بپدر
 خدمت کند مولی را و شوی ویرانگویی پدر چاکه در شوی دخول کن مسئله اگر مردی زنی را بزنی
 کند بر جانوری موصوف چون گاو و گوسفند درست باشد یا نه - درست باشد اما جانور میانه
 واجب آید و شوی بخیار باشد خواهد جانور وسط و به خواهر قیمت جانور وسط مسئله اگر مردی زنی
 بزنی کند بر جامه غیر موصوف نکاح درست باشد یا نه - درست باشد اما مهر مثل مر این زن واجب
 آید مسئله نکاح متعه و موقت روا باشد یا نه - نزدیکی علمای ثلاثه باطل باشد و نزدیک حسن
 زیاد اگر مدتی پیدا کند که در آندست صورت نه بند که از بین برند نکاح روا باشد چون صد و پنجاه سال
 و یا بیشتر و آنچه بدین ماند و صورت متعه و موقت آنست که مردی زنی را بگوید که خود را بمن بزنی
 ده یکماه و یکسال و یا آنچه بدین ماند چون پیدا کند مسئله نکاح غلام و کنیز که بی دستوری مولی
 روا باشد یا نه - روا نباشد اما اگر بی دستوری مولی نکاح کردند نکاح ایشان موقوف باشد با جازت
 مولی اگر مولی جازت دهد روا باشد و اگر نه روا نباشد مسئله اگر مردی زنی بزنی کند بی رضای
 آن زن یا زنی شوی کند بی رضای شوی حکم این چه باشد - حکم این نکاح اینست که موقوف باشد
 بر رضای دیگری اگر اجازت نکاح دهد منعقد شود و الا باطل شود مسئله اگر مردی میخواهد که دختر
 عم خود را بخود بزنی و بد حکم ولایت روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر زنی اجازت کند مردی
 که مرا بزنی ده پس اینمرد بحضور دو گواه آن زن را بزنی میکند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله
 اگر ولی زن میانجی شود و بهر چنانکه مردی دختر خود را بزنی دهد و از برای مهر میانجی شود روا باشد یا نه -
 روا باشد و آن زن بخیار باشد خواهد از آن طلبد خواهد از ولی طلبد مسئله اما اگر قاضی فرقت
 افکند میان زن و شوی در نکاح فاسد پیش از دخول مهر واجب آید یا نه - مهر واجب نیاید مگر که
 دخول کند آنگاه مهر مثل واجب آید اما از آنچه مسمی کرده باشد - نگذرد مسئله مهر مثل را بکه نگیرد بخواب
 و عمه خوابد و مادر و خاله ننگرند مگر که از یک قبیله باشند مسئله اعتبار مهر مثل صحیح باشد -
 بد آنچه هر دو زن برابر باشند در ستر و مال و جمال و عقل و دین و شهر و روزگار مسئله ترسا از بزنی
 کردن روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه مسلمان باشد یا کفایه مسئله مرد آزاد را چند زن بزنی
 کردن روا باشد - چهار زن روا باشد و زیاده از چهار زن روا نباشد و پرستار را بملکت پس چند که

خواهد و بنده را بیش از دوزن روان باشد و پرستار چند که نخواهد مسئله اگر مردی چهار زن داشته
 پس یکی را طلاق داد پس میخواهد که دیگر را بر زنی کند در عدت این زن مطلقه روا باشد یا نه - روا
 نباشد تا عدت او نگذرد مسئله و اما اگر کنیزک خود را بر زنی داد پس آنرا دوش کرد این کنیزک را بخار شام
 خواهد نکاح را اجازت کند و خواهد رد کند اگر چه شوی او آزاد باشد و یا بنده و حکم مکاتب هم برین جمله
 است مسئله و اما اگر کنیزک بی اجازت مولی شوی کرد پس آزاد شد او را بخار باشد یا نه - خیار مسلم
 نباشد مسئله اگر مردی دوزن را بر زنی کند بیک عقد که نکاح یکی از ایشان درست نباشد چنانکه کنیز
 از آن در نکاح شوی دیگر باشد یا در عدت شوی دیگر باشد و مهر سهمی کند هزار درهم میان ایشان چگونه
 باشد - نزدیک ابو حنیفه رحم تمامی مهر مر این زن را باشد که نکاح او درست و نزدیک ابو یوسف و
 محمد میان هر دوزن قسمت کنند بر اندازه مهر مثل ایشان پس آنچه حصه آن زن باشد که در نکاح او
 درست شود از شوی و آنچه حصه آن زن که درست است ساقط میشود مسئله اگر مردی زنی بر زنی کند
 پس مرین زن عیب یا بد عیب دیوانگی بخار باشد یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف خیارش نباشد
 نزدیک محمد و شافعی خیار باشد مسئله اگر شوی را عینی پیدا آید زن چه کند - بر قاضی مراجعت کند و
 قاضی مر شوی او را یکسال مهلت دهد اگر در یکسال این شوی دخول توانست کردن قبها و اگر نه بیا
 ایشان فرقت افکند و این فرقت طلاق بائن باشد و مر این زن را مهر کامل واجب آید چون خلوت کرد
 باشد زن خود را تسلیم کرده باشد مسئله و اما اگر محبوب پیدا آید او را مهلت دهند یا نه - مهلت ندهند
 و در حال فرقت افکند اگر زن طلبد اما اگر خصی پیدا آید مهلت دهند همچون عقیان مسئله اگر
 زنی اسلام آورد و شوی کافرست چه کنند - قاضی بر شوی او اسلام عرضه کند اگر اسلام آورد زن
 زن اوست و اگر اسلام نیارد فرقت افکند میان ایشان و این فرقت طلاق بائن باشد نزدیک
 ابو حنیفه و محمد و نزدیک ابو یوسف فسخ باشد مسئله و اگر مردی اسلام آورد و زن او عیسوی باشد
 قاضی نیز بر او اسلام عرضه کند اگر اسلام آورد و زن او باشد و اگر با او قاضی فرقت افکند میان
 ایشان و این فرقت فسخ باشد باتفاق و اگر دخول کرده باشد مهر تمامی واجب آید و اگر دخول کرده
 باشد هیچ واجب نیاید مسئله اگر زنی اسلام آورد و در هر طرف فرقت افتد میان ایشان یا نه - فرقت افتد
 مسئله اگر شوی کتابی اسلام آورد و نکاح میان ایشان قائم باشد یا نه - قائم باشد مسئله اگر شوی یا زن
 از دوا حرب جدا اسلام آیند فرقت افتد میان ایشان یا نه - فرقت افتد مسئله و اما اگر زنی را یا شوهر
 را برده کنند و از دوا حرب جدا اسلام آیند میان ایشان فرقت افتد یا نه - فرقت افتد اما اگر در دوا

برده کنند فرقت نیفتد **مسئله** اگر زنی از دار حرب هجرت کرد و بدار اسلام آمد این زن راشوی کردن
 روا باشد یانه - روا باشد و عدت واجب نیاید نزدیک ابو حنیفه رحم و نزدیک امام ابو یوسف و محمد بن
 آید اما اگر باردار باشد شوی کردن روا نباشد تا آنگاه که بار نبند **مسئله** اما اگر شوی باز زن از دار اسلام
 ردت آرند میان ایشان فرقت افتد یانه - فرقت افتد اما این فرقت فسخ باشد و طلاق نباشد
مسئله اگر شوی ردت آرند مهر واجب آید یانه - اگر دخول کرده باشد تمامه مهر واجب آید و اگر نه نیمه
 مهر واجب آید اگر زن ردت آرند مهر ادا ساقط شود یانه - اگر دخول باشد مهر واجب آید و اگر دخول نباشد
 بیهم واجب نیاید **مسئله** اگر زن و شوی هر دو ردت آرند بدار اسلام آوردند نکاح ایشان
 هر دو کس باطل شود یانه - باطل نشود نکاح برقرار باشد **مسئله** مرتد رازن مسلمان کردن روا باشد
 یانه - روا نباشد نه کافره و نه مسلمان و نه مرتده و زن مرتده را نیز روا نباشد که شوی کشد نه مسلمان
 و نه کافره و نه مرتده **مسئله** اگر مردی مسلمان باشد و زن کافره و یا زن مسلمان باشد و مرد کافره و زن
 تبع که باشد - تبع مسلمان باشد اگر پدر مسلمان باشد تبع پدر و اگر مادر مسلمان باشد تبع مادر باشد
 و اگر زن و شوی کافر باشند پس یکے اسلام آورد حکم فرزندان صغیر ایشان چه باشد - همچنین تبع
 مسلمان باشند **مسئله** اما اگر یکے از ایشان کتابی باشد و دیگری مجوسی فرزندان تبع که باشد - فرزندان
 کتابی باشند **مسئله** اما اگر کافری زنی را بزنی کند بی گواه و یا این زن در عدت دیگری باشد نکاح
 روا باشد یانه - بنگریم اگر در دین ایشان روا میدارند روا باشد و اگر روا نمیدارند روا نباشد
مسئله اگر مجوسی معنی مادر خود یا دختر خود را بزنی کند پس اسلام آرند میان ایشان فرقت افتد یانه
 میان ایشان فرقت افتد **مسئله** اگر مردی دو زن حره بزنی دارد مرد را واجب هست که میان این
 هر دو زن عدل کند در قسمت یانه - بر مرد عدل کردن میان هر دو زن واجبست یکشب بیک زن
 و یکشب زن دوم را این عدل باشد **مسئله** بکر و کالمه یکسان هستند یانه - یکسان هستند اگر چه هر دو
 بکر باشند یا یکی بکر باشد و دیگری کالمه **مسئله** اما اگر یکے بنده باشد و دیگری آزاد قسمت میان ایشان
 چگونه باشد - آزاد را دو شب و بنده را یکشب **مسئله** در حال سفر بیعکس از این زنان حق باشد
 یانه - حق نباشد هر کدام زن را که خواهد بسفر برد و مستحب آنست که میان ایشان قرعه زن بنام
 هر که قرعه بیرون آید او را برود مگر آنکه این زن قیمت خود بزن دیگر بخشد **مسئله** اما این زن که

قسمت بخشیده است رجوع کند تواند یا نه - تواند که رجوع کند و خود بسفر رود کتاب الرضاع
 چه مقدار است مدت شیر خواری که حرمت رضاع بدان ثابت شود - اندک یا بسیار آنچه بخورد
 حرمت رضاع ثابت شود چون بدت رضاع شیر خورده باشد اگر چه یک یکیدن بکند و نزدیکی
 پنج یکیدن متفرقه بکند حرمت رضاع ثابت شود مسئله بدت رضاع چندست - نزدیک ابو یوسف
 سی ماه یعنی دو نیم سال و نزدیک ابو یوسف و محمد دو سال است و قول شافعی پهن است و نزدیک
 زفر سه سال و بقول عائشه رضایان زده سال و بعضی گفته اند مدت عمر و بعضی گفته اند چهل سال
 مسئله رضاع چند کس حرام شوند - چنانکه منب حرام شوند مگر مادر برادر رضاعی که مادر برادر
 رضاعی را بزنی کردن روا باشد و مادر برادر نسبی را بزنی کردن روا نباشد صورت این مسئله چنین
 باشد که دو بچه بیگانه از شیر یک زن اجنبیه بخورند هر یک از ایشان که از آن شیر خورده باشند بتوانند
 که مادر و خواهر یکدیگر را بخوانند مسئله زن پدر رضاعی را روا باشد که بزنی کند یا نه - روا نباشد
 همچنین که زن پدر نسبی مسئله اگر زنی مزبجه را شیر داد این بچه برشوی زن و پدر زن و برپسر زن
 و بر پدرشوی و بر پسرشوی حرام شود و این شوی مرا این بچه را پدر رضاعی باشد یا نه - باشد
 مسئله اگر مردی زن خود را طلاق داد و عدت نگذشت و این زن شوی دیگر کرد پس بچه را شیر
 داد حرمت رضاع از شوی اول ثابت شود یا از شوی دوم - این مسئله بر سه وجه است یکوجه با اتفاق
 از شوی اول ثابت شود و وجه دیگر آنست که با اتفاق از شوی دوم ثابت شود و وجه سیوم خلافت
 اگر بار گرفت از شوی دوم و بچه آورد با اتفاق از شوی دوم است و اگر بار نگرفته و بچه نیآورده است
 با اتفاق از شوی اول باشد و اگر بار گرفت و بچه نیآورده نزدیک امام عظم رح از شوی اول باشد
 و نزدیک محمد از هر دو باشد و نزدیک ابو یوسف زیاده شده است از شوی حال آنکه اگر بر حال
 یکم شده است از شوی اول مسئله خواهر برادر رضاعی را بزنی کردن روا باشد یا نه - روا باشد
 چنانکه خواهر برادر نسبی را و آن چنان باشد که زنی بر پسر بیگانه را شیر داد و این را پسری باشد
 روا باشد پس این زن را که خواهر آن برادر رضاعی را بخواند مسئله اگر دو بچه شیر یک زن بخورند
 روا باشد که یکدیگر را بزنی کنند یا نه - روا نباشد زیرا چه هر دو برادر و خواهر رضاعی شده اند یکدیگر را
 مسئله اگر زنی مزبجه را شیر داد پس میخواند که این بچه را بشوهری قبول کند تواند یا نه - روا نباشد
 زیرا چه پس رضاعی باشد و او را همچنین که این پس را خواستن روا نباشد پس پس را نیز خواستن
 روا نباشد مسئله اگر شیر زن را در آب بیاختند و بچه بخورد حرمت رضاع ثابت شود یا نه -

بنگریم که شیر غالب بر آب یانه - اگر شیر غالب حرمت رضاع ثابت شود و اگر آب غالب
 حرمت رضاع ثابت نشود مسئله اگر زنی در طعام شیر بیا میخت پس بچه بخورد حرمت رضاع
 ثابت شود یانه - اگر این طعام و شیر با آتش سخته باشند با اتفاق حرمت رضاع ثابت نشود
 و اما اگر این شیر با آتش سخته نباشند بنگریم اگر شیریه کرده باشند و شیر غالب است نزدیک ابو یوسف
 و محمد حرمت رضاع ثابت شود و نزدیک امام اعظم حرمت رضاع ثابت نشود اگر چه شیر
 غالب باشد مسئله اما اگر زنه وفات یافت و بعد از وفات شیر او را بدوشیدند و بچه را
 بدادند و او بخورد حرمت رضاع ثابت شود یانه - ثابت شود مسئله اما اگر شیر زنی با شیر
 گوسفندی بیا میخندد و کودکی را دادند تا بخورد حرمت رضاع ثابت شود یانه - اگر شیر گوسفندی
 باشد بر شیر زن حرمت رضاع ثابت نشود و اگر شیر زن غالب باشد بر شیر گوسفندی حرمت رضاع ثابت
 شود مسئله اگر شیر زنه را با شیر زنی دیگر بیا میخندد و از آن یک زن بیش از آنست که از آن دیگری
 حرمت رضاع چگونه ثابت شود - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف ۴ آن زن که شیر او بیشتر است
 حرمت رضاع او ثابت شود و نزدیک محمد و زفر حرمت رضاع از هر دو زن ثابت شود مسئله
 اگر دختره بکر را شیر فرود آید و بچه آنرا بخورد حرمت رضاع ثابت شود مسئله اما اگر مردی را
 شیر فرود آید و بچه آنرا بخورد حرمت رضاع ثابت نشود مسئله اگر دو بچه شیر گوسفندی را
 بخوردند حرمت رضاع میان ایشان ثابت نشود مسئله اگر مردی دو زن دارد یکی صغیره و یکی
 کبیره پس این کبیره مر این صغیره را شیر داد این زنان هر دو بر شوی حرام شوند مهر واجب آید
 یانه - اگر دخول کرده باشد کبیره را تمامی مهر واجب آید و اگر دخول نکرده باشد هیچ واجب نیاید
 اما صغیره را نیمه مهر بر شوی واجب آید مسئله بر شوی را رسد که آنچه صغیره را داده باشد بر کبیره
 رجوع کند یانه - اگر این کبیره مر صغیره را بعد شیر داده است یعنی میدانت که بان شیر دادن من
 بر شوی حرام خواهم گردید و با دانش بداند که نیمه مهر بر کبیره رجوع کند و اگر این کبیره ندانست
 داده است و ندانست که بدادن شیر من بر شوی حرام خواهد شد هیچ واجب نیاید مسئله در
 رضاع گواهان که شوند مردان یا زنان - باید که دو مرد گواه باشند و یا یکی مرد باشد و دو زن و هم
 زنان روان باشد **کتاب الطلاق** طلاق بر چند وجه است - بر سه وجه احسن و بدعی
 و سنت طلاق احسن آنست که مردی زنی را یک طلاق دهد و پاکی که در جماعت نکرده باشد
 پس بگذارد که عدت او بگذرد و مسئله طلاق سنت کدام است سنت آنست که مردی از زن خویش را

سه طلاق بگوید در سه پاکی مدخوله را مسلم طلاق بدعت کدامت - طلاق بدعت آنست که مردی
 مرزن خویش را سه طلاق دهد بیک لفظ و یا سه طلاق در یک پاکی بدید چون برین جمله بدید طلاق
 شود و مرد بزه مند شود مسلم طلاق سنت بر چند وجه است - برد و وجه است سنت عدد دست
 و سنت وقت است و سنت وقت مخصوص در حق مدخوله باشد یعنی در پاکی بدید که با او دخول نکرده باشد
 و سنت عدد هم در حق مدخوله باشد و هم در حق غیر مدخوله یعنی سه طلاق بیک لفظ ندید و اگر سه طلاق
 بیک لفظ بدید بدعت باشد خواه مدخوله باشد و خواه غیر مدخوله مسلم اما اگر زنی آن سه گشت رخصت
 نمی بیند و یا آنکه منغیره است او را میخواهد که طلاق بکشد و بدید چگونه بدید - هر ماهی یک طلاق و اگر
 دخول میکنند در هر ماهی و طلاق میدهند و او باشد اگر چه میان دخول و طلاق جدائی نکند مسلم
 اگر زنی بار دارد و شوی او میخواهد که سه طلاق بدید سنت روا باشد یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه و
 ابو یوسف روا باشد که هر ماهی یک طلاق بدید تا سه طلاق شود و نزدیک محمد طلاق سنت
 حاطه را یکی بیش نباشد مسلم اگر مردی زنی را در حال حیض طلاق گوید واقع شود یا نه - واقع شود
 بزه مند باشد مستحب باشد که مراجعت کند پس چون از حیض پاک شود خواهد طلاق بدید خواهد
 نکاح دارد مسلم هر شوی که مرزن خود را طلاق بدید طلاق واقع شود چون این شوی عاقل و بالغ
 باشد آزاد باشد یا بنده مسلم طلاق دیوانه و کودک و خفته واقع شود یا نه - واقع نشود مسلم
 طلاق بر چند وجه است - برد و وجه صریح و کنایه صریح آن باشد که گوید انت طلاق و مطلقه و
 طلقک برین لفظ طلاق واقع شود و رجعی باشد و یکی باشد اگر چه نیت طلاق نکند و این لفظ
 به نیت محتاج نباشد اگر چه گوید نیت طلاق نداشته ام طلاق واقع شود مسلم اگر مردی زنی را
 گوید انت الطلاق او انت طالق الطلاق او انت طالق طلاقا چند طلاق واقع شود - اگر نیت یک طلاق
 دارد یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت سه طلاق کند سه طلاق واقع شود و وجه دوم کنایه است
 و از آن جمله سه آنست که بدان نیز طلاق رجعی واقع شود و آن این الفاظ است اعتدی و استبری و حکم
 و انت واحدة و باقی کنایه ها چون نیت طلاق کند یک طلاق باین واقع شود و اگر سه طلاق نیت
 کند هر سه واقع شود و اگر دو طلاق نیت کند نزدیک علمای ثلثه یک باشد و نزدیک شافعی چند آنکه کند
 هم چندان باشد مسلم الفاظ باین کدامت است - آنست که مردی مرزنی را گوید تو طلاق باینی یا گوید

اعزبی

انت باین وثیقه و بینه و حرام و حلال علی غار یک و الحقی یا ملک و خلیفه و بریه و ویتیک
 لا یتک و ستر حیک و فرقتک و انت حره و تقنی و تسیری و اغری و ابغی الازواج
 معنی آن باشد که بگوید تو از من برید و جدائی در سن تو در گردن تست و بابل خود پیوند و
 تو پای کشاده و ترا بزاریت و ترا تو بخشیدم و ترا از خود جدا کردم و تو آزادی و دامن بری
 پوش و یا گوید خود را بیوش و یا گوید غربت کن و شویان طلب کن اگر نیت طلاق ندارد بدین
 طلاق واقع نشود مگر در حال مذکوره طلاق که آنگاه در قضای قاضی طلاق واقع شود اما میان او
 و میان خدای طلاق واقع نشود مگر نیت باشد مسئله اما اگر در یاد کردن طلاق نباشد و در کار
 خشم و خصومت باشد طلاق واقع شود یا نه بهر لفظیکه مراد او دشنام باشد طلاق واقع نشود
 مگر به نیت مسئله اما اگر بر طلاق ضربی زیاده کند یا لفظ شدت یاد کند طلاق باشد یا نه نزد
 ابو حنیفه و محمد طلاق باشد چنانکه گوید تو طلاق می چون سپندان یا همچون کوه و نزدیک ابو یوسف
 اگر لفظ شدت یاد کند باین باشد چنانکه گوید تو طلاق می چون کوه یا همچون آهن و نزدیک زفر
 اگر لفظ بزرگی یاد کند یا خردی باین واقع شود چنانکه گوید تو طلاق می چون بزرگی سر سوزن طلاق
 باین باشد مسئله اگر مردی طلاق را اضافت کرد بجهان یا آنچه حکم جمله آن که گوید تو طلاق یا گوید سر تو طلاق
 یا جان تو طلاق یا فرج تو طلاق یا روی تو طلاق طلاق واقع شود یا نه - واقع شود مسئله اگر مردی
 زنی را گوید تو نیم طلاق یا نیمی درین هر دو مسئله یک طلاق واقع شود زیرا که طلاق متجزی نیست
 مسئله طلاق مکره یعنی کسیکه دشواری در طلاق سکران یعنی مرد مست و واقعه شود یا نه چنانکه مرد را
 جبر کند و گوید که زن خود را طلاق ده و اگر نه ترا بخواهم ببرد و اینم از بیم آن
 طلاق بدد - نزدیک علمای با طلاق واقعه شود و نزدیک شافعی واقع نشود مسئله اگر مردی زن
 بگوید کردت تو طلاق و پای تو طلاق طلاق واقع شود یا نه - نزدیک علمای ثلثه واقع نشود و نزدیک زفر
 و شافعی واقعه شود مسئله اگر گنگ طلاق دهد و واقعه شود یا نه - واقع شود و طلاق دادن آن گنگ
 اشارت باشد مسئله اگر مردی اضافت کند طلاق را بنکاح چنانکه گوید مردی را چون ترا برنی کنم تو
 طلاق و یا گوید برنی را که برنی کنم طلاق چون این زن را برنی کند طلاق واقع شود یا نه - نزدیک علمای
 هم در عقب نکاح طلاق واقعه شود و نزدیک شافعی پیچم واقع نشود اما اگر اضافت کند طلاق را بشهر

چنانکه گوید مرزن خود را که اگر در این سرای در روی تو طلاق چون آن زن سرای در روی تو طلاق
 واقع شود یا نه - واقع شود طلاق مسئله اضافت طلاق که درست آید چون سوگند خورنده
 مالک باشد یا اضافت ملکی چنانکه بیان کرده شد و نزدیک شافعی اگر مالک باشد اضافت درست
 و اگر بیک اضافت کند درست نیاید مسئله اگر مردی مرزن اجنبیه را یعنی مرزن بیگانه را بگوید
 که اگر تو درین سر در روی تو طلاق پس آن زن را بزنی کند بعد از آن آن زن در آن سرای در روی تو
 واقع شود یا نه - نشود مسئله لفظاً شرط چند اند بهفت اند چنانکه ان و اذ او اذ اما و
 متی و متیما و کل و کلما چنانکه گوید اگر در سرای در روی تو یا گوید چون در سرای در روی تو یا گوید
 هرگاه که درین سر در روی تو طلاق چون یکبار طلاق واقع شود بر فتن در آن سرای اگر بار دیگر
 در روی تو طلاق واقع نشود مگر که کلاً شرط کرده باشد چنانکه گوید که هر بار که درین سرای در روی
 طلاق هر بار که در روی تو طلاق شود تا سه طلاق شود پس از آن چون عدت بگذرد شوی دیگر کند و با
 شوئی اول را بخوابد باز در سر در روی تو طلاق واقع نشود زیرا که ملک تمام زائل گشته بود مسئله
 اگر مردی زنی را گوید که اگر در سرای در روی طلاق پس پیش از آن که زن در سرای در روی تو
 او را طلاق دلو پس عدت او بگذشت پس در سرای در رفت سوگند فرود آید و طلاق واقع شود یا
 سوگند فرود آید و طلاق واقع نشود زیرا که محل وقوع طلاق نیست از عدت فارغ شده بود اما
 فائده آنچه یک سوگند فرود آید و طلاق واقع نشود آنست که اگر او را بزنی کند پس در سرای در آید
 طلاق واقع نشود زیرا که سوگند فرود آمده بود اما اگر هم در عدت باشد که در سرای در روی تو طلاق
 واقع شود مسئله اگر زن و شوی اختلاف کنند بر وجود شرط چنانکه مردی زن خود را گفته باشد
 که اگر امر و درین سرای در روی تو طلاق پس زن گوید در رفتم و طلاق شدم و مرد گوید در رفتی
 قول قول که باشد - قول قول مرد باشد مگر که زن بینه اقامت کند مسئله اگر شرط چیزی باشد
 که مرد را بدان اطلاع نباشد قول قول که باشد قول قول زن باشد در حق نفس خود چنانکه مردی
 مرزن خود را گوید که اگر حائض شوی طلاق پس زن گوید که حائض شدم قول قول زن باشد زیرا که
 این شرطیست که مرد را بر آن اطلاع نیست مسئله اگر مردی مرزنی را گوید که چون حائض شوی تو
 طلاق و فلان نیز با تو هم طلاق پس این زن گوید که حائض شدم اگر این را تصدیق کند مرد و زن طلاق
 شوند و اگر تصدیق نکند زنی که حیض دیده است و طلاق شود و آن فلان نشود مسئله اگر مردی
 مرزنی را گوید که چون تو حائض شوی پس تو طلاق پس آن زن خون بید کند کنون بید کن این خوا طلاق

واقع شود یا نه - طلاق واقع نشود تا سه روز بگذرد و چون سه روز بگذرد آنگاه از دور دیدن خون
 باز طلاق واقع شود فائده آن این باشد که این حیض از عدت محسوب باشد مسئله اما اگر مردی مر
 زن خود را گوید که چون حائض شوی حیضی طلاق کنون برین وزن بدین خون طلاق واقع شود
 یا نه - از تمام شدن حیض طلاق واقع نشود تا از حیض پاک نشود مسئله طلاق کنیزک چندست
 در طلاق خواهد شوی او آزاد باشد خواهد بنده مسئله طلاق حره چندست - سه طلاق خواهد شوی
 آزاد باشد خواهد بنده مسئله اگر مردی زنی غیر مدخوله را سه طلاق دهد بر سه طلاق واقع شود یا نه -
 اگر بیک لفظ بر سه گوید سه واقع شود و اگر بر یکدیگر گوید یکی بیش واقع نشود مسئله اما اگر مردی زن
 خود را گوید که یکی پیش از یکی چند واقع نشود - یکی واقع شود مسئله اما اگر گوید تو طلاق کنی پس از آن
 یکی چند واقع شود - دو واقع شود طلاق مسئله اما اگر مردی زنی را گوید دین سرای در روی تو
 طلاق کنی و یکی و پس از زن در وقت در سرای رود چند واقع شود - نزدیک امام عظیم رح یک طلاق
 واقع شود و نزدیک ابو یوسف و محمد دو طلاق مسئله اگر مردی را گوید تو طلاق کن در یک طلاق کنی واقع
 شود هر جا که باشد طلاق واقع شود در هر شهر که او باشد مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاق کنی و تو
 شود در حال مسئله اما اگر مردی زن را گوید که چون در سرای هر که تو طلاق کنی واقع شود
 هر وقتیکه در سر آرد رو تو مادام که در زفته است واقع نشود مسئله اما اگر مردی زن را گوید تو طلاق
 فردا طلاق کن واقع شود - چون صبح صادق بدد طلاق واقع شود مسئله اما اگر مردی زن را
 گوید که اختیار کن خود را و نیت طلاق باشد یا گوید طلاق ده خود را کنون این زن در مجلس
 و غیر مجلس طلاق تواند داد یا نه - در مجلس تواند داد و در غیر مجلس نتواند داد مسئله اگر این زن
 در مجلس خود را طلاق نداد بعجل دیگر مشغول شد و یا از آن مجلس بر قارت امر او از دست او
 بیرون شود یا نه - بیرون شود اما اگر در مجلس گوید اختیار کردم خود را طلاق بائن واقع شود
 و یک طلاق باشد اگر چه شوی را نیت سه طلاق باشد مسئله اما آنچه گفته بود که طلاق ده خود را
 این طلاق جبری باشد مسئله و اگر سه طلاق دلو چند واقع شود - اگر شوی سه طلاق نیت کرده باشد
 بر سه واقع شود مسئله اما اگر مردی مردی را گوید که طلاق ده زن مرا و این لفظ مطلق گفته است
 و نگفت که اگر خواهی طلاق ده کنون طلاق کنی تواند داد - در مجلس و در غیر مجلس طلاق نتواند
 مسئله اما اگر مردی زنی را گوید که طلاق ده نفس خود را بر گاه که خواهی کی طلاق تواند داد - در
 مجلس تواند داد و در غیر مجلس نتواند داد مسئله اگر مردی مر زنی را نگفت که تو اگر مرادوست داری

یا دشمن داری تو طلاق پس گوید دوست یا دشمن دارم طلاق واقع شود یا نه - واقع شود مسئله
اگر مردی مرزن را گوید در مرض همت خویش که تو طلاق پس هم در عدت زن این شوی بمردن میراث
برو یا نه - میراث بر و چون در عدت باشد و اگر گزیده باشد پس شوی بمیرد میراث بر و مسئله اگر مرد
مرزنی را گوید تو طلاق ان شاء الله یعنی پیوسته طلاق ان شاء الله میگوید طلاق شود یا نه - اگر ان شاء الله
پیوسته بلفظ طلاق گفته باشد طلاق واقع نشود و اگر اولفظ ان شاء الله جدا گفته باشد طلاق واقع شود
مسئله اگر مردی مرزن را بگوید تو سه طلاق مگر یک چند طلاق شود و طلاق واقع شود مسئله و اگر گوید
تو سه طلاق مگر دو چند واقع شود یک واقع شود مسئله اگر شوی مرزن را مالک شود و یا زن مرزنی
مالک شود یا بعضی را مالک شود میان ایشان فرقت افتد یا نه - فرقت افتد و صورت این مسئله آنچنان
باشد که مردی کنیزک خود را به پسر خود برنی دهد و یا دختر خود را بخلام خود برنی دهد پس این دو قات باید و
آن کنیزک بخصه پسر آید و یا این غلام بخصه دختر آید میان ایشان فرقت افتد و وجه دیگر نیز هست
چنانکه مردی کنیزک خود را بر مردی برنی داد پس این کنیزک را نیز بدو بخشید اینچنان میان ایشان فرقت
نیز بر چه شوی مالک شود بر زن خویش پس باید که بینها تفریق افتد و همچنین اگر نیمه کنیزک بدو بخشید
یا عسری بدو بخشید نیز همین حکم باشد نکاح بر خیزد و مالک یمن شود و الله اعلم کتاب الرجعة
اما اگر مرد زن خود را طلاق رجعی دهد مراجعت تواند کرد یا نه - تواند کرد یعنی تواند که بر زن خود باز
گردد اگر رضاد بر زن بیازگشتن او یا نه مسئله مراجعت چه باشد - مراجعت آن باشد که شوی
بگوید مرزن خویش را که باز گردانیدم ترا و یا با زن مجامعت کند و یا زن را قبله زند و یا اندام زن را بشهوت
بمالد و یا در فرج زن بشهوت بنگرد اما مرشوی را مستحب آن باشد که گواه گیرد بر رجعت و اگر نگیرد نیز رواست
مسئله اگر مردی دعوی کند پس از گذشتن عدت که در حال عدت با تو مراجعت کرده ام و زن گوید که
نکرده قول قول که باشد قول قول زن باشد مسئله اما چون قول قول زن باشد بر زن سوگند و
آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه سوگند واجب نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد سوگند واجب آید
مسئله اگر مرزن مطلقه را گوید که با تو رجعت کردم و زن گوید که عدت من بگذشت این مراجعت درست
آید یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه مراجعت درست نیاید و قول قول زن باشد و نزدیک ابو یوسف و
محمد درست باشد مسئله اما اگر شوی کنیزک پس از گذشتن عدت گوید که من در حال عدت مراجعت کردم

و کنیزک نگذیب وی کند و مولی کنیزک تصدیق میکند که راست میگوید مراجعت کرده است قول
قول که باشد - نزدیک امام ابو حنیفه قول قول کنیزک باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد قول قول
شوی و مولی باشد یعنی مراجعت درست باشد مسئله اگر زن معتدله از حیض سیم پاک شود کم از
ده روز مراجعت بریده شود یا نه - بریده نشود و غسل نکند و یا وقت نمازی بروی نگذرد و اما اگر ده
روز تمام باشد که حیض او بریده شده باشد مراجعت و حال بریده شود پیش از آنکه غسل کند یا وقت نمازی
برو و بگذرد مسئله اما اگر زنی را یکم از ده روز خون برین شود و این زن آب نیافت تیمم کرد اکنون
بنفس تیمم مراجعت بریده شود یا نه - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف نه بریده نشود تا نماز نکند و
نزدیک محمد و زفر بن نفیس تیمم بریده شود مسئله اما اگر معتدله غسل کند و عضوی را فراموش کرده
بدان عضو آب نرسانید مراجعت بریده شود یا نه - اگر عضوی کامل باشد یا زیاده آن مراجعت
بریده نشود اما اگر کم از عضوی باشد مراجعت بریده شود مسئله مطلقه رجعیه را روا باشد
که خود را پیرایه بیند و پیرایه یانه - روا باشد مسئله شوی معتدله را روا باشد که در آید بی خود
او یانه - روا باشد اما مستحب آن باشد که در نیاید تا او دستوری ندهد و اما آواز تعلیل خود
او را بشنوند آنگاه اندر آید مسئله اما اگر مردی مرزن خود را طلاق رجعی داده باشد و خول کردن
با این زن روا باشد یا نه - بمنزله علمای ما روا باشد و نزدیک شافعی روا نباشد مسئله و اگر
مردی مرزن خود را طلاق بائن داده باشد کم از سه طلاق هم در عدت یا پس از گذشتن عدت او را
بزنی تواند کرد یا نه - بزنی تواند کرد مسئله اگر مردی مرزن خود را که حره است سه طلاق داده باشد
او را بزنی کردن روا باشد یا نه - روا نباشد تا شوی دیگر بخوابد پس آن شوی با وی دخول کنند
بنکاح صحیح پس از آن شوی نیز طلاق دهد و یا بمیرد آنگاه شوی اول را روا باشد که آن زن را بخوابد
مسئله کودکی مرابع یعنی کودکی که بلاغت نزدیک رسیده بود در حلاله کردن همچون بالغ است
یا نه - همچون بالغ است مسئله اگر کنیزک مطلقه باشد بدو طلاق بدخول مولی بر شوی حلال شود
یا نه - حلال نشود مسئله اما اگر مردی زنی را بزنی کند بشرط حلاله روا باشد یا نه - نزدیک امام
ابو حنیفه و زفر روا باشد با کراهت و نزدیک محمد نکاح درست باشد اما بر شوی حلال نشود و نزدیک
ابو یوسف نه نکاح درست باشد و نه بر شوی حلال شود مسئله اگر مردی زن خود را یک طلاق
داد و عدت او بگذشت و این زن شوی دیگر کرد پس آن شوی طلاق داد و شوی اول بازگشت
اکنون شوی اول بچند طلاق مالک باشد - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف بسته طلاق مالک باشد

و نزد محمد آنچه باقی باشد بر آن مالک باشد یعنی اول اگر یک طلاق گفته بود مالک دو باشد و اگر دو طلاق
 گفته باشد مالک یک طلاق و اگر سه طلاق گفته باشد مالک سه طلاق باشد مسئله اگر زن مطلقه
 شوی خود را بگویدی که عدت من بگذشت و شوی دیگر کردم و آن شوی نیز طلاق داد عدت او نیز بگذشت
 مرا بر زنی کن او را استوار دارند یا نه - اگر این زن نزدیک این شوی رسته گوی بوده است و
 مدت احتمال آن دارد که این چندین چیز در نیت حاصل بتواند شد استوارش دارند و قول قول
 باشد و اگر مدت احتمال این ندارد استوار ندارند کتاب الایلاء اگر مردی مرزن خود را بگوید
 که بخدای که با تو زندگی نکنم و یا گوید که نزدیکی نکنم چهار ماه حکم این چه باشد - حکم این ایلاء باشد
 اگر در نیت ایلاء که چهار ماه است دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند یک طلاق بر
 زن بیفتد ایلاء ساقط شود مسئله اما اگر سوگند مرآب را خورد چنانکه بگوید که بخدای که هرگز با تو
 نزدیکی نکنم حکم این چه باشد اگر دخول نکرد تا چهار ماه بگذشت یک طلاق واقع شود و پس اگر او را
 بر زنی کند همین حکم باشد و اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه دیگر
 بگذرد طلاق دیگر واقع شود مسئله پس اگر بار دیگر بر زنی کند همین حکم باشد یا نه - اگر دخول کند
 کفارت سوگند واجب آید و اگر نکند تا چهار ماه دیگر بگذرد طلاق سوم واقع شود و مطلقه نشد
 شود مسئله اما اگر مطلقه نشد و عدت او بگذشت و شوی دیگر کرد پس آن شوی دیگر با او
 دخول کرد پس طلاق کرد و یا بر دوش شوی اول باز گشت اگر شوی با او دخول کند چه شود کفارت
 سوگند واجب آید و اگر دخول نکند تا چهار ماه بگذرد طلاق شود مسئله اما اگر سوگند کم از چهار
 ماه خورده باشد ایلاء باشد یا نه - نباشد اگر دخول کند کفارت سوگند واجب آید و اگر دخول
 نکند طلاق نشود مسئله اگر سوگند خورد پنج یا بروزه یا بصدقه یا بعق یا بطلاق ایلاء باشد یا نه
 ایلاء باشد مسئله اما اگر مردی زنی را طلاق بائن داده باشد پس بر وی ایلاء بند درست باشد
 یا نه - درست نباشد مسئله اما اگر طلاق رجعی داده باشد پس ایلاء بند درست باشد یا نه - درست
 باشد مسئله اما اگر بیماری ایلاء است و قادر نیست بر جماعت کردن و یا آنکه این زن بیمار است که
 ممکن نیست دخول کردن بروی یا مسافتی باشد میان ایشان که در مدت ایلاء نتواند رسید حجت
 انیم و بیمار آنچه باشد رجعت او بر زبان بگوید که فِتْ اَلِیْهَا معنی این آن باشد که باز گشتم بدان زن
 چون چنین بگوید ایلاء برافتد مسئله اما اگر هم در مدت ایلاء این مرد نیکو شد هم بدان سخن که فِتْ
 اَلِیْهَا بگفته است راجع باشد یا نه - فی باز گشتن او بجماع باشد چون قادر است بر جماع کردن مسئله

اما مردی مرزنی را گوید که تو بر من حرامی حکم این چه شود - از نیت این مرد پرسند اگر گفت دروغ
 خسته ام استوارش ندارند و اگر گوید که طلاق خسته ام طلاق باشد باین و اگر گوید ظهار خسته ام
 ظهار باشد و اگر گوید حرام خسته ام و یا گوید هیچ خسته ام سوگند باشد ایلا نباشد والله اعلم
کتاب الخلع مرد را و باشد که با زن خود خلع کند بر مالی یا نه - اگر ایشان را دشوار باشد از تن
 نکح و خدا و خدای عز و جل پاک نباشد که فدا دهد در جبر نفس خود را مالی تا خلع کند او را چنان بدین خلع
 باشد و این خلع طلاق باین باشد و مال بر زن واجب آید مسئله اگر این ناسازواری از جانب
 باشد که ایت باشد که زیاده از آن بستاند که او را داده باشد مسئله اما اگر زیادت از آن می ستان
 که داده باشد روا باشد یا نه - در قضای قاضی باشد که بستاند مسئله اگر مردی زنی را گوید که
 تو طلاق بر هزار درم طلاق واقع شود یا نه - اگر مال قبول کند طلاق واقع شود و مال لازم آید و این
 طلاق باین باشد مسئله اگر مردی زنی را خلع کند بر خمر یا خوک حکم این چه باشد - طلاق و قهر
 بشود و بر زن خمر و خوک واجب لازم نیاید مسئله اگر مردی زنی را گوید تو طلاق بر هزار درم خمر
 طلاق واقع شود یا نه - حبی واقع شود و بر زن مال لازم نیاید مسئله در عوض خلع کدام مال باشد
 هیچ در عوض مهر و با باشد مسئله اگر زنی گوید مر شوی خود را که مرا خلع کن بر آنچه در دست نیست
 پس او را خلع کرد و در دست او هیچ نبود چیزی بر زن واجب آید یا نه - هیچ چیزی بر زن واجب نیاید
 و طلاق واقع شود مسئله اگر زنی شوی خود را گوید که خلع کن بر آنچه در دست نیست از مال پس
 شوی او را خلع کرد و در دست او هیچ چیز نبود چه واجب آید - هر یک از شوی هسته باشد باز دهد
 اما اگر گوید که خلع کن بر آنچه در دست نیست از سیم و شوی و بر خلع کرد و در دست وی چیزی نبود
 دم واجب آید مسئله اما اگر زنی مردی را گوید که مرا سه طلاق ده هزار درم پس شوی یک طلاق داد
 هر واجب آید - ثلث هزار درم واجب آید یا اتفاق طلاق باین واقع شود مسئله اما اگر گوید سه
 طلاق ده هزار درم شوی سه طلاق پراکنده داد در یک مجلس چند واقع شود - نزدیک امام ابو حنیفه
 سه طلاق واقع شود و هزار درم واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد و قیاس آنست که یک طلاق
 واقع شود و ثلث هزار درم بی چیزی و استحسان آنست که هر سه واقع شود هزار درم مسئله اما اگر
 مردی زن خود را گوید که خود را سه طلاق ده هزار درم یا بر هزار درم پس این زن یک طلاق میدهد
 طلاق واقع شود یا نه - طلاق واقع شود و مال لازم نیاید مسئله مبارات بمچون خلع باشد یا نه -
 نزدیک امام ابو حنیفه مبارات و خلع هر دو برابرست و حق مهر و باطل شود حق زن از شوی شوی

مسئله صورت مبارات چیست - صورت مبارات آنست چنانکه گوید پسر از کرم ترا و خلع
چنان که گوید خلع تک خلع کردم ترا نزدیک محمد بود و جا بطل نشود و نزدیک ابو یوسف در خلع چنانکه
امام ابو حنیفه گفت و در مبارات چنانکه محمد گفت کتاب الظهار اگر مردی زن را گوید که تو
بر من چنانی همچنانکه پشت مادر من حکم این چه باشد - این زن بروی حرام شود یا نه - حرام نشود
وطی و لمس و قبله روا نباشد تا کفارت ندهد مسئله و اما اگر پیش از کفارت دخول کند بروی
چیزی واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر استغفار مسئله دخول که کفاره بدو واجب آید کدام
آنست که عزم کند بوطی اول بار پیش از دخول کردن مسئله اگر مردی مرزنی را گوید که تو بر من
همچون شکم مادر منی و یا چون ران مادر منی و یا چون فرج ظهار باشد یا نه - ظهار باشد و اصل درین
آنست که هر عضوی که حکم کل دارد چون سر و روی و فرج و گردن و نیمه و ثلث داند کند بعضی از
از ذوات محارم خویش که آن عضو را دیدن روا نباشد چون مادر و خواهر و خاله و مادر رضاعی مسئله
اما اگر مردی مرزنی خود را گوید که تو بر من همچو مادر منی حکم این چه باشد - رجوع کنند به نیت اگر نیت او
گذاشتن زن باشد گذشته شود و اگر نیت ظهار باشد ظهار باشد و اگر هیچ نیت نباشد هیچ واقع
نشود و اگر گوید هیچ نخواسته ام استوارش دارند مسئله اگر مولی بر کنیز خود ظهار میکند ظهارش
یا نه - نباشد جز بر زن حره مسئله اگر مردی چهار زن دارد و ایشان را گوید شما بر من همچون پشت مادر
منید از همه ظهار باشد یا نه - از همه ظهار باشد و از برای هر یکی کفاره علیحده واجب آید مسئله
کفاره ظهار چیست - برده آزاد کند و اگر برده نذر دو ماه پیوسته روزه دارد و اگر دو ماه نیز
پیوسته روزه نتواند داشت شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را دو من گندم یا چهار من جو
و یا چهار من خرا بدد و اینهمه پیش از دخول و پیش از لمس و قبله باید داد مسئله در کفاره ظهار بنده
کافر و مسلمان و ادنی یکسان باشد یا نه - روا باشد هر دو یکسان باشند مسلمان و کافر و صغیر
و بزرگ و نرینه و مادینه مسئله نامینا را در کفارت ظهار آزاد کردن روا باشد یا نه - روا نباشد اما
اگر یکپای و یکدست بریده باشد روا باشد و دیوانه روا نباشد مسئله اگر مکاتبی آزاد کند روا
باشد یا نه - روا نباشد و همچنین در کفاره مدتری را عاقم ولد را آزاد کردن روا نباشد اما اگر مکاتبی باشد
که از مال کتابت هیچ نگذارد باشد اگر او را از جهت کفاره ظهار آزاد کند روا باشد مسئله اما اگر
مردی بر نیت کفاره پدر را و یا پسر را بخرد از ظهار محسوب باشد و همچنین ست هر ذی رحم محرم و اگر
آزاد کرد و علامی مشرک را و صامن شد باقی او را پس آزاد کرد او را جائز نیست نزدیک ابو حنیفه و

نزد صاحبیه جائزست و اگر آزاد کرد نیمه غلام خود را از کفارت ظهار پس آزاد کرد باقی او را از ان
 جائزست و اگر آزاد کرد نصف غلام خود را از کفارت ظهار پس مجامعت با آن زن مظاہرہ پس آزاد
 کرد باقی آن را جائز نیست و اگر نیاید مظاہر غلامی را یعنی از آزاد کردن غلام عاجزست پس کفارت او
 اینست که دو ماه روزه دارد بیانی که در آن دو ماه ماه رمضان و روز عید فطر و روز نحر یعنی عید
 ایام تشریق نباید مسئله اگر مظاہر بر زنی که ظهار بسته است مجامعت میکند روا باشد یا نه
 این مسئله بر سه وجه است یک وجه آنست که باتفاق روا باشد و روزه از سر گیرد و یک وجه آنست که باتفاق
 روا نباشد و روزه از سر گیرد و یک وجه خلاف اما آن وجه که باتفاق روا نباشد آنست که مظاہر بر زن
 که مظاہرہ است در روز بعد مجامعت کرد باتفاق روزه را از سر گیرد و آن وجه که خلاف آن چنانست
 که مظاہر در شب بعد یا در روز بنیان مجامعت کرد نزد ابو حنیفہ و محمد بن احمد و از سر گیرد و نزدیک
 ابو یوسف از سر گیرد مسئله اما اگر در روزه بعد از بغیر عذر بخورد و روزی گذشته را باز گرداند یا نه
 باز گرداند مسئله اگر بنده ظهار بند کفارہ واجبہ باشد کفارت فبا شد هیچ چیز نگر بر روزه مسئله
 اما اگر مظاہری روزه نتواند داشت چه کند طعام دهد شصت مسکین را بر مسکین را دهن کند یا
 چهار من جو یا چهار من خرا اما اگر در چاشت و شام نان دهد نیز روا باشد اگر چه اندک خوار باشند و یا
 بسیار خوار باشند مسئله اما اگر شصت مسکین را یکروز دهد روا باشد یا نه روا باشد مسئله
 اما اگر یک تن را بیکروز طعام دهد روا باشد یا نه از یک روزه محسوب باشد باقی پنجاه دهن روز
 باید شد مسئله اگر در میان طعام دادن مجامعت کند نان را از سر گیرد یا نه از سر گیرد مسئله
 اما اگر مردی را دو کفارہ ظهار واجب آید پس دهنده را آزاد میکند و هیچ نیت معین نمیکند
 که این بنده بجهت فلان ظهار و این بنده دیگر بجهت ظهار دیگر روا باشد یا نه روا باشد اگر نیت
 نمیکند و همچنین اگر چهار ماه روزه میدارد و یا صد بیت مسکین را طعام میدهد نیز روا باشد
 مسئله اگر یک بنده آزاد میکند و دو ماه پیوسته روزه میدارد روا باشد یا نه روا باشد هرگاه
 نیت که میکند محسوب باشد کتاب اللعان اگر مردی زنی را قذف کند و مرد وزن از اهل گواهی
 باشند وزن از آنجمله باشد که قاذف او را حد زنند و یا این زن فرزندی دارد پس مرد فرزند را
 نفی میکند یعنی میگوید که این فرزند از آن من نیست و زن حد قذف بطلبد در پنچین صورت
 لعان واجب آید اما اگر مرد و متناع آرد قاضی آنرا جبر کند تالعان کند و یا نفس خود را دروغ کند
 مسئله و اگر مرد رجوع کرد یعنی بگوید که دروغ گفته ام چه واجب آید حد واجب آید مسئله اما اگر مرد

لعان کند بر زن نیز واجب آید که لعان کند یا نه - واجب آید که یا لعان کند یا شوی خود را قذف کند مسئله اما اگر شوی بنده باشد یا کافریا محدود قذف پس قذف کند بر زن خود را حد واجب آید یا نه - حد واجب آید مسئله اما اگر مرد از اهل شهادت باشد و زن بنده باشد یا کافریا محدود بقذف باشد پس شوی او را قذف کند بر مرد حد واجب آید یا نه - حد واجب نیاید مسئله صفت لعان چیست - آنکه نخست مرد چهار بار بگوید که گواهی دهم بخدا که من از جمله رسته گویانم در آنچه میگویم که تو زنا کرده و بار پنجم بگوید که لعنت خدای بر آن مرد باد اگر از جمله دروغ گویانست در آنچه میگوید که تو زنا کرده و هر بار با شهادت بر زن میکند و میگوید پس زنان زنان بگوید که گواهی دهم بخدا که تو از جمله دروغ زنانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس پنجم بار نیز بگوید که خشم خدای بر آن زن باد که اگر تو از جمله رسته گویانی در آنچه مرا گفتی که زنا کرده ام پس چون مرد و زن لعان کردند قاضی فرقت میان ایشان مسئله فرقت لعان چیست - نزدیک ابو حنیفه و محمد و اطلاق بان و نزدیک ابو یوسف حرام است که نکاح نپیوندد مسئله اما اگر مردی زن را قذف کند که این فرزند از من نیست حکم این فرزند چیست - قاضی این فرزند نفی کند و با در پیوند مسئله اگر شوی باز گردد در جمیع کد گوید که زن دروغ گفته حدش زنند یا نه - حد زنند و اگر این زن یا زنی که نزدیک ابو حنیفه و محمد روا باشد نزدیک ابو یوسف روا نباشد مسئله همچنین اگر زنی زنا کند بر مردی این زن را حد زنند یا نه - حد زنند اگر بعد از حد همان مرد را شوی کند روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر مردی زنی بخیر و با قذف کند و یاد یوانه را لعان واجب آید یا نه - لعان واجب نیاید و اگر مردی زن خود را بگوید که بار تو از من نیست لعان واجب آید یا نه - لعان واجب نیاید مسئله اگر مردی زن خود را بگوید که زنا کردی و یا گوید که بار تو از زناست و یا از من نیست حکم این چیست - لعان کند مسئله قاضی حل نفی کند و با در پیوند یا نه - نفی نکند و با در پیوند مسئله اگر مردی نفی کند فرزند پس از زنایدن نفی او درست باشد یا نه - اگر در مدت نفی نفی میکند نفی او درست باشد و اگر بعد از مدت نفی نفی میکند درست نباشد مسئله مدت نفی تا کی است - نزدیک ابو حنیفه و محمد تا وقتیکه آلات ولادت بخیزد و تهنیت بکند بر ولادت و اگر پس از آن نفی کند درست نیاید و فرزند از او نفی نشود نزدیک ابو یوسف و محمد تا مدت نفاس نگذشت نفی او درست باشد و چون مدت نفاس بگذشت نفی نتواند کرد مسئله اگر پس از نفاس فرزند را نفی کند لعان واجب آید یا نه و میان زن و شوی فرقت افکنند یا نه - فرقت افکنند و نسب ثابت شود مسئله زنی دو بچه آورد بیک شکم پس شوی اولین را

نفی کرد و دوم را اقرار کرد نسب ثابت شود یا نه - نسب از پدر و ثابت شود و شوی را حد زنند مسئله
 اگر اولین را اقرار کرد و دوم را نفی کرد نسب از کدام ثابت شود - نسب از پدر و ثابت شود و لعان
 واجب آید میان هر دو کس یعنی زن و شوی مسئله اگر مردی زن را طلاق دهد یا فرقت افتد میان
 ایشان بی طلاق عدت این زن چند واجب آید - اگر این زن حره باشد و از ابل حیض باشد عدت
 سه حیض باشد و اگر از ابل حیض نباشد عدت اوست ماه باشد و اگر این زن حامله باشد عدت او
 تا آنوقت باشد که حل را بنهد مسئله اگر کنیزک مطلقه باشد عدت او چند باشد - نیز اگر این کنیزک از
 ابل حیض باشد عدت او دو حیض باشد و اگر از ابل حیض نباشد عدت او یک ماه و نیم باشد مسئله
 اگر زنی راشوی مرده باشد عدت و فوات او چند باشد اگر حره باشد چهار ماه و ده روز و اگر ائمه باشد
 دو ماه و پنج روز باشد مسئله اگر مطلقه و ارثه شود یعنی زنی راشوی او در حال مرض طلاق داد و در
 حال ببرد اکنون برین زن کدام عدت واجب آید - عدتی که دورتر باشد یعنی اگر چهار ماه و ده روز
 دورتر باشد همان چهار ماه و ده روز واجب آید و اگر مدت سه حیض دورتر باشد این دوم واجب
 مسئله اگر چنانستی که ائمه آزاوشد در عدت طلاق رجعی اکنون عدت او بعدت حرارت نقل شود
 یا نه - عدت او بعدت زنان حره نقل شود مسئله اما اگر در طلاق بان بود عدت او بعدت حرارت
 نقل نشود مسئله اگر زنی آنسه عدت بماه می داشت پس پیش از آنکه عدت او تمام شود خونری دید
 بر آن عدت خود بگذارد یا نه - عدت از سر گیرد و حیض آنچه از ماه دهم شده باطل شود مسئله اگر مردی
 زنی را نکاح فاسد بزنی کرد و دخول آورد یا بزنی بشبهت دخول کرد پس قاضی میان ایشان فرقت
 افکند عدت ایشان بچه باشد - عدت ایشان بحیض باشد یا قاضی میان ایشان فرقت افکند یا
 بپهر مسئله اگر مردی ام و ولد خود را آزاد کرد یا بر زعدت او بچه باشد - عدت او بسه حیض یا در
 عقی یا در وفات مولی مسئله اگر صغیری وفات یافت و او را زنی ماند باردار عدت او بچه باشد -
 عدت او بوضع حمل باشد مسئله اما اگر حمل او پس صبی ظاهر شده است عدت او بچه باشد - چهار ماه
 و ده روز مسئله اگر مردی زنی را طلاق داد در حال حیض آن حیض از عدت او محسوب باشد یا نه -
 محسوب نباشد مسئله اما اگر مردی بر معتد بشبهت دخول کرد عدت دیگر واجب آید یا نه -
 بخت دیگر واجب آید مسئله اولین در دو مین داخل شود یا نه چنانکه زنی را یک حیض از عدت او
 مرسته باشد پس مردی دخول کرد بشبهت - بسه حیض دیگر واجب آید بخی حیضی که گذشته است
 مخصوص از عدت اول و دو حیض دیگر از عدت اول و همان دوم و چهارم حیض مخصوص از عدت

دوم باشد مسئله و اگر دو حیض گذشته بود پس بدخوله شد نیز سه حیض واجب آید و حیض که گذشته است مخصوص از عدت اول بود و سیوم هم از عدت دوم باشد چهارم و پنجم از عدت دوم باشد مسئله اگر عدت اول تمام شده باشد و دوم تمام نشده باشد که مجامعت کرد عدت با دیگر واجب آید یا نه - از عدت دوم تمام کند و عدت دیگر بروی واجب آید مسئله اگر مردی زن خود را در سفر طلاق داد یا بمرد این زن عدت از کی گیرد - در طلاق پس از طلاق و در وفات پس از وفات مسئله و اگر این زن را هیچ معلوم نشد از طلاق و یا از وفات تا آنکه عدت این زن نگذشت پس از گذشتن عدت معلوم شد که شوی او را طلاق داده است و یا بمرده است اکنون عدت بروی واجب آید یا نه - اگر بخوابد در حال شوی دیگر بتواند کرد مسئله در نکاح فاسد عدت از کی بازگیرند از آنوقت باز که شوی او وطنی او ترک گیر مسئله بر معتده سوگ کی واجب شود - چون از شوی مبانه شود بطلاق بائن و سوگ واجب است که برآرد چون بالغه باشد و مسلمان باشد مسئله سوگ چه باشد - آنکه زن بوی خوش نکند و پیرایه نبندد و بروغن سر را چرب نکند و در چشم سرمه نکند مگر بجز رو رنگ حنائی و جامه رنگین نپوشد نه بمعصفر و نه بزعفران مسئله بر کافره و غیره و کنیزک سوگ واجب آید یا نه - سوگ واجب نیاید مگر که کنیز که چون در نکاح دیگری باشد آنگاه عدت سوگ واجب آید مسئله معتده را خطبه کردن روا باشد یا نه - روا نباشد تعرضی خطبه کردن روا باشد مسئله اگر معتده ایست بطلاق بائن یا بطلاق رجعی اگر در مدت عدت از خانه بیرون می آید روا باشد یا نه - روا نباشد و اما در عدت و وفات تمامی روز بیرون باشد و یا بعضی از شب اما شب بیرون بودن روا نباشد مگر در خانه خویش مسئله معتده عدت کجا دارد - در خانه پدر یا در خانه شوی آنجا دارد که در وقت طلاق در آن بوده باشد مسئله و اگر در خانه شوی او را حصه چندان نمیرسد که او ساکن تواند بود و وارثان بیرون میکنند از آن خانه نقل کنند یا نه - نقل کند و در خانه دیگر عدت دارد روا باشد مسئله اگر مردی مرزن خود را طلاق رجعی داد روا باشد که بسفرش بر دیا نه - نزدیک علمای ما روا نباشد تلامه رجعت نکند و نزدیک شافعی روا باشد مسئله اگر مردی زنی را طلاق بائن داد پس هم در عدت او را زنی کرد پس پیش از دخول طلاق داد بروی چه واجب آید - نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف نه هر کامل و عدت از سر گیرد و نزدیک محمد بنیمه مهر و عدت باقی و نزدیک زفر بنیمه مهر و عدت بیچ مسئله اگر مردی زنی را طلاق رجعی داد پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت طلاق پیش از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او

باشد و اگر کم از دو سال بچه آورد نسب ثابت شود و زن زن او نباشد مسئله اگر مرد
 طلاق بائن داد پس این زن بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت طلاق کم از دو سال
 بچه آورده است نسب ثابت شود و اگر دو سال تمام آورد یا زیاده نسب ثابت نشود مگر که شوی
 دعوی کند مسئله اما اگر زنی در مدت وفات بچه آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت
 وفات تا دو سال بچه آورد نسب ثابت شود مسئله اگر معتد اقرار میکند بگذشتن پدر پس
 بچه می آورد نسب ثابت شود یا نه - اگر از وقت اقرار کم از شش ماه بچه آورد نسب ثابت نشود و اگر
 شش ماه و یا بیشتر باشد نسب ثابت شود مسئله اگر معتد بچه آورد یا به گواهی و یا به مجرد گواهی دایه
 نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت شود و نزدیک امام ابو حنیفه رحم نسب ثابت نشود مگر
 سه چیز بوده باشد یا حمل ظاهر بوده باشد و یا شوی بجهل او اعتراف نموده یا دو مرد و یا یک مرد و دو
 گواهی دهند که این فرزند را این زن زاده است آنگاه نسب ثابت شود و نزدیک صاحبی بجهل
 قول دایه ثابت شود مسئله اگر مردی زنی را بزنی کرد پس این زن بچه آورد از وقت نکاح کم از
 شش ماه نسب ثابت شود یا نه - نسب ثابت نشود اما اگر در مدت شش ماه آورد نسب ثابت شود
 اگر شوی اعتراف کند مسئله اگر شوی ولادت را منکر شود نسب ثابت شود یا نه - اگر دایه گواهی
 دهد نسب ثابت شود مسئله مدت حمل چند است - بیشتر مدت حمل دو سال است و کمتر شش ماه و
 نزدیک شافعی مدت حمل چهار سال مسئله اگر زنی مرزنی خویش را بعد از عقد باردار یافت
 و بار او از زناست و یا نباشد بر آن زن دخول کردن یا نه - نزدیک ابو حنیفه و محمد رحم و انبیا
 و نزدیک ابو یوسف روا باشد و شکل دیگر این مسئله چنانست که اگر زنی مرزنی را که حمل دارد از زنا
 بزنی میکند روا باشد یا نه - جواب همانست که نکاح روا باشد و دخول و انباشد خلاف محبت که
 نزدیک محمد دخول هم روا نباشد کتاب النکاحات نفقه زن بر که واجب آید - بر شوی اگر چه این
 زن مسلمان باشد یا کتابیه مسئله نفقه که واجب آید - چون نفس خود بشوی تسلیم کند و در خانه
 شوی بود نفقه و جامه و خانه واجب شود بر شوی برای زن مسئله اگر زنی بے فرمان شو
 از خانه بیرون رود نفقه واجب آید یا نه - نفقه واجب نیاید تا در خانه شوی باز نیاید چون باز آید
 نفقه واجب آید مسئله اگر این زن صغیر باشد نفقه واجب آید یا نه - اگر این صغیر چنان باشد که
 خدمت تواند کرد و مرشوی را در بروی جماعت تواند کرد نفقه واجب آید و اگر خدمت نتواند کرد و
 دخول بروی ممکن نباشد نفقه واجب نیاید مسئله اما اگر زن کبیره است و مرد صغیر که بر زن

مجامعت نمیتواند کرد و زن نفس خود را بشوی تسلیم کرده است و در خانه شوی است نفقه واجب
 آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر مردی مرزنی را طلاق دهد نفقه و عدت و سکنی و خانه بر مرد واجب آید
 یا نه - واجب آید اگر چه این طلاق بائن باشد یا رجعی **مسئله** اگر سبب فرقت که از طرف زن باشد
 بحصیتی و یا بغیر آن چنانکه فالعیاذ بالله مرتده شود و یا مردی را قبله دهد بر وی شهوت و میان
 ایشان فرقت افتد نفقه عدت بر شوی واجب نیاید و هر زنی که شوی او وفات یافته باشد نفقه
 عدت بر زن واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اگر زنی را حبس کنند از برای واهی و یا
 غاصبی او را غصب کند و یا بچ رود بی محرمی نفقه واجب آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** اما اگر در خانه
 شوی بیمار شود نفقه واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اما اگر بیمار شود در غیر خانه شوی نفقه واجب
 آید یا نه - واجب نیاید **مسئله** نفقه خدمتکاران زن بر شوی واجب آید یا نه - نزدیک امام ابوحنیفه
 نفقه خدمتکاران زن واجب آید و نزدیک ابو یوسف از آن دو خدمتکار واجب آید و زیاده
 ازین واجب نیاید **مسئله** زن را روا باشد که از شوی خانه جدا گانه طلبد تا تنهاد را سخا نه باشد
 و در و بیچ از قرابتیان شوی نباشد یا نه - روا باشد که بطلبد مگر که این زن راضی باشد بمردن
 قرابتیان شوی با اختیار خود **مسئله** مردی را روا باشد که اقربای زن را منع کند بآمدن در خانه
 که زن او باشد یا نه - روا باشد اما از نظر و سخن کردن منع نتواند کرد هر وقت که خواهند بیایند و نظر
 بیندازند و سخنی که باشد بگویند و بروند **مسئله** اگر مردی نفقه نتواند داد چنانکه در ویش باشد
 میان ایشان فرقت افکنند یا نه - فرقت نیفکنند اما مرزن را گویند که وام کن و بخور تا آنگاه
 که شوی تو قادر شود بر نفقه دادن چون قادر شود وام بگزارد **مسئله** اگر مردی غائب است
 و مال و دیعت بدست مردی که حاضر است پس انیردا قرار میکنند برین زن که این زن مودع
 که مال بدست من و دیعت نهاده است اکنون قاضی قضا کند بنفقه برین مرد از مال شوی این زن
 که مودع این مرد است یا نه - حکم کند بنفقه برین مرد و از وی کفیل بستاند **مسئله** مال غائب نفقه
 مر چند کس را واجب است که بدین پنجکس واجب آید یکی زن را دوم فرزندان که صغیر باشند سوم
 مادر را چهارم پدر را پنجم ذوالارحام را یعنی برادران و خواهران **مسئله** اگر قاضی مرد در ویش
 حکم کرد با دای نفقه بر اندازد در ویشی او پس انیردا تو انگر شد بر وی کدام نفقه واجب آید نفقه
 تو انگر آن واجب آید **مسئله** و اگر مدتی برآمد که شوی مرزن را نفقه نداد نفقه گذشته از شوی
 بطلبد یا نه - نباید که بطلبد مگر که قاضی قضا کرده باشد بنفقه یا صلح کرده باشد بر عین **مسئله**

آید یا نه - واجب

اگر قاضی قصداً در بنفقه مرزن را پس بدتی برآید که شوهر هیچ نداد و وفات کرد اکنون در مال او واجب
آید یا نه - واجب نیاید و ساقط شود **مسئله** اگر نفقه یکساله پیش از آنکه سال بگذرد شوی بداد پس
بعضی از سال گذشت که شوی وفات یافت اکنون ورثه بر نفقه باقی بر زن رجوع کنند یا نه -
نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف نه نیاید که رجوع کنند و نزدیک محمد رسد که بنفقه باقی رجوع کنند و بستانند
مسئله اگر بنده حره را زنی کرد حکم نفقه چه شود و بر که واجب آید - بر بنده اما دین باشد بر که دین او که اگر
ندید و نتواند داد آید که او را بفروشد و نفقه بستاند از بهای او **مسئله** اگر زنی کنیز که را زنی کند آید
مرشوی را که بخانه خود برد یا نه - نباید که در خانه خود برد و هر وقتی که ظفر یابد بر آن کنیز که طای کند **مسئله**
مر مولای کنیز که رسد که از شوی کنیز که نفقه کنیز که بطلبید یا نه - اگر در خانه شوی را کند آید که بطلبید
و اگر در خدمت خود دارد و نیاید که بطلبید **مسئله** نفقه اولاد صغار یعنی فرزندان خرد بر پدر ایشان
واجب آید یا نه - واجب آید و هیچکس را در نفقه ایشان شرکت نباشد چنانکه در نفقه زن هیچکس
بشریک نتواند شد **مسئله** شیر دادن بچه صغیر بر مادر واجب آید یا بر پدر یعنی اگر میان زن و
شوی تفریقی افتاد و ایشان را بچه باشد شیر خوار و مادر امتناع آورد از شیر دادن - بر پدر واجب است
که از برای این بچه دایه گیرد و مزد و رتبه او را شیر میدهد تا آنوقت که از شیر مستغنی شود **مسئله** اما اگر از
خود را یا معتد خود را مزد و رتبه میگیرد تا شیر دهد و او باشد یا نه - روا نباشد تا مادام که در عدت او
باشد چون از عدت بیرون آید و او باشد که مزد و رتبه گیرد **مسئله** اما اگر مادر این فرزند رضامید
پس از گذشتن عدت بمقدار اجرتی که مراجبیه را میدهد بمادر او لیتیر که باجنبیه **مسئله** اما اگر مادر
چیزی بیشتر بطلبد که مراجبیه را میدهد رسد او را که از شوی بستاند یا نه - نرسد مگر که شوهر
رضای خود دهد **مسئله** نفقه صغیره بر پدر واجب آید یا نه - واجب آید اگر چه بخلاف دین باشد
باب الحضانة اگر میان زن و شوی فرقت افتد بچه کدام از ایشان اولیتیر باشد بمادر
یا بپدر - بمادر تا او تعهد فرزند بواجبی بکند **مسئله** اما اگر مادر نباشد کدام کس اولیتیر باشد
بجدۀ مادری پس بپدری و اگر جدۀ مادری و پدری نباشد آنکه مرخواهران را اولیتیر از عمات و خالات
اما اول بخوهر مادر پدری اولیتیر پس بخوهر مادری اولیتیر از پدری **مسئله** اگر جدۀ نباشد و خواهر باشد
نخست اولیتیر کدام باشد - نخست خواهر مادر پدری پس خواهر مادری - پس خواهر پدری
و اگر خالات و عمات باشد خالات اولیتیر باشد از عمات و همچنین نخست خاله مادر پدری پس خاله
مادری پس خاله پدری **مسئله** اما هر که از این زنان شوی دیگر کنند حق حضانت ساقط شود مگر جدۀ

که جدا و ایشویری قبول کند که حق حضانت باطل نشود و اگر از اقربای این بچه هیچ زنی نباشد
 همه مرد باشند اولیتر بدو که باشد - آنکه بعضی نزدیک باشد یعنی آنکه از قرابتیان پدر از همه نزدیکتر
 باشد او اولیتر باشد **مسئله** مادر و جده در حضانت تا کی اولیتر باشند - اگر این فرزند نرینه باشد
 تا آنقدر که تنها خورد و یا نباشد و یا جامه پوشد و اگر استخوانها نلگند و اگر مادینه باشد تا آنگاه که
 بحدی نرسد که شتهی شود **مسئله** اسه را وام و ولد را حق حضانت باشد یا نه - به بنیم که آزاد
 شده اند یا نه - اگر آزاد نشده اند نباشد و اگر آزاد شده اند ایشانرا
 نیز چون حر از دیگر حق حضانت باشد **مسئله** ذمیه را بر فرزند خود حق حضانت تا کی باشد تا آنگاه
 که این فرزند چنان شود که اینهارا نشناسد و فرق نتواند کرد و نترسد که کفر را دوست دارد آنگاه
 حق حضانت وی ساقط شود **مسئله** اگر مطلقه خواهد که فرزند را از شهر بیرون برد و او باشد که
 برد یا نه - روا نباشد مگر که جای برد که خانه او آنجا بوده باشد **مسئله** نفقه کسی که او از اقربا باشد
 و بخلاف دین باشد بر کسیکه راست دین است واجب آید یا نه چنانکه مادر و پدر و زن و فرزند و فرزند
 فرزند و جده و جده - واجب آید چون در ویش باشند و نفقه بخلاف دین بجز اینهارا نیاید **مسئله**
 اگر فرزند مادر نفقه مادر و پدر شریک کند روا باشد یا نه - روا نباشد **مسئله** نفقه مکرر واجب آید -
 مرد و هم محرم را که صغیر باشد و فقیر باشد و یا زنی بالغه چون در ویش باشد و یا بس زن و یا نابینا
 در ویش اینها را نفقه واجب آید **مسئله** نفقه ایشان بچه مقدار واجب آید - بمقدار میراث و
 حصه بر پدر و یک حصه بر مادر **مسئله** و اما اگر اینها بخلاف دین باشند نفقه واجب آید یا نه -
 واجب نیاید مگر کسانی که ایشان بالا ذکر کرده شده اند **مسئله** اگر کسی در ویش باشد بر وی نفقه
 دادن حکم کنند یا نه - نه **مسئله** اگر مردی غائبست و او را مالیت و دیعت بدست کسی که او
 حاضرست و مادر پدر آن غائب محتاج بد نفقه قاضی را روا باشد که آن مال و دیعت بر ایشان
 نفقه کند یا نه - روا باشد **مسئله** اما اگر آن مال عرض باشد یا قاضی را روا باشد که بفروشد - نزدیک
 ابو حنیفه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا نباشد که بفروشد **مسئله** و اگر عتق باشد
 یعنی زمینی باشد و یا خانه و یا باغی و آنچه مانند این باشد فروشد و نفقه ایشان حکم کند یا نه - اتفاق
 است که اینها را بفروشد و اگر بفروشد روا نباشد **مسئله** اگر قاضی قضا کند در حق مادر و پدر و فرزند و
 الارحام نفقه پس وقتی بر آید که برایشان بچه نرسید رسد ایشانرا که نفقه گذشته بطلبند یا نه -
 نه ساقط شود مگر آنکه قاضی فرموده باشد ایشانرا بوام کردن آنگاه چون ایشان وام کرده باشند

و بخور و درسد که بطلبه از انکس که نفقه ایشان بدو باشد مسئله اگر پسری غایبست و مرا این مسئله
غائب را مالی است بدست مادر و پدر وی و از آن مال نفقه کردن ضامن باشند یا نه - نباشند
مسئله اگر بدست اجنبی باشد پس از بدستند و نفقه کردن این اجنبی ضامن باشد یا نه - اگر
بے قضائی قاضی نفقه کرده باشند اجنبی ضامن باشد و اگر بقضای قاضی نفقه کرده باشند
او ضامن نباشد مسئله مر غلام و کنیز که بر مولی یعنی بر خواجه نفقه واجب آید یا نه - واجب است
مسئله اما اگر خواجه از دادن نفقه امتناع آرد جبر کنند بر دادن نفقه یا نه - اگر ایشان کسی را
باید که کسب کنند و بر خود نفقه کنند و اگر ندانند قاضی را رسد که مولی را جبر کند بر دادن نفقه یا
بغروختن تا ایشان را بفروشد یا نفقه ایشان بدو و الله اعلم کتاب العتاق ازادی از که
درست باشد - از آزاد و بالغ و عاقل درست بود چون غلام و کنیز که خود را بگوید که تو آزادی
یا گوید که تو آزاد کرده شدی و یا گوید که ترا آزاد کردم بدین لفظ آزاد شود اگر چه نیت آزادیش
باشد یا نباشد مسئله و اما اگر گوید که تو آزاد و یا روی تو آزاد و یا گردن تو آزاد و یا تن تو آزاد
و همچنین اگر کنیز که خود را بگوید که فرج تو آزاد شود یا نه - آزاد شود و در نیمه بنیت محتاج نکرد
مسئله اما اگر گوید که مرا بر تو ملکی نیست این بنده آزاد شود یا نه - آزاد شود اگر درین نیت
ازادی دارد و اگر نیت آزادی ندارد آزاد نشود و حکم تمامی کنایات اینست یعنی بر لفظیکه بگفت
گوید اگر نیت آزادیش باشد آزاد شود و گرنه نشود مسئله اما اگر گوید که مرا بر تو هیچ حجتی نیست
آزاد شود یا نه - آزاد شود اگر چه نیت آزادیش باشد مسئله اما اگر مردی غلام را گوید که این غلام پس
من است نسب ثابت شود یا نه - اگر رجوع نکند نسب ثابت شود و اگر گوید که ای پسروای بعد از
آزاد شود یا نه - آزاد نشود مسئله و اما اگر گوید که مولی منست بر مولی آزاد شود یا نه - آزاد شود مسئله
اگر مردی مریده خود را گوید که این پسرنست آزاد شود و نسب ثابت شود یا نه - این مسئله درست
و حجت و آن چنانست که بگوید آزاد شود و نسب ثابت شود باتفاق و وجه دیگر آنکه نسب ثابت
نشود و نه آزاد شود باتفاق و وجه سیوم خلافت امامه اول آنست که تواند بود که اینچنین فرزندی
از و تواند بود و این بنده نیز صغیر باشد و مجهول النسب باشد اینجا باتفاق آزاد شود و نسب ثابت
شود و اما وجه دوم آنست که بنده از و بزرگتر باشد و معلوم النسب باشد و صورت نه بندگی اینچنین
فرزندی از و تواند بود باتفاق آزاد نشود و نسب ثابت نشود و اما اینوجه که خلافت آنست که این
مجهول النسب باشد و صورت نه بندگی اینچنین کس از و نتواند زاده نزدیک ابو حنیفه را آزاد شود و

نزدیک ابویوسف و محمد رحم آزاد نشود اما باتفاق نسب ثابت نشود **مسئله** اگر مردی کنیزک
خود را گوید که تو همچون آزادی آزاد نشود و اگر گوید توییستی مگر آزاد اینجا آزاد شود یا نه - آزاد شود
مسئله و اگر مردی مالک شود بر ذره محرم وی آزاد شود یا نه - آنچه میان ایشان ولاد باشد
باتفاق آزاد شود و هر چه جز ولاد باشد چون برادر و عم نزدیک امام ابو حنیفه رحم آزاد نشود و نزدیک
ابویوسف و محمد آزاد شود **مسئله** اگر مردی بعضی از بنده آزاد کند چون ثلثی و یا ربعی و یا سدی
کل آزاد شود یا نه - نزدیک امام ابو حنیفه رحم آزاد نشود همان بعضی آزاد شود و نزدیک ابویوسف
و محمد کل آزاد شود یعنی نزدیک ابو حنیفه رحم به آنچه آزاد کرده باشد همان آزاد شود و نزدیک صاحبیه
کل آزاد شود **مسئله** اگر بنده باشد میان دو شریک پس یک شریک حصه خود را آزاد کند حکم شریک دیگر
چه باشد - بنگریم اگر این آزاد کننده توانگر باشد نزدیک ابو حنیفه رحم این شریک حصه خیار باشد
یا آزاد کند یا بنده را کار فرماید و یا شریک دیگر را تاوان دار کند و اگر در ویش باشد او را دو خیار باشد
یا کارش فرماید یا آزاد کند و نزدیک ابویوسف و محمد دو خیار باشد اگر توانگر باشد شریک را تاوان
کند و اگر در ویش باشد سعایتش فرماید و بنده را کار نتواند فرمود **مسئله** اگر دو تن بنده را بخرند
یکی را ازین شریکان این بنده پس بیرون آمد حکم این بنده چه شود - بنده آزاد شود و شریک
دیگر ضامن نتواند کرد مگر این شریک که پس او پیدا آمده است اما سعایتش فرمایند بمقدار نیمه قیمت
مسئله و اما اگر دو کس را بنده بمیراث رسید پس بر یک پس پیدا آید حکم این چیست - نیز همان که
در مسئله اول گفته شده است و صورت این مسئله چنانست که زنی مرد و بنده را بخرید که ایشان
بیکدیگر را پس و پدر باشند پس این پدر را آزاد کرد و بشوهری قبول کرد و این زن را پیش ازین
فرزندى بوده باشد پس از وفات یافت همان یک بنده مانند پس شوی اوست و این پس
میان دو وراثت باشد یک پس زن و یک شوی زن اکنون حصه پدر آزاد شود و بجمعه وراثت
دیگر که پس این میت بوده است این بنده را سعایت فرماید و مگر این پس زن را نرسد که پدر او را
تاوان دار کند **مسئله** اما اگر این بنده ایست میان دو شریک پس این شریکان بیکدیگر میگویند که
تو مرا این بنده را آزاد کرده و دیگری میگوید که تو آزاد کرده حکم این چه باشد - بنده آزاد شود **مسئله**
اما چون بنده آزاد شود سعایت کند در مقدار قیمت خویش یا نه - بنگریم که این هر دو شریک توانگر
یا در ویش اگر هر دو توانگر باشند هیچکس را نرسد که او را سعایت فرماید یعنی هیچکس را نرسد که او را
کار فرماید و اگر هر دو در ویش باشند هر دو را کار کند اما اگر یکی در ویش و دیگری توانگر تر بود توانگر

سعایت کند و مرد و ریش را سعایت نکند و این قول امام ابو یوسف و محمد است و نزدیک امام ابو حنیفه
 هر دو را سعایت کند خواه مرد و ریش باشد خواه هر دو و تو انگر خواه یکی در ویش و دیگری تو انگر مسئله
 اگر مردی بنده را آزاد کند از برای خدا یا از برای دیو و بت نیت کند بنده آزاد شود یا نه - بنده آزاد شود
 و این نیت دیو و بت لغو باشد مسئله آزادی از زکرة و سکران ثابت شود یا نه یعنی اگر مردی را بستم
 گویند که این بنده را آزاد کن پس او بنا خوشی بنده را آزاد کند و یا مستی در حالت مستی بنده را آزاد کند
 کند آزاد شود یا نه - نزدیک علمائی ما آزاد شود و نزدیک امام شافعی آزاد نشود مسئله اگر مردی را
 اضافت کند آزادی را بملک مثلاً گوید مر بنده بیگانه را که اگر ترا ملک بشوم تو آزاد و یا مانند این چون
 آن شرط در وجود آید آزاد شود یا نه - آزاد شود همچنانکه در طلاق شرط درست باشد در عتاق نیز
 درست باشد مسئله اگر بنده از دار حرب روی اسلام آورد و با سلام در آید آزاد شود یا نه - آزاد
 شود مسئله اگر کنیزک باردار را آزاد کنند حمل او بهم آزاد شود یا نه - آزاد شود اما اگر حمل را آزاد کنند
 و مادر را نه اینجی کنیزک آزاد نشود مسئله اگر مردی بنده را آزاد کند بی نیت و بنده نیز آن مال را قبول
 کند آزاد شود یا نه - هر گاه که قبول کرد بنده آزاد شود و مال بر وی واجب آید که بدد مسئله
 اگر مردی بنده خود را بگوید که چون هزار درم بگزاری تو آزاد و این چنین لفظی درست باشد یا نه -
 درست باشد و این بنده ماذون شود هر وقت که مال حاضر کند قاضی مولای او را جبر کند تا مال قبول
 کند و بنده را آزاد کند مسئله حکم ام ولد چیست یعنی ام ولد مرا گویند و کی آزاد شود - ام ولد
 کسی را گویند که او کنیزک باشد و از خواجه خود فرزند آرد و خواجه مقر باشد بدان فرزند این چنین
 کنیزک ام ولد گویند بیع او را نباشد و اگر از شوی دیگر خیز مولی باشد فرزند آرد آن فرزند بنده
 باشد مسئله اما اگر حره از بنده فرزند آرد آن فرزند آزاد باشد کتاب التدریس مدبر را گویند
 مدبر بنده را گویند که مولای او او را گفته باشد که هر گاه بمیرم تو آزاد و یا گفته باشد تو آزاد باش
 از من و یا گوید تو مدبری و یا گوید ترا مدبر کردم این چنین بنده را مدبر گویند فروختن او را نباشد
 و خشنیدن کسی نیز را نباشد اما مولی را او را باشد که او را خدمت فرماید و یا با جارتش دیدد
 اگر این مدبره کنیزک باشد و طی او را مولی را حلال باشد و بزن دادن او را نباشد شخصی دیگر و هر وقت
 که مولی بمیرد او آزاد شود از ثلث مثل مولی اگر از ثلث بیرون آید صورت انبساط آنست که مرد
 بنده خود را مدبر کرده باشد پس بمیرد و مال گذارد و هزار درم و قیمت این مدبر هزار درم باشد اکنون
 قیمت این بنده از جمله سه هزار درم که ترک است ثلث باشد زیرا که دو هزار درم نقد است و هزار درم

چون چنین باشد آزاد شود و اگر ترک آن شخص همین بنده ماند فقط اینجا براندازه و ثلث قیمت خود
 سبایت کند یعنی یک حصه از و آزاد شود و دو حصه را کار فرماید و وارثان را اما اگر بر مولی و ام باشد
 و غرام و ام بطلبند اینجا جلد قیمت را کار کنند مسئله اگر دبره فرزند آرد از شوی که هر مولی است
 حکم آن فرزند چه باشد همچون حکم مادر یعنی او هم مدبر باشد بعد از موت مولی آزاد شود و همین
 طریق که باز را گفته شد مسئله اما اگر مردی بنده را تدبیر مقید کند حکم او چه باشد مدبر مطلق باشد
 و تدبیر مقید چنان باشد که مردی مر بنده را گوید که اگر آن مرد در فلان بیماری بمیرد تو آزاد و یا گوید
 اگر من درین سفر بمیرم تو آزاد و این بنده را مدبر مقید گویند مسئله بیع مدبر مقید روا باشد یا نه
 روا باشد اما پیش از آن که شرط در وجود آید و اگر آن شرط در وجود آید روا نباشد و آزاد شود و چنانچه
 مدبر مطلق آزاد شود که کتاب الاستیلا و کنیزک ام ولد کی شود چون از مولی فرزند آرد اما چون ام ولد
 شود بیع او روا نباشد و ملک کردن بجای نیز روا نباشد اما اگر مولی را و طی او خدمت فرمودن او
 و اجارت دادن او و مزویج کردن او روا باشد اما نسب فرزند ام ولد ثابت نشود مگر با عتراف مولی
 هر گاه که یکبار عتراف کند نسب ثابت نشود و اگر نفی کند در حال ولادت نفی او درست باشد مسئله
 و اگر مردی مرام ولد خود را بر مردی بزننی داد پس این ام ولد از و فرزند آرد و حکم فرزند چه باشد حکم او
 همچون حکم مادر باشد یعنی بعد از موت مولی او نیز آزاد شود و هر فرزندی که ام ولد از شوی بسیار د
 حکم او همین باشد که بعد از موت مولی آزاد شود و برایشان کار کردن بمقدار قیمت خود واجب نیاید
 چنانکه مدبر را واجب می آید مسئله اگر مردی کنیزک یک بزننی کرد پس از وی فرزندی آورد
 پس آن کنیزک را بخرید ام ولد وی شود یا نه شود بجز خریدن مسئله اگر مردی بر کنیزک پس خود
 جماعت کرد و از وی فرزند آورد و دعوی میکند که این فرزند از آن نیست حکم این چه باشد
 نسب ثابت شد و کنیزک ام ولد او شد و قیمت کنیزک بروی واجب آید اما قیمت فرزند بر او واجب
 نیاید و عقر نیز واجب نیاید و عقر سوای کابین را گویند مسئله اگر چه بر کنیزک پس بر کنیزک
 نواسه جماعت کند حکم آن چه باشد یعنی همچون حکم پدر باشد یا نه نباشد بوجهی اگر پدر زنده
 باشد از جبر ثابت نشود و ادا اگر پدر مرده باشد حکم او همچون حکم پدر باشد یعنی نسب ثابت شود
 چون دعوی کند قیمت آن کنیزک بر جبر واجب آید همچنانکه در فصل پدر مسئله اگر کنیزکی باشد
 میان دو شریک پس آن کنیزک فرزندی آرد و یکی ازین شریکان دعوی کند که این فرزند از من است
 نسب ثابت شود یا نه نسب از وی ثابت شود و نیمی قیمت و نیمی عقد شریک دیگر را واجب آید

و قیمت فرزند واجب نیاید مسئله اگر هر دو شریک بر یکدیگر دعوی میکنند که گوید که فرزند من است
و دیگری گوید که فرزند من است حکم این چه باشد و نسب از هر دو ثابت شود یا نه - ثابت شود که نیز
ام ولد هر دو گردد و بر هر یک نصف عقر واجب آید و قصاصی شود و این فرزند از هر دو پدر میراث
یکسپسیر کامل و همچنین اگر این فرزند میرد این بر پدر و از میراث کامل بجزند مسئله اگر مرد
بر کنیز مکاتب خود مجامعت کرد و از وی فرزند آورد و دعوی کند که این فرزند من است
نسب ثابت شود یا نه - اگر مکاتب تصدیق کند درست باشد و نسب ثابت شود
و بروی عقر واجب آید و قیمت فرزند واجب آید اما کنیز که ام ولد وی نشود و اما اگر اصلاً
تکذیب میکند نسب ثابت نشود کتابی اگر مولی مریده خود را چنانکه غلامی و یا کنیز که
مکاتب میکند بر مالی کتابت درست باشد یا نه - اگر مریده قبول کند درست باشد و اگر رد
کند درست نباشد مسئله اگر مولی مال در حال شرط میکند یعنی میگوید که اینقدر مال در حال او
کن و یا منجم میکند چنانکه میگوید که هر مبی یا هر سالی چندین مال کتابت چنانچه مال تمام شود
مال کتابت بگذارد و یا خود مؤجل میکند و میگوید که این مال کتابت در سیدت بدی
این روا باشد یا نه - اینهمه روا باشد که بجز مسئله اگر مردی مریده صغیر را مکاتب میکند
بر مالی روا باشد و این کتابت درست باشد یا نه - اگر این صغیر عاقل باشد که بیع و شرا و بدهد
درست باشد مسئله اما هر وقت که کتابت درست آید این مکاتب از ملک مولی بیرون رود
یا نه - نرود مسئله اما چون از ملک وی بیرون نرود از دست بیرون رود یعنی هر مکاتب
روا باشد که خرید و فروخت کند اما زن بزنی کردن روا نباشد مگر با جازت مولی مسئله و اگر
مکاتب هر کسی را بخشش کند و یا صدقه دهد روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که چیزی اندک باشد
آنگاه روا باشد مسئله و اگر مکاتب هر کسی را میانجی میشود روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله
اگر مکاتب در حال کتابت کنیز که بخرد و از آن کنیز که فرزند آورد حکم این چه باشد و آن کنیز
در کتابت در آید یا نه - حکم فرزند همچون حکم پدر باشد و کسب فرزند پدر را باشد مسئله اگر
مردی هر کنیز خود را بخلام خود بزنند داد پس هر دو را مکاتب کرد پس ایشان فرزند آوردند
این فرزند در کتابت هر دو در آید یا نه - در آید و کسب وی نیز مرایشان را باشد مسئله اگر مولی
بر کنیز که مکاتب کرده است برود و وطنی کرد و عقر لازم آید یا نه - لازم آید و همچنین اگر مولی بر مکاتب
یا بر مکاتب خود جنابت کند ضلوه جناس است بر و واجب آید مسئله و اگر مولی مال ایشان تلف کند

تاوان بروی واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر مکاتبی مرسله خود را و یا میرده خود را بخرد و در
 کتابت وی در آید یا نه - در آید و فروختن ایشان روا نباشد مسئله اگر مکاتبی ام ولد خود را
 بخرد فرزند او در کتابت او در آید یا نه - در آید و او نیز در آید و بیع هر دو روا نباشد مسئله اما اگر
 ذورحم محرم را محرم خود بخرد که میان ایشان ولاد نبوده باشد در کتابت او در آید یا نه - نزدیک
 امام عظمه در کتابت او در نیاید و نزدیک ابو یوسف و محمد در کتابت او در آید مسئله اگر
 مکاتبی عاجز آید در نجبی ولی عجز او طلبد مر قاضی را روا باشد که مکاتب را عجز کند یا نه - اگر این
 مکاتب را وامی باشد بر کس و یا مالی مقدم دارد تعجیل نکند عجز کردن او تا آن زمان که آتصال قبض
 کند در مدت سه روز و یا کم ازین اگر حاصل نتواند کرد حکم کند بعجز او نزدیک ابو یوسف عجز
 نتواند کرد تا آنگاه که یک نجم نگذرد مسئله اگر مکاتبی عاجز آید در دادن مال کتابت ببندد که بازگردد
 یا نه - بازگردد و آنچه در دست او باشد از مال کسب آن همه موقوفی را باشد مسئله اگر مکاتبی بمیرد و در
 حال کتابت و موقوفه مالی باشد موقوفی را رسد که کتابت را فسخ کند یا نه - فسخ نشود و از کسبی مال
 کتابت او بگزارد و حکم کنند بازادی وی در آخرین جز او از اجزای حیات او مسئله اگر
 مالی از وی نماند از فرزندی مانده بود این فرزند بازگردد یا نه - بازگردد و مر او را بگویند که مال بگزار
 بر بنجوم پدر خود و این در حق فرزندی باشد و برادر حال زاده باشد مسئله اما اگر فرزندی گذشته
 است که او را در حال کتابت بخرد یا نه باشد حکم این چه باشد - ویرا گویند که مال کتابت بگزارد و حال
 اگر بگزارد آزاد شود و اگر نه ببندگی بازگردد مسئله اگر مسلمانی بنده خود را مکاتب کند بر خمر یا خوک
 یا بر قیمت نفس این کتابت روا باشد یا نه - کتابت فاسد گردد مسئله اما اگر این مکاتب خمر یا خوک
 را بگزارد آزاد شود یا نه - آزاد شود اما بروی واجب آید که بمقدار قیمت نفس خود و میرا سعایت کند
 قیمت که از مسکه کم نشود یعنی که از قیمت خمر و خوک کم نشود و اگر زیادت باشد زیادت کند مسئله
 اگر بنده را مکاتب کند بر جانوری محصور این کتابت روا باشد یا نه - روا باشد و جانور
 میان واجب آید بر مکاتب مسئله اگر مردی دو بنده را مکاتب کرد بر کتابت بگزارد و مر بر آنچه
 بر یک از ایشان میانجی دیگر باشد این کتابت روا باشد یا نه - روا باشد و هر دو برابر
 باشند و اگر هر دو بگزارند آزاد شوند و اگر عاجز شوند ببندگی باز آید اما اگر یکی از ایشان تمامه
 مال را بگزارد و مر او آزاد شوند و این شریک که بگزارده است نیمه آنچه بگزارده است بر شریک دیگر
 بازگردد مسئله اگر مولی بنده مکاتب آزاد کند آزاد شود یا نه - آزاد شود و مال کتابت از

گردن او ساقط شود مسئله اگر مولی مکاتب ببرد کتابت فسخ شود یا نه - نشود و مال کتابت را
 بوارشان مولی بازگزارد و بچنانکه بر مولی میگذارد و بنجوم خود بر وارشان بگذارد مسئله اگر کسی از
 وارشان او او را آزاد کند آزادی او نافذ شود یا نه - نافذ نشود مگر جمله آزاد کنند آنگاه آزاد شود و مال
 از گردن وی بیفتد مسئله اگر مولی ام ولد خود را مکاتب کند درست باشد یا نه - درست باشد
 مسئله اگر مولی ببرد مال کتابت از گردن وی بیفتد یا نه - برافتد اما اگر مکاتبه از مولی فرزند
 دارد او بخیار باشد خواهد خود را بر مکاتبه بگذارد خواه خود را عاجز کند و ام ولد شود مسئله
 اما اگر پدر را مکاتب کند درست باشد یا نه - درست باشد مسئله اگر مولی ببرد مال غنای خیریه
 مکاتبه این را چه حکم باشد - او بخیار باشد خواهد نکشی قیمت را سعایت کند خواهد جمیع مال کتابت
 بگذارد مسئله اما اگر مکاتبه را پدر کند و او باشد یا نه - روا باشد و او بخیار باشد خواهد کتابت اختیار
 کند خواهد خود را عاجز کند و مدبره شود مسئله اگر آن مکاتبه بگذشت پس مولی ببرد مال دیگر یا نه
 حکم چه باشد - خواهد جمیع قیمت را سعایت کند خواهد نکشی مال کتابت را سعایت کند مسئله اگر
 مکاتبی بنده خود را آزاد کند و او باشد یا نه - روا نباشد مسئله اگر کالایی بخشد کسی را بعوض یا
 بغير عوض روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اما اگر مکاتبی بنده خود را مکاتب کند روا باشد
 یا نه - روا باشد اما سخت مکاتب بگذارد و پس مکاتب مکاتب و لا مکاتب را باشد نه مولی
 مکاتب او اگر اول مکاتب بگذارد و لا مولی مکاتب او پس را باشد کتاب الولاء اگر مرد
 بنده را آزاد کند و یا زنی بنده را آزاد کند و لا آن بنده مرکر باشد - مرکر باشد - مرکر باشد و لا بنده را خواهد
 خواه مرد مسئله اگر مردی بنده را آزاد کند و شرط کند که این بنده سائبه باشد و سائبه آن
 که مرد بنده آزاد کند که من ترا آزاد کردم بران شرط که ولای تو مرا نباشد این شرط درست باشد
 یا نه - درست نباشد و لا مرکر آزاد کننده را باشد مسئله اگر مکاتبی مال بگذارد آزاد شود یا نه -
 آزاد شود اگر چه این مال را پس از مرگ مولی میگذارد بدست مسئله مردن مولی چند کس را آزاد شود
 هر چند که بر آن باشد که امهات اولاد او باشند همه آزاد شوند و ولای ایشان بر مولی را باشد
 یعنی چون مولی مرده باشد وارشان مولی را باشد مسئله اگر بنده مرکنیک مردی را بزرگی کرد
 پس مولی کنیزک را آزاد کرد و این کنیزک باردار بود اکنون و لا بار مرکر باشد مسئله و لا باطل
 مولی مادر را باشد ولی از و نقل نشود اگر پس از عقد یکم از شاه بچه آرند مسئله و اگر شش ماه باشد
 و لا مولی مادر را باشد یا نه - باشد اما چون بندگان شوی آن کنیزک است آزاد شود و لا نقل

شود بمولی پدر مسئله اگر معتق عجمی زنی را برنی کند که این زن آزاد کرده باشد از عرب پس
 ایشانرا فرزندی آید ولای فرزند کرا باشد - نزد مکالم ابو حنیفه و محمد مر مولای مادر را باشد از
 برای شرف عرف و نزدیک ابو یوسف مر مولا پدر را باشد مسئله ولای آزاد مر کرا باشد
 مر عصبه را که از نسب باشد و اگر عصبه نسبی نباشد آنگاه مر معتق را باشد یعنی مر آزاد کننده را
 مسئله اگر سخت مولی بمیرد پس معتق میراث معتق مر کرا باشد - مر سپر آمو لے را مسئله
 مر دختر مولی را از ولا چیزه باشد یا نه - نباشد زیرا چه اصلا ولا مر زنان نیست مگر آنکه ایشان
 بنده را آزاد کنند یا آزاد کرده ایشان بنده را آزاد کند و یا مر بنده را مکاتب کند و یا مکاتب
 ایشان مر بنده را مکاتب کند آنگاه درین صورت ولا اینها مر آنرا را باشد مسئله اگر موقوفات
 باید و از دی سپری ماند و بسپر میراث این مکاتب مر کرا باشد - مر سپر را نه مر سپر سپر را مسئله
 اگر مردی اسلام آورد از دست مردی و ولا بر وی بست بر آنچه اگر این اسلام آورده جنایت کند
 تا وان جنایت وی اود بد و اگر بمیرد میراث وی اود بد و یا اسلام بر یکی آورد و ولا بر دیگری
 بست درست باشد یا نه - هر دو وجه درست باشد و ولای او مر مولی را باشد مسئله ولا
 نقل کردن روا باشد یا نه - بنگریم اگر دلی را تا وان جنایت وی داده است روا باشد و اگر
 نداده است روا نباشد که از وی نقل کند و بر دیگری ولا بند مسئله اگر مردی بنده را آزاد
 کرد پس این بنده عقد ولی بردگیری می بندد روا باشد یا نه - روا نباشد و ولا او مر آزاد
 کننده را باشد و الله اعلم کتاب الجنایات قتل بر چند وجه است - بر پنج وجه یک عهده دوم شبهه سیوم
 خطا چهارم قائم مقام خطا پنجم قتل بسبب اما عداقت که یک مر یک را کشد عهده اسلام و آنچه
 ماند بسلاح چنانکه بزدن او اندام بریده شود چنانکه به نیزه و تیر و یا با تیش اندازد و یا بسنگ نیزه
 مسئله در عهده چه واجب آید - آن کشنده بزه مند باشد و کفارت واجب نیاید مسئله
 اما از قتل عهده پنجم نوعی قصاص ساقط شود یا نه - نشود مگر که اولیای مقتول عفو کنند آنگاه قصاص
 ساقط شود مسئله شبهه عهده که امت نزدیک ابو حنیفه مر آنست که مردی مر شخصی را بعد بزند
 بچیز که آنچه نه سلاح باشد و نه قائم مقام سلاح باشد چنانکه چوبی باشد بزرگ یا سنگی باشد
 اینچنین چیز شبهه عهده باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد این از جمله عهده باشد و شبهه عهده آن باشد
 که بچیز زند که غالب مردم آن باشد که از زدن آنچه مردم نمیرد چون طباخچه و یا مشتی و یا کله
 بزند و از زدن این بمیرد این شبهه عهده گویند مسئله در شبهه عهده چه واجب آید - باتفاق همه

علمادیت مغلظه واجب آید و بر عاقله او و بر کشته او کفارت و بزه مند واجب آید و قصاص
 واجب نیاید **مسئله** قتل خطا بر چند وجهست - بر دو وجه یکی خطا بقصد ست دوم خطا بفعل
 اما خطا بقصد آنست که مردی تیر بر شخصی اندازد و گمان او این باشد که او شکار است پس
 چون بر و رسد پیدا شود که آدمی بود و خطا بفعل آنست که مردی بر نشانه تیر اندازد و آن کسی
 برسد این را قتل خطا گویند **مسئله** در قتل خطا چه واجب آید - دیت بر عاقله کشته و حبس
 و کفارت بر کشته اما بزه مند نباشد **مسئله** قائم مقام خطا کدام است - آنکه مردی خفته باشد
 در خواب باشد که بغتد بر مردی و بر آنکس که بغتد او بمیرد او قائم مقام خطا باشد و درین میان واجب
 آید که در قتل خطا واجب آید **مسئله** قتل شبه کدام است - آنکه مردی چاهی بزین غیری بکاود
 و شخصه در و بغتد و بمیرد این را قتل بسبب گویند و یا آنکه سنگی در زمین غیری بنهد و شخصه
 از آن بلخشد و بمیرد **مسئله** در قتل بسبب چه واجب آید - دیت بر عاقله کاینده چاه و بجز این
 هیچ چیز دیگر واجب نیاید نه شتم و نه قصاص **مسئله** قصاص بکشتن که واجب آید - بکشتن بر محفوظ
 و محبوس یعنی بکشتن هر که او در نگاهداشت سلطان باشد اگر کسی مراد را بکشد کشته اینچنین کسی
 نیز بکشد چون بعد کشته باشد **مسئله** بکشتن کسی که محفوظ دم نباشد یعنی که مباح دم باشد
 چنانکه مسلمانی را عیاذ بالله مرتد شود و یا کافری که حربی باشد قصاص واجب آید یا نه - و حبس
 و بر کسی که قصاص واجب شده باشد بکشتن کسی او را نیز همین حکمست **مسئله** اگر آزاده
 بنده را بکشد و یا بنده آزادی را بکشد آزاد را بجهت بنده و بنده را بجهت آزاد کشته یا نه - کشته
 و همچنین آزاد را آزاد کشد و آزاد را بنده و بنده را بنده و مسلمان را بنده و ذمی را مسلمان **مسئله**
 اگر مسلمانی را بکشد از برای ستامنی روا باشد یا نه - از جهت مستامن مسلمان یا نشاید کشت
 و هر که بکشد او را از جهت این مسلمان باز کشته **مسئله** مرد را از برای زن و کبیر را از جهت صغیر
 کشته یا نه - کشته و همچنین صحیح را از برای بیمار بکشد چون بعد کشته باشند اگر مردی را بر خود
 یا بنده خود را یا پدر خود را یا مکاتب خود را و یا بنده فرزند خود را بکشد درینهمه مرگشته و قصاص
 کنند یا نه - قصاص برافتد و واجب نیاید **مسئله** اگر مردی قصاص را بر پدر و وارث شد قصاص
 برافتد یا نه - برافتد **مسئله** قصاص با بچه ستیفاکند یعنی بچه کشته بشیر ستیفاکند **مسئله**
 اگر مردی مکاتب یکی را بکشد و این مکاتب بچم وارث ندارد از طرف عصبه مگر مولی رسد بر مولی
 که از کشته قصاص مکاتب بطلبد یا نه - رسد که بطلبد اگر این مکاتب دار ثانی باشد از طرف عصبه

اما هیچ مولی نباشد درین قصاص برافتد یا نه - براق و دیت واجب آید ویرا چون ورثه نباشد
 بجز مولی مرسولی را ولایت قصاص نباشد مگر که ولایت مال کتابت پس ازین وجه دیت واجب
 مسئله اما اگر این مکاتب بهم مال ماند و هم وارثان بمانند بجز مولی قصاص واجب آید یا نه -
 نیاید اگر چه مولی و وارثان جمع شوند و قصاص طلبند زیرا که مولی را حق در مال است و وارث
 حق در قصاص مسئله اگر مردی بنده مرهون یکی را بکشد قصاص بروی واجب آید یا نه - قصاص
 واجب نیاید تا رهن و مرتهن یعنی گروکننده و گروستانده یکجا جمع نشوند بطلب قصاص مسئله
 اگر مردی مردی را جراحت کرد و بعد ازین روز گذشتن روزها هم از آن جراحت مرده باشد قصاص واجب آید
 اما اگر بعد از روز پنج روز شد و همان زخم سرایش کرد نیز قصاص واجب آید اما اگر به باشد و بعد از آن
 بمیرد واجب نیاید مسئله اگر مردی دست مردی را از بند دست برید چه واجب آید - دست او را نیز
 برزند و همچنین اگر پای یکی برند و یا نرمه بینی برند و یا گوش یکی را برند نیز همان حکم باشد مرزنده
 را نیز آنچه بریده باشد نه مسئله اما اگر مردی بر چشم یکی زخمی زد پس آن چشم او از آن بیرون آمد چه
 واجب آید - دیت واجب آید و اما اگر چشم قائم باشد و بینایی چشم او بشده باشد اینجا قصاص
 واجب آید چشم او را بکشد مسئله قصاص چشم چگونه کنند - بر جله روس جایت کننده پنبه را تر
 کنند و بنهند و جای چشم او را خالی دارند و آئینه را گرم کنند چنانکه همچون آتش شود و برابر چشم او
 بدارند تا روشنائی چشم او بشود مسئله اگر کسی دندان کسی را بکشد قصاص واجب آید که
 دندان او را نیز بشکند یا نه - واجب آید که در هر شجی که مماثلت صورت بند یعنی در شکستگی که
 صورت بند و همچنین شکستگی که توان کرد قصاص واجب آید و در هر صورتیکه مماثلت صورت نبند
 و طلع قصاص واجب نیاید مسئله در شکستن استخوان قصاص واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر
 بشکستن دندان مسئله در دون نفس یعنی همچون نفس قصاص باشد یا نه - نباشد و دیت واجب
 آید مسئله اما اگر میان زن و مرد میان آزاد و بنده در دون نفس قصاص باشد یا نه - نباشد
 و دیت باشد مسئله اما در میان مسلمان و کافر در اطراف چنانکه دست و پا و چشم و یا گوش قصاص
 باشد یا نه - قصاص باشد زیرا که دیت هر دو کس هم مسلمان و هم کافر برابرست مسئله اگر مردی دست
 مردی را از نیمه باز و برید و یا جراحتی کرد و آن جراحت در درون شکم رسید پس از آن به شد قصاص
 واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی دست مردی را برید و دست این برنده شکسته
 و یا انگشتی کم است اکنون از برای درست ثل و یا دستی که در آن انگشتی کم است برنده یا نه - این

مقطوع بخار باشد خواهد بمقتابل دست صحیح خود دست شل برد و خوابد یک دست کامل بتانده مسئله
اگر مردی سر مردی را بشکست و این شکستگی میان هر دو قترین او پیوست و میان قترین سر شکسته
در نیکی و حکم این چه باشد مشهور یعنی سر شکسته بخار باشد خواهد مقدار شکستگی خویش سر او را
نیز بشکند خواهد ارش کامل بتانده مسئله قصاص در بریدن زبان و در بریدن ذکر واجب آید یا نه -
واجب نیاید مگر که از بند ذکر بریده باشد مسئله اگر قاتل یعنی کشته صلح کند به اولیای این مقتول
یعنی کشته قصاص برافتد یا نه - برافتد و مال واجب آید اگر چه این مال اندک باشد یا بسیار مسئله
اما اگر صلح کنند از دیگران ساقط شود یا نه - ساقط شود و دیت واجب آید و قصاص واجب نیاید
مسئله اگر جماعتی یک کس را بعد بکشند اینها همه را بکشند یا نه - همه را بکشند مسئله و اگر یک تن مر
جماعتی را بکشد بعد چه واجب آید - قصاص واجب آید که همان یک تن را بآن کشند و بجز این
چیزی دیگر واجب نیاید که کشتن اوصی بر همه ساقط شود مسئله اگر یکی از جمله اولیای این مقتول از
یعنی این کشتگان حاضر شود از برای کشته او این قاتل را بکشد حق دیگران ساقط شود یا نه -
ساقط شود و بر این کشته پیچ واجب نیاید مسئله اگر دو مرد دست یکر در بریدن قصاص بر ایشان
واجب آید یا نه - نیاید زیرا که هر دو جنایت کرده اند و اگر دست یکی را برید بروی حرج باشد زیرا که
او نیمه جنایت پیش کرده است پس ازین سبب قصاص واجب نیاید بر هر دو کس نیمه دیت
واجب آید مسئله اما اگر یک کس دست دو کس را برید چه واجب آید - رسد هر دو تن را که دست
او را برند و نیمه دیت از او بستانند و این میان هر دو کس مناصفه باشد مسئله اما اگر یک کس از
هر دو کس حاضر آمد و دست او را برید دیگر را آید که نصف دیت از او بستانند یا نه - آید که بستانند مسئله
اگر بنده اقرار کند بقتل عمد بر و قصاص واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر مردی مردی را تیری
بزد و این تیر ازین مرد گذارده شد و دیگری رسید پس هر دو کس مردند حکم این چه باشد - از برای
کشته اولین را قصاص واجب آید و از برای دومی را دیت بر عاقله او واجب آید کتاب الدیات
اگر مردی مردی را بشه عمد بکشد یعنی بعد شتی بزد و آن مرد درین چه واجب آید - دیت
بر عاقله او واجب آید و کفارت بروی واجب آید مسئله دیت شبهه عمد که از مغلظه است چند
است - نزدیک ابو یوسف صد شتر را را باع کنند بیست و پنج بنت مخاض یعنی بیست و پنج شتر
بچه یکساله که پای در دوم نهاده باشد و بیست و پنج بنت لبون یعنی دو ساله که پای در سیوم
نهاده باشد و بیست و پنج حقه یعنی شتر بچه سه ساله که پای در چهارم نهاده باشد و بیست و پنج

جذعه یعنی اشترجه چهار ساله که بای در پنجم نهاده باشند دیت مغلظه این بود که گفته آمد و بجز اشتر
 دیت مغلظه نباشد و اگر بجزی دیگر ادا کنند دیت مغلظه نبود مسئله اگر مردی مردی را بجناب بکشت
 چه واجب آید صد اشتر واجب آید به پنج بخش هیت بنت محاض و بیست ابن محاض و هیت
 بنت لبون و هیت حقه و هیت جذعه و اما اگر زر و نقره و دینار و دینار و نقره ده هزار درم
 سنگ نقره و حکم بنت محاض و بنت لبون و حقه و جذعه بالا گفته آمده است مسئله دیت
 از چند چیز محسوب باشد نزدیک امام عظیم رح از سه چیز اشتر و زر و نقره و نزدیک ابو یوسف
 و محمد از شش چیز سه بهین و سه چیز دیگر یکی گاو و دو گوسفند سیوم حله اما اگر گاو و دو صد
 و اگر گوسفند و دیگر باید و اگر حله و دو صد حله باید هر حله دو جامه مسئله دیت مسلمان و دمی
 یکسانست یا نه یکسانست بخلاف آزاد و بنده هر چه آزاد را یک حکمست در شریعت بنده را
 نیمه از آنست مسئله دیت در چه واجب آید در نفس و دست و زمره بینی و در زبان و در ذکر و
 در رفتن عقل و در محاسن چون بعد از شتر دگی بر نیاید و در موی سر نیز پنجین و در چشم و در دست
 و در پای و در گوش و در دلب و در خصیه و در شیردان زن در نیمه دیت واجب آید در هر یک
 از این دو چیز نیمه دیت باشد و در دوشه نیز دیت است و در هر یک از این چهار خرو ربعی دیت است
 و در هر یک از انگشتان دست پای عشر دیت واجب آید مسئله انگشتان همه یکسان هستند
 یا نه همه یکسانند و هر انگشتی که در دست بندست اگر یک ازان سه بند بر دلتی از دیت یک
 انگشت تمام واجب آید و در هر انگشتی که در دوشه بندست اگر یک ازان بند بر دوشه دیت
 انگشت واجب آید مسئله دیت دندان چیست در هر دانی پنج اشتر واجب آید و دندانهای
 پیش و دندانهای پس یکسانند در دیت مسئله اگر مردی بر عضو مردی بزند چنانکه منفعت آن
 عضو بشود چه واجب آید دیتی کامل واجب آید و آنچنانکه بر دست یکی بزند مثل شود بسبب آن
 ضربت و یا چشم یکی را بزند پس روشنائی از چشم بشود بسبب آن زخم درین نیز دیت کامل
 ازان چشم واجب آید مسئله بیهوش گویا بر چند وجه است بر یا زده و به لخمی حارصه دوم و
 سیوم و دامیه چهارم باضعه پنجم ملاحه ششم سحاق هفتم موضع هشتم نهم جائفه دهم منقلبه
 یازدهم لامه اما حارصه جراحی را گویند که پوست اندام را باز کنند و دهمه جراحی را گویند که مثل چشم
 از او بردارند و دامیه جراحی را گویند که از او خون بماند و باضعه جراحی را گویند که گوشت اندام را
 بردارند و ملاحه آن جراحی را گویند که گوشت میش از جراحت باضعه بردارند و سحاق جراحی را گویند

مسئله اگر جماعی تنها را بکشد چه واجب آید تمامی جماعت را بکشند اگر کسی تنها جماعت را بکشد همان تنها را بکشد ۱۲ کفایت الروا

که پوست تنگی که بر استخوان باشد برسد و موضعه جراحتی را گویند که گوشت را روشن کند و آشفته جراحی را گویند که استخوان را بشکند و جائغه جراحتی را گویند که بدون شکم برسد و منقله جراحتی را گویند که پارهای استخوان از وی بیرون آید و لاله جراحتی را گویند که پوست داغ برسد مسئله در موضعه چه واجب آید - اگر عمداً باشد قصاص واجب آید و اگر خطاً باشد نصف عشر دیت واجب آید و هر شجعتی که از موضعه باشد در وی قصاص واجب نیاید در وی حکومت عدل واجب یعنی هر چه حاکی بگوید آن واجب آید و در آشفته عشر دیت واجب آید و در منقله عشر دیت و نصف عشر دیت واجب آید و در لاله ثلث دیت واجب آید و در جائغه ثلث دیت واجب آید اما اگر جائغه گذاره شود چنانکه دو جائغه گردد ثلث دیت واجب آید و در انگشتان دست نیمه دیت واجب آید مسئله اگر مردی دست یکی را با کف دست بهم برود چه واجب آید - نیمه دیت واجب آید و اگر از نیمه باز و بر دو رکف نیمه دیت و در باز و حکومت عدل واجب آید مسئله اگر کسی چشم کودک نارسیده را بکشد و یا ذکر کودک نارسیده را برید چه واجب آید اگر صورت آن معلوم نگردد حکومت عدل واجب آید مسئله اگر مردی مرکبی را زخمی زد بر سر چنانکه عقل از او بشود یا مردی او بشود چه واجب آید - دیت واجب آید و ضمان موضعه دین تداخل شود مسئله اما اگر شنوایی و یا بینایی و یا گویایی او بشود چه واجب آید - هم ارزش موضعه واجب آید و هم دیت واجب آید مسئله اگر مردی انگشت یکی برید پس انگشت دیگر که پهلوی او بود شل شد درین چه واجب آید - نزدیک امام عظمی در هر دو دیت واجب آید و نزدیک ابو یوسف در انگشت بریده قصاص و در شل شده دیت مسئله اگر مردی دندان یکی را بکشد پس دندان دیگر بجای آن دندان برآید چیزی واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی سر یکی را بشکست پس لحم کرد و برید و نشان زخم از وی بشد و موسی بر آن موضع برآمد درین چیزی واجب آید یا نه - نزدیک ابو یوسف هیچ چیز واجب نیاید و ارزش ساقط شود و نزدیک ابو یوسف ارزش الم یعنی که ارزش درد واجب آید نزدیک محمد اجرت لطیب واجب آید مسئله اگر مردی مرکبی را جراحتی کرد در حال قصاص کنند یا آنوقت که مجروح به شود - در حال نشاید کرد تا آنجا که به نشود مسئله اگر مردی دست مردی بخطا برید پس پیش از آنکه این دست نیکو شود این مرد را نیز بکشت چه واجب آید - بر کشته دیت واجب آید و ارزش دست ساقط شود مسئله چند جایست که دیت بر عاقله واجب نیاید و در آل قاتل واجب آید - چهار جا یکی در مسئله که قصاص شیهت ساقط گردد چنانکه پدر مرید را بکشد

دیت در مال قاتل واجب آید و بر عاقله واجب نیاید و دوم جای که جنایت کننده اعتراف کند
آن دیت نیز در مال جنایت کننده واجب آید و در مال عاقله واجب نیاید و سیوم مالی که بصلح و حبس
و آن نیز در مال قاتل واجب آید چهارم جای که بعد باشد آن نیز بر عاقله واجب نیاید در مال قاتل واجب
آید **مسئله** اگر کودکی یا دیوانه بعد مرگ کسی را بکشد قصاص واجب آید یا نه - قصاص واجب نیاید اگر چه
بعد کشته باشد و دیت واجب آید زیرا چه عمد و خطا با و کیسانست و دیت بر عاقله او واجب
آید **مسئله** اگر مردی چاهی در شارع مسلمانان بکاوید و یا سنگ را بر گذر مسلمانان افکند پس کسی
بلاک شد دیت واجب آید یا نه - بر عاقله او واجب آید **مسئله** اما اگر بهیمه بلاک شد یعنی در چاه
روانی افتاد تا وان دار باشد یا نه - باشد یا نکس که چاه کننده باشد **مسئله** اگر مردی در ملک
خویش چاهی بکاود پس کسی در وی بیفتد و بلاک شود تا وان واجب آید یا نه - واجب نیاید
مسئله اما در صورتیکه در غیر ملک چاهی بکاویده باشد یا سنگ نهاده آنگاه تا وان واجب می آید
کفارت واجب آید یا نه - درین صورت کفارت واجب نیاید **مسئله** اگر مردی ناودانی را بر طرف
کوچه بنهد که آن کوچه گذر مسلمانان باشد و یا مستراحی را بر طرف کوچه کند در شارع اگر از آن کسی
بلاک شود یعنی بر کسی بیفتد و بمیرد چه واجب آید - دیت واجب آید **مسئله** اگر ستور کسی بر زیر
دست اسپ یا پای اسپ بمالد و یا اسپ او کسی را بزدان بگذرد و بلاک شود ضامن باشد یا نه -
ضامن باشد **مسئله** اگر ستوری در میان راه بول افکند یا سرکین افکند و خر کسی بخشد و بلاک
شود ضامن باشد یا نه - ضامن نباشد **مسئله** اگر سابق باشد یعنی ستوری میراند پس کسی بر
پای ستور یا زیر دست ستور بلاک شود ضامن باشد یا نه - ضامن باشد **مسئله** اگر قاندا باشد
یعنی دست گرفته قطار میکشد پس ستور مردی را بلاک کند ضامن باشد یا نه - هر چه بدست
بلاک کند تا وان دار باشد و هر چه پای بلاک کند تا وان دار نباشد اما اگر قطار را دو کس میراند
یکی سابق دوم لاحق یعنی یکی پیش دوم پس پس این قطاری که را بکشت ضامن بر هر دو واجب است
و اگر بنده جنایت بخطا بکرد بر مولی چیز واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** چه واجب آید -
مردی را بگویند بنده ده و یا فدای جنایت ده اگر بنده دینده ملک ولی صاحب جنایت شود دو اگر
فدا بد فدای کامل واجب آید و بنده مخصم را باشد **مسئله** اما اگر فدای کامل داد پس جنایت دیگر
کرد حکم این چه باشد - حکم جنایت دوم همچون حکم جنایت اول باشد **مسئله** و اگر بنده در جنایت
کرد حکم این چه باشد - نیز همان که مولی بخیار باشد خواهد این بنده را بر هر دو ولی جنایت بدید

تاملک هر دو شود هر یک نیمه بنده اگر جنایت هر دو متساوی باشد و اگر نه بجهت دیت جنایت هر یک
 مملوک شود و اگر خواهد هر دو کس را فدای کامل بدو مسئله اگر جنایت کند چنانکه دست و پا
 و یا گوش کسی را بر دپس مولی آن بنده را آزاد کند ضمان جنایت بر که واجب آید - اگر معلومش بود
 که جنایت کرده است و با علم بهم آزاد کرده است ضمان جنایت واجب آید و اگر معلومش نبود و بی علم
 آزاد کرده است هر چه کمتر باشد آن واجب آید یعنی اگر قیمت بنده کمتر باشد قیمت واجب آید و اگر
 ارزش از قیمت کمتر باشد قیمت بیش ارزش واجب آید و اگر بعد از جنایت بفرخته است نیز همین
 حکم باشد مسئله اگر دبری یا ام ولد ی جنایت کند مولی ایشان تاوان دار باشد یا نه - تاوان
 باشد بدانچه کمتر باشد از قیمت ایشان و از ارزش جنایت مثلاً دست یکی و یا پای یکی را برید کنون
 بنگرند که ارزش دست کمتر است و یا قیمت بنده هر کدام که کمتر باشد واجب آید مسئله اما اگر جنایتی را
 بار دیگر بکنند مولی نیز بار دیگر تاوان دار باشد یا نه - اگر تاوان جنایت اولی بقضای قاضی داده شده
 مولی تاوان دار نباشد و اگر بقضای قاضی نداده باشد تاوان دار باشد و این ولی دوم بخیار باشد
 خواهد بر مولی اول رجوع کند خواهد بر مولی دوم رجوع کند مسئله اما اگر دیوار خانه میل کرد بشاعر
 مسلمانان حق طلب آن کرا باشد مسلمان و ذمی را یعنی مرصاحب دیوار را بگویند که دیوار را نقل
 کن تا کسی را هلاک نکند اگر صاحب دیوار امتناع آورد از نقل کردن دیوار و دیوار بیفتد و کسی را هلاک
 کند صاحب دیوار تاوان دار باشد مسئله اما اگر از صاحب دیوار نقل دیوار طلب کردند و گواه کردند
 و صاحب دیوار دیوار خود را فرو نیاورد و یا آنکه قادر بود بر فرو آوردن مدتی شد که این دیوار را
 نگذاشت و این دیوار بیفتاد و مردی را هلاک کرد تاوان بر صاحب دیوار واجب آید یا نه - واجب
 مسئله اما اگر دیواری میل کند بسوختن شمسایه حق طلب نقل مرکر باشد یعنی مسلمان دیگر باشد
 و یا هم مر این همسایه را حق طلب جز این همسایه نباشد زیرا که حق اوست حق همسایگان دیگر همچنین
 اگر همسایه نقل آن بطلبد و صاحب دیوار امتناع آورد و یا فرو گذاشت یا آنکه قادر بود بر نقل کردن
 و این دیوار بیفتاد و کسی را هلاک کرد تاوان دار باشد مسئله اگر دو سوار با یکدیگر بتاختند و هر دو
 بیاو بختند و هلاک شدند حکم اینها چه باشد - دیت هر دو بر یکدیگر واجب آید از آن این بر عاقله
 آن و از آن بر عاقله این مسئله اگر مردی بنده شریکی را بخطا بکشت چه واجب آید - قیمت بنده
 واجب آید اما از ده هزار درم نگذرد اگر چه قیمت بنده بیش از ده هزار باشد مسئله و اگر قیمت بنده
 ده هزار باشد و تیش چند و بند - ده هزار درم بدهند مگر ده درم یعنی از هزار که قیمت اوست درم

کم کنند و باقی بدیند مسئله و اگر کسی کینزک یکی را بخطا کشت چه واجب آید - نیز همین حکم است که
 قیمت او بدیند و از پنج هزار بگیرند و اگر قیمت کینزک نیز پنج هزار باشد یا بیش از آن همان پنج هزار
 کم از پنج درم واجب آید مسئله اگر مردی دست بنده را بخطا برد چه واجب آید - نیمه قیمت از آن
 دیت خود واجب آید اصل در نیمه است که در هر چه هر را یکدست بنده را نیم از آنست و هر چه جز را
 یک در سه است و در دیت کینزک نیم از آنست مسئله اگر مردی مرگنی را ضربتی بر شکم نزد و آن جراحت او
 جان نهد شد و از آن جراحت بچه از شکم او بیفتد و بروی چه واجب آید - نصف عشر دیت واجب آید
 مسئله اگر زنده بیفتد و بمیرد اینجا چه واجب آید - دیت کامل واجب آید مسئله اگر اول زن مرد
 پس فرزند می مرده افتد اینجا چه واجب آید - از برای زن دیت کامل واجب آید و از برای بچه مرده
 بیسم واجب نیاید مسئله اگر فرزند مرده بیفتد و پس از آن مادر برود دیت کامل واجب آید و عذر مسئله
 مالیکه از جهت کودک واجب شود مرگ را باشد - مرد ارثان کودک را مسئله در کودک کینزک چه واجب آید
 اگر زنده باشد نصف عشر قیمت واجب آید و اگر دینه باشد عشر قیمت مسئله در افتادن کودک در
 افکنده کفارت باشد یا نه - نباشد مسئله کفارت در شبهه عمد و خطا چیست - آنکه بنده را آزاد کند
 که مومن باشد و اگر بنده ندارد و دوا پیوسته روزه دارد و اگر روزه نتواند داشت مرثعت کین را
 طعام دید طعام یک مقدار کرده شده است و اگر مرثعت روز یک کس را طعام میدهند هم روایه و الله اعلم
 کتاب القصاص اگر کشته را در محلی بیابند و کشته او را ندانند که کشته است حکم این چه باشد - ولی اینم در را
 رسد که پنجاه کس را از مردان این محلت اختیار کند و هر یک را سوگند بدهد چنانکه ایشان بگویند که باشد
 که این را کشته ایم و کشته این را خبر نداریم و نمیدانیم که کشته است چون سوگند بخورند قصاص
 از ایشان ساقط شود قاضی بدیت برایشان حکم کند مسئله مردی قاتل را سوگند دهند یا نه - ندیند و
 قاضی قصاص نکند مردی قاتل دیت را مسئله اگر اهل محلت پنجاه تن نباشند چنانکه بیست کس باشند یا کسی
 حکم این چه باشد - اول یکان بار هر کس سوگند بخورند پس بار دیگر بجهت احتیاط مکرر کنند و هم ایشان را
 سوگند دهند تا پنجاه شود سوگند تمام شود مسئله در قسامت کودکان و دیوانگان و زنان و بندگان
 در آید یا نه - در نیابند کس از اینها جز مردان مسئله اگر در محلتی مرده یا بنده که اثر جراحت بر او باشد
 در این صورت قسامت واجب آید یا نه - بیسم چیز واجب نیاید نه قسامت و نه دیت مسئله اگر از بینی
 و یا از دمان و یا از بر خونی روان بیند حکم چه باشد بیسم چیز واجب نیاید و همچنین اگر از گوش خونی
 روان شده باشد نیز بیسم چیز واجب نیاید نه قسامت و نه دیت مسئله اگر مردی کشته بر ستون افتد

می آرد ویت بر که واجب آید - بر عاقله رانده و بر اهل آن محلت واجب نیاید **مسئله** اگر کشته را در خانه خود یافتند حکم این چه باشد - قسامه بر خداوند خانه واجب آید و ویت بر عاقله صاحب خانه **مسئله** و اگر کشته را در محلتی در خانه یکی بیابند قسامه و ویت بر که واجب آید - قسامه بر اهل محلت آن خانه واجب آید و بر مشتریان و ساکنان خانه که بوجه اجارت و یا عاریت باشند واجب نیاید نزدیک ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد ساکنان خانه نیز با مالک بهم در قسامه شریک باشند و ویت بر عاقله خداوند خانه واجب آید **مسئله** اگر یکی را کشته در کشتی بیابند قسامه بر که واجب آید - بر نشینندگان کشتی و ملاحان **مسئله** اگر کشته را در مسجد محلتی یا بند قسامه بر اهل آن محلت واجب آید یا نه - واجب آید **مسئله** اگر در مسجد جامع بیابند یا در شارع عظیم کشته یا بند قسامه بر که واجب آید - بر هیچکس واجب نیاید اما ویت بر بیت المال واجب آید **مسئله** و اگر در دینی که خراب باشد و نزدیک آبادانی نباشد چیزی بر کسی واجب آید یا نه - هیچ چیز بر هیچکس واجب نیاید **مسئله** و اگر کشته را در میان رودی یا بند ویت بر کدام دیه واجب آید - بر اهل دینی که نزدیکتر است از اهل دیه دیگر **مسئله** و اگر میان فرات باشد که آب آن می رود و کشته را میبرد اینجا چیزی واجب است یا نه - واجب نیاید نیز در هر باشد **مسئله** و اگر بکرانه رود یا بند بستم ویت بر که واجب آید - بنزدیکترین آبادانی از آن موضع **مسئله** و اگر ولی قاتل دعوی بر یک کس معین کرد از اهل محلت که دیگر اندر ساقط شود یا نه - ساقط شود **مسئله** اگر مدعی علیه گوید که زید را فلان کشته است چه کنند - مردعی علیه را سوگند دهند که بماند که تونکشته و بجز فلان کشته دیگر نمیدانی **مسئله** اگر دو کس گواهی دهند از نزد محلت بر مردی که آنمرد از محلت ایشان نباشد که فلان کشته است گواهی ایشان شنوند یا نه - نشنوند **کتاب المعاقلة** اگر مردی مردی را بشبه عمد یا بخطایکشت بر روی چه واجب آید و ویت واجب آید و بر هر دینی که بنفس کشتن باشد نه باعترا ف و صلح بر عاقله واجب آید اما اگر قاتل از اهل دیوان باشد و عاقله او نیز از اهل دیوان باشند آن عطا که سلطان مرا ایشان خواهد بود در سه سال از ایشان بستاند **مسئله** اگر در سه سال تمام نشود زیاده و نقصان از سه سال او باشد یا نه - از محصول عطایای ایشان بستانند اما اگر اینمرد از اهل دیوان نباشد عاقله او که باشد عاقله او قبیله او باشد در سه سال بر ایشان قسمت کنند در هر سالی از هر کسی بحساب راست بستانند و زیاده از چهار درم بستانند بلکه نقصان کنند **مسئله** اگر در سه سال بر اهل قبیله قسمت کردند و ویت کامل نشد قبیله که نزدیک او بود با او یار کنند و قاتل از قسمت بمثل یک کس باشد

قبیله مولی و مولی مولی در قسمت دیت آید و قبیله او نیز در آید مسئله اش جنایتی که چنانچه
 بکند بر عاقله جانی واجب آید یا نه - هر چه نصف عشر باشد یا زیادت از آن بر عاقله اذواج
 آید و هر چه کم از نصف عشر باشد بر عاقله واجب نیاید و بر جنایت کننده واجب آید مسئله
 جنایت بنده بر عاقله بنده واجب آید یا نه - بر مال مولی واجب آید و بر عاقله او واجب نیاید مسئله
 اگر جانی بجنایت اعتراف کند بر عاقله او واجب آید یا نه - واجب نیاید مگر که تصدیق کند حامل
 این مسئله آنست که صلح و عهد اعتراف بر عاقله واجب نیاید هم بر جانی واجب آید مسئله اگر حر بنده
 جنایت کند بخطا بر عاقله واجب آید یا نه - واجب آید کتاب الحدود حد زنا بچند چیز
 ثابت شود بد و چیز یا تبینه یا باقرار و صفت آن چنانست که چهار مرد گواهی دهند بر مردی و زنی
 بزننا قاضی ایشانرا پرسد از حال و شرح زنا آیا زن صغیره بود یا کبیره صحیح بود یا مجبوب محصن بود
 یا غیر محصن چگونه بود زنا در قبل بود یا در اندام دیگر جز این موضع و متی زنی که زنا کی کرد و احترام
 و مراد ازین لفظ آنست که اگر گواهی محمد متقدم باشد حد واجب نیاید چون تاخیر کنند پس از روز
 گواهی دهند و این زنا کجا کرده است در دار حرب یا در اسلام و بمن زنی بکه زنا کرد این زن
 مسلم بود یا مستمانه و یا حرنیه بود یا حره بود یا امته بود یا محصنه بود یا غیر محصنه بود چون ؟
 بیان کند و شرح بگوید چنانکه موجب بود گویند بدیدیم چنانکه سر مه چوب در سر مه دان آنگاه قاضی
 گواها را عدل فرماید در سر و علانیه چون بعدالت ایشان معذلان گواهی دهند قضا کند قاضی
 باقامت حد این صفت مینه است مسئله اثبوت حد زنا باقرار چنانست که مردی عاقل و بالغ
 اقرار کند بر نفس خویش بزننا چهار بار در چهار مجلس از مجالس مقرر یک مجلس قاضی هر بار بر نفس خویش
 گواهی دهد بزننا پس از مجلس قاضی غائب شود باز مجلس قاضی حاضر گردد و در هر گرتی گواهی دهد
 و قاضی رجوع کند بتلقین کردن او گوید شاید که لمس کرده یا قبله زده بر تو پوشیده شده است
 و زنا در تلقین برابر دارند چون رجوع نکنند و گواهی دهند چون باز اقرار تمام شود همه آن صفت
 از گواهان کیفیت و مابیت او پرسیده باشد از و نیز پرسد چون بیان کند آنگاه حد بر او واجب
 آید مسئله اما اگر محصن باشد حد بر جم فرماید در زمین هاون اما اگر این حد باقرار شده باشد نخست
 سنگ انداختن ابتدا از قاضی باشد باید که قاضی سنگ اندازد پس مردمان و سنگ چندان بیندازد
 که بمیرد پس از آن که بمیرد بشویند و تکفینش کنند و نماز کنند اما اگر این حد به مینه ثابت شده باشد
 نخست بانداختن سنگ گواهان ابتدا کنند پس قاضی پس مردمان مسئله اما اگر گواهان امتناع آرند بیعت

حد ساقط شود اما اگر محصن نباشد یعنی سه دار نباشد حد او صد تازیانه باشد تازیانه که از دست
بی برگ باشد بزدن میانه چنانکه نه نیک محکم زنند و نه نیک آهسته و چاهها از زانی بیرون کنند و بر
اعضای پراکنده زنند مگر بر سر و رو و فرج و نزدیک ابو یوسف بر سرتیز زنند و مرد را بپایاده
حد قائم کنند و زن را نشسته اما زنا نر بر سینه بکنند و چاه از وی نستانند اما پنبه آکنده و پنبه
از وی بیرون کنند پس حد قائم کنند و در حال رجم او را بر زمین فرو برند تا کمر گاه و اگر زانیه بنده باشد
چاه تازیانه زنند **مسئله** و اگر مقرر از اقرار خود رجوع کند رجوع او را قبول کنند یانه - اگر این رجوع
او پیش از اقامت حد باشد و یا میان رجوع او را قبول کنند و او را بگذارند و اگر نه بگذارند **مسئله**
اگر یکی از چهار گواه رجوع کند حد ساقط شود یانه - ساقط شود بر گواهان حد واجب آید **مسئله**
اگر بعد از رجم رجوع کند این گواه راجع را حکم چه باشد حکم او آن باشد که حد قذف زنند و ربعی
دیت راضا من باشد **مسئله** اگر در گواهی زنا دو تن گواهی دادند یا سه تن گواهی ایشان مسموع
باشد یانه - مسموع نباشد و بر ایشان حد قذف واجب آید **مسئله** اگر این زن محصن باشد
چه واجب آید - رجم واجب آید و احصان آن باشد که مرد و زن هر دو محصن باشند یعنی که مرد و زن
زن باشد و زن را هم شوی باشد و این هر دو باید یکدیگر بیکانه باشند و این هر دو آزاد باشند و
بالغ باشند و مسلمان باشند و این زن خود دخول کرده باشد و آن زن که زنا کرده است شوی
با و نزدیکی کرده باشد این صفت احصان باشد **مسئله** اگر کافر انکاح کرده باشد و یا مجنون و یا صغیر
محصن باشد یانه - محصن نباشد اما نزدیک ابو یوسف بجای کافر محصن باشد اما بخلوت و بجای
فاسد محصن نباشد **مسئله** اگر چهار مرد گواهی دادند بزنا پس ببردند و یا غائب شدند و یا دوت آوردند
پیش از قضای قاضی حد واجب آید یانه - نزدیک علمای ما حد واجب نیاید **مسئله** در حق محصن جلد
و رجم جمع میشود یانه - نزدیک علمای ما جمع نشود و بکرا جلد و نفی نباشد مگر زنی که فتان باشد که بسبب
خلق در فتنه افتد و قاضی مصلحت بیندیشد غریبت فرماید **مسئله** اگر بیماری زنا کند بر حال بیماری
حد بروی اقامت کنند یانه - بنگریم اگر حد رجم باشد اقامت کنند و تاخیر نکنند و اگر حد جلد باشد اقامت
کنند تا از بیماری بیرون آید **مسئله** اگر زنی حامله در حال حمل زنا کند حد بروی اقامت کنند یانه
و اگر حد رجم باشد تاخیر کنند تا از نفاس پاک شود و فارغ گردد **مسئله** اگر گواهان تاخیر کنند
در گواهی زنا و پس از گذشتن روزها گواهی دهند گواهی ایشان بشنود یانه - اگر در شهر حاضر باشند
که بعد از ایشان قاضی اقامت مینه را مانع نباشد مسموع نباشد گواهی ایشان مگر در حد قذف

که بتاریخ باطل نگردد که از آن جمله حقوق عبادت مسئله اگر مردی بر زنی اجنبیه و طلی آر و بدو
 فرج چه واجب آید - تعزیر واجب آید مسئله اگر مردی بر کنیزک فرزند و طلی آر و حد واجب آید
 یا نه - واجب نیاید اگر چه مقر باشد که میدانت که بروی حرام است مسئله اگر مردی بر کنیزک پدر و یا
 کنیزک مادر و یا کنیزک زن و یا بنده بر کنیزک مولی و طلی آر و حد واجب آید یا نه - اگر اینچنین گمان
 باشد که بروی حلال است حد واجب نیاید و اگر یقین میدانت که بروی حرام است حد بروی در
 اینچنین صورت واجب آید مسئله اگر مردی بر کنیزک برادر و عم و طلی کرد حد بروی واجب آید
 اگر چه دعوی کند چنان دهم که برین حلال است مسئله اگر مردی در حال خلوت زناشویی
 زنی اجنبیه را بروی عرضه کردند و گفتند که این زن تست بروی نیز و طلی آورد و ندانت که زن
 بیگانه است حد بروی واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی زنی را در بستر خود خفته یا
 و ندانت که زن اجنبیه است بروی و طلی آر و حد واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر مردی
 زنی را بر زنی کرد بر آنکه نکاح این زن بروی جائز نبود چنانکه ذر رحم محرم او بود و یا در عده شوهر
 دیگر بوده باشد و بر و طلی آر و حد واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی در غیر محل حلال
 در موضع مکروه جماع کند و یا عمل قوم لوط کند حد واجب آید یا نه - نزدیک امام ابو خیفه رحه حد
 واجب نیاید تعزیر برش کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد حد واجب آید مسئله اگر مردی زنا کند
 در چوب و یا در دار بخی یعنی که از سلطان وقت عاصی بشند پس بدار اسلام آید حد بروی اقامت
 کنند یا نه - نکنند زیرا که یکی از آن شرایط که بدان حد واجب آید دار اسلام است جز در حرب و
 دار بخی زیرا که حکم حریان و دیگرست **باب حد الشرب** اگر از مردی بوی خمر موجود باشد
 بجز بوی خمر بر و گواهی ندهند و یا اقرار کند بطوع و رغبت خود که آنمرد خمر خورده است یقین گردد
 اگر او را مراجعت افتد حد واجب نیاید زیرا که شاید که مکروه بود و یا در حال خواب کسی در طلق او ریخته
 باشد چون آن بوی باقی باشد حد بروی اقامت نکنند مسئله در حال مستی حد بروی اقامت
 کنند یا نه - نه تاستی از وی زائل نگردد و معلوم شود که نبیذ را بطوع و رغبت خورده است مسئله
 حد خمر و مسکر در حق هر چندست و در حق بنده چند - در حق حر بشتاد تا زیاده و در حق بنده چهل تا زیاده
 و حد مسکر و خمر همچنان زنند که حد زنا یعنی بر اعضا و او نیز متفرق زنند مسئله اگر مردی اقرار میکند
 بشرب خمر و یا بسکر پس رجوع میکند حد واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله حد شرب خمر بچند چیز
 ثابت شود - بدو چیز یکی بگواه چنانکه دو مرد گواه گواهی دهند که آنمرد خمر خورده است و یا باقرار این

حد بروی واجب آید

مسئله اگر مردی در دار بخی یا در دار اسلام آید حد بروی اقامت کنند یا نه - نکنند زیرا که یکی از آن شرایط که بدان حد واجب آید دار اسلام است جز در حرب و دار بخی زیرا که حکم حریان و دیگرست

شارب خمر اقرار بکفار بخلاف زنا یعنی در زنا چهار بار اقرار می باید و اینجا یکبار مسئله گواهی زن
 در خمر و سکر مسموع باشد یا نه - نباشد اگر چه یکبار بر ایشان یار باشد **باب حد القذف**
 اگر مردی محسن و یا زنی محسنه را یک قذف بگفت حد واجب آید یا نه - اگر مقذوف بطلبه و قذف بصیغه
 زنا باشد حد واجب آید مسئله حد قذف چقدر است - آزاد را بشدتا تا زبانه زنند و بنده را چهل
 تا زبانه بچنانکه در مسئله شرب خمر گفته شده است و بر اعضائی این قاذف نیز پراکنده زنند
 و جامه از وی بیرون نکنند و اما پوستین و پنبه آکنده از وی جدا کنند اگر بنده باشد نیز باید
 باید کرد مسئله احسان در قذف چیست - آنکه مقذوف آزاد و عاقل و بالغ باشد و عقیقت از
 فعل زنا باشد مسئله اگر مردی مردی را گوید که **لست لایک نیستی** تو از پدر خود و یا گوید که ای پسر
 زانیه و مادر او محسنه مرده باشد حد قذف واجب آید یا نه - چون پسر بطلبه واجب آید مسئله
 از برای مرده قذف طلب روا باشد یا نه - روا نباشد مگر که اثرت قذف سمعیت کند در جمله نسبت
 ایشان چنانکه قذف در حق مادر و پدر ایشان باشد مسئله اگر مقذوف محسن باشد و او را پسر
 کافر و یا بنده باشد ایشان را حق طلب حر باشد یا نه - حق طلب باشد مگر آنکه قاذف مولی بنده باشد
 و او را بناید که از مولی حق قذف مادر بطلبد اگر چه مادر او محسنه باشد مسئله اگر مردی عربی را گوید
 که ای بنوی حد واجب آید یا نه - این بمنزله آن باشد که مردی مرثیه را گوید که ای دوستای پیچ
 واجب نیاید مسئله اگر مردی بقذفی اقرار کند پس رجوع کند رجوع او مقبول باشد یا نه - نباشد
 مسئله اگر مردی مردی را گوید که ای پسر آب آسمان حد واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی
 مردی را بخال او یا بعم او نسبت کند یا بسوی شوهر مادر قاذف باشد یا نه - نباشد مسئله اگر مردی
 کند پرستاری یا بنده کافری را بزنا و یا مسلمانی را قذف کند بغير زنا چنانکه گوید که ای فاسق و یا
 ای کافر و یا گوید ای خبیث حد واجب آید یا نه - نیاید تعزیر واجب آید مسئله و اگر گوید ای جار و یا
 گوید ای خوک و یا گوید که ای گاو تعزیر واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اکثر تعزیر چقدر است
 و اقل تعزیر چند - اقل تعزیر باتفاق سه تا زبانه و اکثرش نزد ابو حنیفه و محمد سی و نه تا زبانه و نزد
 ابویوسف هفتاد و پنج تا زبانه مسئله اگر قاضی حبس فرماید بعد از تعزیر روا باشد یا نه چون مصلحت
 بیند روا باشد مسئله از حد و داشت ضرب کدام است - سخت او تعزیر پس حد زنا پس حد شرب پیر
 حد قذف مسئله اگر مردی در حال اقامت حد یا تعزیر بمیرد حکم خون او چه باشد - بدرست است یعنی
 هیچ واجب نیاید مسئله گواهی محد و قذف در شرع میشوند یا نه - نشوند اگر چه او توبه کرده باشد

مسئله اگر کافر احد قذف زدند پس این کافر در دارالاسلام آمد و اسلام آورد و گواهی او را قبول کنند یا نه - قبول کنند **باب السرقة و قطع الطريق** اگر مردی کالای اجنبی را بدزد و قطع چوب آید یا نه - یعنی بریدن دست او واجب آید یا نه - اگر این دزد عاقل و بالغ باشد و درم شرعی بدزدیده باشد و یا کالایی بدزدیده باشد که آن کالاده درم شرعی می ارزد و از موضع حرز می دزد که در وی هیچ شبهت نباشد قطع واجب آید و بنده و آزاد در قطع برابر باشند مسئله حد سرقة یعنی حد دزدی ثابت شود باقرار یا بدو گواه ثابت شود و یا باقرار دزد و یکی ازین دو یا گواهی دو گواه و یا باقرار دزد و مجرد یکبار بخلاف زنا مسئله اگر جماعتی در دزدی شریک باشند قطع بر همه واجب آید یا نه - اگر هر کسی راده درم شرعی رسیده باشد قطع واجب آید مسئله اگر مردی گیاه دزد و یا نای و یا ماهی و یا شکاری و یا چوبی و یا میوه تر و یا شیر و یا خربزه و یا گوشت و یا میوه از سر درخت و یا گشت غیر دروده قطع واجب آید یا نه - درینهمه قطع واجب نیاید مسئله اگر شرابها دزد که طریقه باشد که از دوستی آید قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله در سرقة طنبور یعنی نای مطربان قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مصحف را بدزد و قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید و اگر چه پیرایه بسته باشد مسئله اگر چلیپای زرین دزد و یا نرد و یا شطرنج قطع واجب آید یا نه - و اگر نیاید مسئله اگر صغیری حرمی را بدزد و قطع واجب آید یا نه - نیاید اگر چه بر او پیرایه باشد مسئله اگر بنده را بدزد و قطع واجب آید یا نه - اگر این بنده صغیر باشد قطع واجب آید و اگر کبیر باشد قطع واجب نیاید مسئله در سرقة دفتر قطع واجب آید یا نه - نیاید مگر که دفتر حساب را بدزد که سبب دزدیدن آن مال باشد نعمت شود مسئله اگر گاو و یا یوز و یا دوت و یا مزار را بدزد و یا طبل را قطع درینها واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اما اگر چوب ساج و یا نای نیزه و یا چوب آبنوس و یا چوب صندل بدزد و یا چوبی که بروی زری یا آوندی ساخته باشد که قیمت آن به درم شرعی میرسد درین چیزی واجب آید یا نه - قطع واجب آید مسئله اگر مردی از مال زن خود بدزد و یا خیانت کند و یا زنی از مال شوهر خود بدزد و یا خیانت کند قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله بر کفن دزد و بر غارت کن جامه و رتبه دستار چه واجب آید - قطع واجب نیاید مسئله اگر مردی از بیت المال کالایی بدزد و یا از مال شریک و یا از مال پدر و یا از مال پسر بدزد و قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر بنده از مال خواهه و یا از مال زن خواهه و یا از مالی که شوی بانو بدزد و یا مولی از مال کاتب و یا مردی از مال غنیمت بدزد و درینها همه قطع واجب نیاید مسئله هرز بر چند وجهست - برد و وجه یکی حرز معینی چون خانه و سرا

و دیگر حافظ تا اگر کالائی دزد از خانه و یا از سرائی و یا از حرز حافظ درین برود و با قطع واجب آید
مسئله اگر مردی از گرمابه کالائی بدزد و یا از خانه که مردان را مستوری داده باشند بدر رفتن
آن خانه قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر از مسجدی متاعی بدزد و قطع واجب
آید یا نه - اگر مالک حاضر باشد قطع واجب آید مسئله اگر همان از خانه میزبان چیزی بدزد
قطع واجب آید یا نه - آید مسئله اگر دزدی خانه را سوراخ کند و حفرزند و دست در آفکند و متاع
خانه بیرون آورد قطع واجب آید یا نه - واجب نیاید تا در خانه در نرود و متاع بیرون نیارد
مسئله اگر در خانه رفت و متاع خانه بیرون نیاورد اما کسی دیگر که از خانه بیرون بود او را دزدیست
بینداخت پس بیرون آمد و برداشت بر و قطع واجب آید یا نه - درین مسئله که کسی را دزد قطع واجب
نیاید و اما آنجا که بیرون انداخت در کوچه پس برداشت قطع واجب آید مسئله اگر جماعتی در حرز
خانه یا در سرائی روند پس متاعی جمع کردند و بر سر یکی نهادند پس آنحال بیرون آمد پس طائفه دیگر نیز
یا این طائفه پیشین بیرون آمدند پس حامل قطع بر که واجب آید - استحسان آنست که بر حامل واجب
نیاید اما مخصوص بر حال باشد و فتوی بر استحسانست یعنی بر نمیدانند واجب آید مسئله اگر دست دزد
صرافی کرد و مالی برگرفت و بیرون آورد و یادست در جیب و آستین کسی کرد و مالی بیرون آورد
قطع واجب آید یا نه - واجب آید زیرا که از حرز حافظ دزدی کرده باشد مسئله دزد را کدام دست
برند - دست راست را از بند دست بیرون کنند و داغ کنند مسئله اگر بار دیگر دزدی کند چه برین
پای چپش برند و اگر بار دیگر دزدی قطع کند قطع نکنند اما مجبوس کنند تا توبه کند مسئله اگر دست
ساق باشد و یادست چپ نباشد و یا پای راست نباشد قطع واجب آید یا نه - نیاید مسئله اگر
کی اقامت کنند چون مسروق منه که صاحب متاع است حاضر باشد و بقطع دعوی کند اما اگر
این مسروق منه مسارق را ببخشد و یا صلح کند مالی و یا قیمت آن دزدیده کم ازده در صفا باشد قطع
واجب آید یا نه - قطع واجب نیاید مسئله اگر مردی کالائی بدزدید و دستش را قطع کردند و کالاهای
بود باز هستند پس بعد از آن قطع باز همان کالای بدزد و قطع بار دیگر واجب آید یا نه - ببینیم که
این کالاهایم بدانحال خود است یا از آن حال گذشته است اگر بمیران حال خود است مثلاً ریسمان بوده
است بار دیگر دزدیده است همان ریسمانست و دستش نبرند و اگر از آن حال گذشته است مثلاً اگر ریا
بافته اند جامه شده است اگر بدزد و دستش را بر نبرد بار دیگر زیرا چه آن ساعت قطع بر ریسمان بوده است
و این ساعت از برای کرباس مسئله اگر دزدی را دست بر بند متاعی که دزدیده باشد بازستاند بار دیگر

آن کالار ابلک نکرده باشد و قائم باشد باز ستانند و اما اگر ابلک شده باشد و یا ابلک کرده باشد
 بهدب علمای ما ضمان واجب نیاید و نزد یک شافعی ضمان واجب آید حاصل آنکه بهدب ما
 قطع و ضمان جمع نشوند و بهدب شافعی قطع و ضمان جمع میشوند **مسئله** اگر دزدی دعوی کند که ملک
 خود دزدیده است قطع ید ساقط شود یا نه - ساقط شود اگر چه بیند نتواند کرد **مسئله** اگر جماعتی راه
 زنان و یک کس که او تنها قادر بود و باشد بر راه زدن پس ایشان را بگیرند بر ایشان چه واجب است
 این **مسئله** برود و جهت اگر پیش از آن که راه زنند ایشان را بگیرند سلطان ایشان را حبس فرماید تا
 توبه کنند و اگر مال مسلمانان و مال ذمی استند و هر کس احصه ده درم شرعی رسد و یا هر یک را
 متاعی رسید که قیمت آن ده درم است بعد از آن گرفته شدند بر ایشان قطع واجب آید دست ایشان
 و پا ایشان بیزد اما اگر مسلمانی را بکشد و مال استند از بهر قصاص همه را بکشند اما اگر اولیای مقتول
 عفو کنند قصاص ساقط شود یا نه - ساقط نشود ایشان را بکشند و بعفو ایشان التقات نکنند
مسئله اگر هم در راه زدن و هم مردمان را بکشند و هم بستانند اینجا چه حکم باشد در خیال سلطان بخیار باشد
 خواه اول دست ایشان ببرد و بعد از آن ایشان را بکشد و یا بر آویزد و اگر خواهد بکشد و بر نیاید
 و دست و پای نیز نبرد و خواهد زنده بر آویزد و شکمهای ایشان را به نیزه پاره کند تا بمیرند و پس از سه روز
 نگذارند آویخته **مسئله** اگر یکی در میان سارقان کودک باشد یا دیوانه یا ذورحم محرم باشد مقطوع علیه
 حد برافتد یا نه - حد همه ساقط شود و قتل در حکم اولیا باشد خواهند بکشند و خواهند عفو کنند
 اگر یک کسی از میان کار کرده باشد حد بر که واجب آید - بر جمله واجب آید **کتاب الاشرار**
 شرابهای حرام چندست سه یکی شیر انگور چون بجوشد و تخمت شود و تیرگی اندازد و دوم شیر
 که کم اند و بهر جوشیده باشد و سیم آغشته خرم و مویر چون تخمت شود **مسئله** آب مویر و خرم
 به پختن حلال شود اگر چه اندک پنجه باشد **مسئله** خوردن او روا باشد یا نه - اگر غالب گمان او آن باشد
 که مست خواهد کرد و یا بله و طرب خوردن او روا باشد **مسئله** اگر آب خرم و انگور آمیخته باشد خوردن
 روا باشد یا نه - چون مست کن نباشد روا باشد و اگر مست کن باشد روا نباشد **مسئله** نبیند
 انگبین و شیر خطه و شیر بخیر و شیر ارزن و جو خوردن اینها روا باشد یا نه - اگر بخیری نباشد
 باشد که مست کن گردد حلال باشد اگر چه پنجه باشد **مسئله** شیر انگور به پختن حلال باشد یا نه - اگر در او
 بجوشد تمام و یک بهر باقی ماند حلال گردد **مسئله** در کدو و کاسینه و فیروزه اگر طعام دیگر و یا شربتی
 حلال بخورد روا باشد یا نه - دو شسته باشند روا باشد و اگر شیش از آن در و نم کرده باشند نیز روا باشد

درست خواهد بود و بهر صورت در میان کار کرده باشد اگر غالب گمان او آن باشد

مسئله خمر را سرکه کردن روا باشد یا نه - در مذہب علمای ما روا باشد و نیز دیک شافعی روا نباشد
اما اگر این خمر خود سرکه گردد با اتفاق خوردن روا باشد کتاب البیہد والذبايح شکار کردن
سگ و یا یوز و یا باز روا باشد یا نه - اگر آنها معلم باشند خوردن حکما را ایشان روا باشد و اگر معلم
نباشند روا نباشد و همچنین هر دود که معلم است شکار کردن او و شکار خوردن او روا باشد
مسئله حکم سگ معلم سچہ باشد - بدانکہ سگ بار کبید بگوید و نگاه دارد و چوپا بار بگیرد خوردن او روا
باشد و تعلیم باز آن باشد که چون بخوانی باز آید مسئله اگر مردی سگ معلم را و یا یوز و یا باز و یا
چرخ را بر شکاری فرستد و نام خدا تعالی بگوید یعنی تجکیر گوید نزد یک فرستادن او پس این سگ را
بگیرد و جراحت کند و این صید بمیرد خوردن او حلال باشد یا نه - طلال باشد مسئله اگر سگ معلم
فراموش کند و آن شکار را تباہ کند خوردن آن روا باشد یا نه - اگر سگ خوردن روا نباشد خوردن
آن و اگر باز یا چرخ خوردن روا باشد زیرا کہ تعلیم او بآبدن است بخوردن تباہ نشود مسئله اگر این
فرستنده سگ شکاری را زنده در یابد بسبب کندن واجب آید یا نه - واجب آید کہ فرج کند و اگر
فرج نکرد تا آنگاه کہ بمیرد خوردن آن حلال نباشد اما اگر سگی شکار را گرفت و خسته کرد و جراحت کرد
خوردن او روا نباشد مسئله اما اگر سگ غیر معلم و یا سگی مجوسی و یا سگی متروک تسمیہ بر سگ معلم
شریک شود در کشتن شکار خوردن آن شکار روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله اما اگر مردی تسمیہ
بگفت و تیری بینداخت بر صید و آن صید را نزد خوردن آن صید روا باشد یا نه - روا باشد اگر چه
آن شکار را مرده در یابد از زخم تیر مسئله و اگر تیر بشکاری انداخت و بر سید پس تحلی کرد چنانکہ
شکار از پیش چشم او ناپید باشد اگر پی او طلب کرد و مرده یافت خوردن او روا باشد و اگر بر پی او
بطلبید و درنگ کرد پس یافت خوردن او روا نباشد مسئله و اگر تیری بر شکاری انداخت و نزد
پس آن شکار در آب افتاد و یا از کوبی فرو افتاد و یا از بام خانه بیفتاد و مرده خوردن او حلال باشد
یا نه - حلال نباشد اگر تازنده بر زمین افتد خوردن او روا باشد مسئله اگر تیری بے پیکان در
پهنائی شکار افتاد و جراحت نکند و آن شکار بمیرد خوردن او روا باشد یا نه - روا نباشد اما اگر جراحت
کند خوردن او روا باشد مسئله اگر بسگی بکشد خوردن او روا باشد یا نه - روا نباشد مسئله
اگر مردی تیری بشکاری انداخت و یا زخمی نزد و عضوی از اعضای آن شکار جدا شد پس آن شکار را
کرد خوردن او روا باشد یا نه - خوردن شکار روا باشد اما خوردن عضوی کہ جدا شد ہت روا نباشد
اما اگر زخمی نزد و پارہ پارہ کرد خوردن او روا باشد یا نه - اگر بیشتر جانب دم باشد روا باشد

خوردن آن مسئله شکار کردن مرغ و یا مرتد و ثبت پرست و مسلمان محرم روا باشد یا نه - روا نباشد
مسئله اگر مردی بشکاری تیری بزد و از حرکت دویدن شکار را باز نداشت پس دیگر تیری بزد و گشت
شکار مرکر باشد - مراد اولی را باشد یا مرد و دین را - مرد و دین را خوردن او حلال باشد زیرا که بزخم اول
بلاک نشده بود مسئله اما اگر اولین چنان بزد که از دویدن و حرکت باز داشت پس دومیم بزد و
بگشت خوردن او روا باشد یا نه - خوردن او روا نباشد و دوم ناوان دار گردد بقیمت و شکار
مراد اولین را باشد زیرا که اول چون ابله شده بود و ابله چون گاو و گوسفند باشد تا ذبح نکند حلال نگردد
و بروی ذبح واجب بود و چون بجراحت گشت مردار گشت و چون مردار گشت خوردن او حرام است
از برای این علت را ضمان بروی که مردار کرده است یعنی بر دوین ضمان واجب آید مسئله
شکار کردن چیزیکه خوردن او حلال نیست روا باشد یا نه - بذهب علمای ما روا باشد و نزد دیگر شافعی
روا نباشد مسئله ذبح کرده ابله کتابی خوردن او روا باشد یا نه - روا باشد زیرا که او ابله است و ابله است
دارد مسئله متروک تسمیه را خوردن روا باشد یا نه - بذهب علمای ما اگر تسمیه را بعد گذر هشته است
حلال نباشد و اگر تسمیه را بنسیان گذر هشته است حلال باشد مسئله رگها که در ذبح بریدن واجب است
چند است - چهار است حلقوم و مژه که گذرگاه طعام و شراب است و دو رگ جان اگر تمام برده یا
اکثر برده خوردن روا باشد بنزدیک امام ابو حنیفه و نزد دیگر ابو یوسف و محمد روا نباشد تا حلقوم و
مره که گذرگاه طعام و شراب است و یکی از دو رگ جان ببرد مسئله ذبح کردن بی پوست یا بنی یهنگ
تیز روا باشد یا نه - هر چه بریدن او خون روان گردد خوردن او روا باشد مگر بزدان برده یا بنخن
که از انگشت جدا نموده باشد مسئله مستحب مرفج را چیست - آنکه مرفج آن چیز که ذبح خواهد کرد چنانکه
کار دارد و غیر آن مسئله و اگر رگهای گردن یا برده یا تمامی سر را از تن جدا کند خوردن او حلال باشد یا
اگر چندانی نماند که آن چهار رگ و یا اکثر که یاد کردیم بریده شود خوردن او حلال باشد اما اگر است
و اگر پیش از قطع عروق بمیرد خوردن او حلال نباشد مسئله اگر شکاری ابله کشته باشد زکات او بجه
بذبح کردن مسئله زکوة و حوش چگونه باشد - بی کردن و جراحت کردن مسئله اگر اشتر یا خر سینه شکاف
و اگر ذبح کند روا باشد با اگر است مسئله و اگر گاو و گوسفند باشد بذبح کردن و اگر نحر کند روا باشد با اگر است
مسئله اگر مردی هشتی را ذبح کرد و یا گاو و یا گوسفندی را ذبح کرد و از شکم او بجه مرده یافت خوردن او
حلال باشد یا نه - حلال نباشد اگر چه موی بر آورده باشد مسئله از جمله و حوش کدام خوردن روا باشد -
و حشیان و دکان هر چه شک دار باشد شاید خورد و هر چه جز آن باشد روا باشد خوردن آن از پرندگان

نیز هر چه چنگال دار باشد نشاید خورد باقی آنرا خوردن روا باشد مسئله راغ را خوردن روا باشد
 یانه - روا باشد اما کلاغ همیشه و آنچه مردار خورد نشاید خورد مسئله شتران خوردن چون کفتار و
 سوسمار روا باشد یانه - کر است باشد نشاید خورد مسئله گوشت خراپی را گوشت سترابی را خوردن
 روا باشد یانه - روا باشد اما گوره خرا خوردن روا باشد مسئله گوشت اسب را خوردن روا باشد یانه
 نزدیک امام ابو حنیفه روا باشد و نزدیک ابو یوسف و محمد روا باشد مسئله گوشت خرگوش خوردن
 روا باشد یانه - روا باشد مسئله حیوانیکه گوشت خوردن او روا نباشد پوست او بد باغت پاک شود
 یانه - جمله پوستهای حیوانات که خوردن گوشتهای ایشان روانست بد باغت دادن پاک شود مگر
 دو پوست و آن پوست خوکست و پوست آدمی و این مسئله دو بالا گفته شده است مسئله حیوان که
 خوردن روا باشد یانه - بنسب علمای ما روا نباشد مگر ماهی را و نزدیک شافعی هر چه ساکن در آبست
 خوردن ایشان روا باشد مسئله ماهی که مرده باشد و بر سر آب آمده خوردن او روا باشد یانه - مکره
 باشد مسئله مار ماهی را خوردن روا باشد یانه - روا باشد مسئله خوردن ملخ روا باشد یانه - روا باشد
 و افراز کات نیست مثل ماهی هر حکمی که ماهی را باشد و این همان باشد کتاب الاضحية
 اضحیه چیست - واجبیت مسئله اضحیه بر که واجب آید - بر آزاد و بر مسلمان مقیم چون توانگر باشد
 و این در روز اضحیست مسئله بر مرد و اضحیه اولاد صغار واجب آید یانه - واجب آید باید که از آن خود
 و از آن اولاد صغار خود بدد اما از آن اولاد کبار و از آن زن واجب نیاید اگر چه در عیال و نفقه او باشد
 اضحیه شتر و گاو و گوسفند از چند کس محسوب باشد - گوسفند از یک کس و شتر و گاو از هفت کس و
 بر درویشان و مسافران اضحیه واجب نیاید مسئله وقت اضحیه کی در آید چند روز باشد - چون صبح
 صادق بعد از وقت اضحیه در آید اما اهل شهر را روا نباشد ذبح کردن تا امام از نماز عید فارغ نشود
 چون امام از نماز عید فارغ گشت ذبح کردن روا باشد اما اهل سواد ذبح کند پس از سپیده دم و آن
 جائزست چنانکه حدیث برین جمله داردست یوم النحر و یومان بعد میغنی نحر سه روزست که یک روز
 نحرست و بعد از نحر مسئله در اضحیه بزغاله کور و یا لاغر و یا لنگ دادن روا باشد یانه - روا باشد
 مگر اینکه که بموضع قربانی کردن نتواند رسید روا باشد مسئله اگر خصی دهد و یا بی سرون و یا دیوانه
 روا باشد یانه - روا باشد مسئله بریده دم و یا بی گوش روا باشد یانه - اگر بیشتری مانده باشد
 روا باشد و اگر بیشتر رفته باشد روا نباشد مسئله در اضحیه شتر و گاو و گوسفند چند ساله روا باشد
 گوسفند یکساله که پای در دوم نهاده باشد و گاو دو ساله که پای در سیوم نهاده باشد و شتر چهار ساله که پای

در پنجم نهاده باشد و ابا باشد و میش ششماهه روا باشد مسلم از گوشت اضحیه توانگر و در ویش را دادن
 روا باشد یانه روا باشد و همچنین ذخیره کردن نیز روا باشد و اما مستحب آنست که کم از شلغی صدقه
 نکند و پوست او را صدقه کند و یا آلتی سازد در خانه چون دلو و سفره و آنچه بدین ماند و فاضله آنست
 که خود قربان کند مسلم اگر اضحیه را کتابی فرج کند چون جهود و ترسار و ابا شد یانه روا باشد اما
 با کرامیت مسلم اگر دو تن اضحیه غلط کردند هر یک از ایشان اضحیه دیگر قربان کردند روا باشد
 یانه اگر اجازت کند مرکید گیر را محسوب باشد و ضامن نگردد کتاب الایمان سوگند بر
 چند وجه است - بر سه وجه است غموس و منعقد و لغو اما غموس سوگندی باشد بر کاری گذشته
 سوگند خورد و وعده داد که سوگند دروغی خورد و این سوگند لیت که ما خود و بزه مند باشد و کفارت
 در وی نیست جز استغفار بنزد ب علمای ما و نزدیک شافعی کفارت واجب آید و اما منعقد سوگندی
 باشد که بر کاری مستقبل چنانکه سوگند خورد که روزه دارد و نماز کند و صدقه دهد و یا بقصد اینکه
 روزه ندارد و یا مسلمانی را بزند و آنچه بدین ماند و این مستقبل بر سه وجه است مرسل است و موقت
 و فرد است مرسل چنانکه گوید واللہ بر آبی که درین کوزه است بخورد حکم او آنست که مادام که
 حالف و مخلوف قائم باشند سوگند واقع نشود چنانکه حالف زنده باشد و در کوزه آب باقی باشد
 چون فوت شود سوگند واقع شود و موقت آنست که سوگند خورد چنانکه گوید واللہ که آبی که درین
 کوزه است امروز بخورم حکم این آنست که حالف و مخلوف قائم باشند وقت نگذشته باشد سوگند
 واقع نشود مسلم اگر حالف و مخلوف قائم اند اما وقت گذشت باجماع سوگند واقع شود مسلم و اگر وقت
 بر حال است اما حالف و مخلوف فوت شده است باجماع سوگند واقع نشود مسلم اگر مخلوف علیقام است
 فوت شد حالف وقت بر حال است نزدیک امام ابو حنیفه و محمد بن بطل شد و بقوت شدن سوگند
 واقع نشود و نزدیک ابو یوسف باقی باشد بگذشتن سوگند واقع نگردد زیرا که اصل ابو حنیفه و محمد
 آنست که قیام معقود علیه درین شرط است بقوت بن مرفوع نگردد و نزدیک ابو یوسف شرط نیست
 چنانکه سوگند خورد که واللہ که آبی که درین کوزه است بخورد و در کوزه آب نبود نزدیک ابو حنیفه و
 محمد سوگند واقع نشود و نزدیک ابو یوسف سوگند واقع شود و اگر بر علم او سوگند خورد که در کوزه
 آب نیست با اتفاق سوگند واقع شود و همچنین آنست که مردی مرزنی را بگوید که اگر بیرون ریزی آب
 پس آن زن ساعتی نشست و تا خیر کرد و خود را مهیا کرده از برای بیرون آمدن سوگند واقع شود و یا
 مردی که بنده کسی را میخواهد که بنده پس مالک بنده گفت که اگر تو این بنده را برزنی آنرا پس آن مرد ساعتی تا خیر

کرد پس بزد آزاد نشود و این لغوات است که سوگند خورد بر کاری گذشته و او چنان گمان
 برد که راست گفته و نه چه باشد چنانکه شخصی گوید که فلان کار کرده ام و کرده باشد و یا چنانکه
 شخصی را نزد و برین سوگند خورد که زیت پس معلوم شد که زید نبود و یا پرده دید سوگند خورد که
 زاعنت پس معلوم شد که کبوتر سیاه است این بین لغوست بذهب علمای ما و امید آنست که بدین
 سوگند گرفتاری نباشد و نزدیک شافعی بین لغوات است که در شای خنی بی قصد از زبان او بر آید
 و الله باقیه و اگر سوگند خورد بقصد و نسیان و یا از راه یکسان باشد یا نه یکسانست - هر سه سوگند
 سوگند منعقد شود مسئله اگر مردی سوگند خورد که فلان کار نکنم چنانکه سوگند خورد که در سرای در
 نزد پس با کراه و در رو با نسیان سوگند واقع شود یا نه چون بپا خود در رود سوگند واقع شود
 و اگر کسی بر دار او را و در سرای بر دو واقع نشود مسئله همین بکدام لفظ منعقد شود بنا می از آنها
 خدای چون رحمن و رحیم و یا بصفته از صفتهای ذات او چون غر و جلال و کبر یا و قدرت و عظمت
 یا لفظیکه در عرف عادت عرب آنرا بین دارند و شرع آن لفظ را منع نکرده باشد مسئله اگر سوگند
 بصفته از صفات فعل چنانکه بصفته خدای یا برضای خدای یا بغضب خدای یا برحمت خدای
 یا بغضب خدای و یا بعلم خدای و یا گوید که اگر فلان کار کند زانی و یا شارب خمر و یا آکل لبوا این بین
 منعقد نگردد زیرا که در عادت عرب این را بین ندارند مسئله اگر گوید حق الله یا ویر الله
 نزدیک امام ابو حنیفه هر دو لفظ سوگند نباشد و نزدیک ابو یوسف هر دو لفظ سوگند باشد و نزدیک
 حق الله بین نباشد و اگر سلطان الله گوید با جماع بین باشد مسئله اگر بعبادت سوگند خورد چون
 صوم و صلوة و زکوة و حج اگر بجز خدای خورد این بین نباشد چون بر رسول و مسجد حرام و خانه
 کعبه و قرآن سوگند خورد و یا بیکان و زبان بین منعقد نگردد زیرا که در عادت عرب این بین
 نگویند مسئله اگر سوگند خورد که فلان کار بکنم فلان مرد چه و یا ترسا و یا کافرست و یا بیزارست نه
 قرآن و از اسلام سوگند باشد یا نه - بذهب علمای سوگند باشد و نزدیک شافعی سوگند نباشد
 مسئله اگر اقسام یا قسم بالله گوید و یا اهلط بالله گوید و یا اشهد و اشهد بالله گوید و
 یا عهد خدای و یا میثاق خدای و یا نذر خدای و یا گوید بر من بین خدای و یا گوید اگر فلان کار بکنم او
 جهود و یا ترسا و یا کافرست بدین لفظ بین منعقد شود یا نه - بجملة این لفظ منعقد شود مسئله
 کفارت بین سوگند خورنده چیست - اگر توانگر باشد و حد تو اگر در کفارت بین آنست که
 زیادت از کفارت او را باشد که بنده آزاد کند و یا ده تن را جامه تواند کرد و یا ده تن را طعام سیر

تواند داد ازین سه چیز هر کدام که خواهد بود و اگر ازین سه چیز یک چیز در ملک موجود باشد در بسیار عباد
 بنگرد همان منصوص واجب آید و اگر نباشد آنگاه این فرق باشد که بیان کردیم و اگر در ویش باشد که
 ازین هر سه چیز هیچ ندارد و مقدر روز و پیوسته روزه دارد مسئله اگر توانگر باشد کفارت واجب آید
 بروی که بنده آزاد کند که از منفعت بتواند گرفت و در وقت آزاد کردن تمامی بنده در ملک و بی باشد
 و نیت کفارت به جامی آورد مسئله اگر خواهد جامه دهد ده سکن را هر مسکینی را دو جامه دهد چنانکه نماز
 بتواند کرد چون پیراهن و ازار و در دایره و نزدیک محمد آنست که جامه که بآن نماز روا باشد چنانکه
 ازاری بدید و نزدیک ابویوسف روا نباشد و روایت حسن بن زیاد آنست که ازار دهد و یا پیراهن
 رد او و یا دستاری چون چندان باشد که نماز بدان روا باشد محسوب باشد اینهمه که مرور جامه از
 مسئله اگر خواهد که زنی را در بازار و پیراهن و دامن زیاده کند زیرا که سر او عورت است اگر سر برهنه
 نماید کند روا نباشد مسئله اگر خواهد که طعام دهد سکن را هر سکنی را دو من گندم چنانکه در کفا
 ظاهر یاد کردیم مسئله اگر کفارت بدید پیش از آنکه سوگند بشکند روا باشد یا نه - روا نباشد اگر بدید
 بار دیگر واجب آید مسئله اگر مردی بمعصیتی سوگند خورد چنانکه نماز نکند و یا گوید روزه نگیرد
 و یا بر مادر و پدر سخن نگویم و یا مسلمانی را بکشم حکم اینها چه باشد - باید که سوگند را بشکند و کفارت
 سوگند بدید مسئله اگر کافری سوگند خورد پس هم در حال کفران سوگند را بشکست و یا آنکه اسلام
 آورد پس سوگند بشکست کفارت بروی واجب آید یا نه - واجب نیاید مسئله اگر مردی از ملک خود
 بر نفس خود چیزی حرام کند حرام نشود اما از برای مال بکفارت سوگند بر خود باید که مباح گرداند مسئله
 اگر مردی سوگند خورد بر حلالی که هست بروی حرام این سوگند بر کدام حلال واقع شود بر طعام
 شراب مگر آنکه در حال سوگند در دل نیتی کرده باشد آنگاه آن نیت معتبر باشد مسئله اگر مردی
 نذری مطلق کرد بروی واجب آید که آنرا بوفای رساند اما اگر این نذر معلق کرد بوجوه شرطی واجب نشود تا آن
 شرط در وجود نیاید و چون شرط در وجود آمد و وفای نذر بروی واجب شد و روایت کرده اند از امام
 ابو حنیفه که ازین رجوع کرده است و گفته است که اگر بچنین گوید که من چنین کاری بکنم بر من خدایا
 حجتی یا صوم سته یعنی روزه سالی یا صدقه کنم آنچه من مالک شوم از اینچنین چیزی روا باشد
 کفارت سوگند واجب آید و این قول محمد است مسئله اگر مردی سوگند خورد که در خانه در نرم
 پس در کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسا و یا در کشت در میرود سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود
 مسئله اگر مردی سوگند خورد که سخن نگوید پس قرآن میخواند سوگند واقع شود یا نه - اگر اینمرد عجمی باشد

و عربی زبان نباشد سوگند واقع نشود خواه خواندن او در نماز باشد خواه بیرون نماز باشد اما اگر
عربی زبان باشد به بینیم که این قرآن خواندن او در نمازست یا بیرون از نماز اگر در نمازست
سوگند واقع نشود و اگر بیرون از نماز سوگند واقع شود زیرا که چون زبان او عربیست و در حکم گویند
مسئله اگر مردی سوگند خورد که برای ستور بر نشیند و در آن حالت بر نشسته باشد سوگند واقع شود
یا نه اگر بر فور فرود آید سوگند واقع نشود اما اگر زبانی درنگ کند پس فرود آید سوگند واقع شود
و همچنین اگر سوگند خورد که من جامه بنوشم و او در آن حالت با جامه هست نیز همین حکم است که گفته شد
ستور را اگر بکشد حانت نشود و اگر درنگ کند حانت شود و نزدیک فرات است که در هر صورت
بر دو مسئله حانت خود اگر چه از ستور بر فور فرود آید و یا جامه را بر فور بکشد مسئله اگر سوگند خورد
درین سرای در نیایم و او در آن سرای بوده باشد حانت نشود یا نه حانت نشود تا بیرون آید و باز
در رود اما تا مادام که تاخیر میکند باکی نباشد مسئله اگر مرد سوگند خورد که در سر او در پس سر او
در میرود که خرابست سوگند واقع نشود یا نه واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که درین سرای
در نزد پس آن سر خراب گشت پس بعد از آن در رفت سوگند واقع نشود یا نه واقع نشود مسئله
اگر مردی گوید که من در تخته و در زوم و برین سوگند خورد پس آن خانه خراب گشت بعد از آن در رفت
سوگند واقع نشود یا نه واقع نشود زیرا که اگر خانه خراب شود چنانکه میگوید و یا باقی نماند و از آن
مردمان خانه نگویند اما اگر سرایی خراب شود در عرف او سر آگویند مسئله اگر سوگند خورد که بر زن
فلان سخن نگویم پس فلان زن را طلاق داد بعد از آن او سخن گفت با آن زن سوگند واقع نشود یا نه
نزدیک امام عظیم ر.م و ابو یوسف و محمد واقع نشود و نزدیک محمد واقع شود و اصل این مسئله بر دو وجه است اصناف
بلکست و اضافت تعریف و تشمیر اما اضافت ملک چنانست که بنده فلان یا جامه فلان و یا سرای فلان
اما اضافت تعریف چنانکه دست فلان و یا زن فلان و بیان این اصل آنست که اگر سوگند خورد که
سخن نگویم بر بنده فلان و یا در نزد سر آزید و یا بر نشیند بر ستور عمر و یا سخن نگویم بر زن
پس بکر زن را طلاق داد و بنده را بفروخت و زید سرای ملک گیری کرد و عمر و ستور را بفروخت
بعد از آن این مرد بر بنده سخن گفت و در سر آزید در رفت و بر ستور عمر و برشت و بر آن زن بکر
سخن گفت نزدیک ابو حنیفه و ابو یوسف سوگند واقع نشود زیرا که اصل ابو حنیفه و ابو یوسف ر.م درین
مسئله آنست که چون سوگند او بر اشارت اضافت ملک هر دو باشد چون یکی فوت شود واقع نشود
زیرا که سوگند معلق به شرط بوده است و هر دو شرط فوت نشده است و نزدیک محمد سوگند واقع شود زیرا که

اصل او درین مسئله است که اشارت قویترست از اضافت ملک پس چون اشارت قویترست همان
 معتبر باشد و اینجا این اشارت او قائمست پس سوگند واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد
 که سخن نگوید با این زن زید پس این زید زن را طلاق داد پس بعد از آن سخن میگوید سوگند واقع شود
 یا نه. باتفاق واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که با خداوند طلیسان سخن نگوید پس آن
 خصم این طلیسان را بفروخت پس سوگند خورنده سخن میگوید و گند واقع شود یا نه. واقع شود مسئله
 اگر مردی سوگند خورد که برین مرد جوان سخن نگوید پس آن جوان پیرشد پس سخن میگوید و یا سوگند خورد
 که گوشت این بره نخورد پس بخورد سوگند واقع شود یا نه. واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورد
 که ازین درخت چیزی نخورد سوگند او برچه واقع شود. برمیوه نه بر پوست و برگ اگر میوه آنرا نخورد
 حانت شود و اگر برگش یا پوستش خورد حانت نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین شیر
 نخورم پس از آن شیر جفرا یا پیر میخورد سوگند واقع شود یا نه. واقع نشود زیرا که اسم بدل شود
 مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین پس خرماسوگند پس رطب گشت میخورد سوگند واقع شود
 یا نه. واقع نشود مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورد پس نیم خسته بخورد سوگند واقع شود یا نه.
 نزدیک امام عظم و محمد واقع شود و نزدیک ابو یوسف واقع نشود مگر آنکه مطلب غالب باشد مسئله
 اگر سوگند خورد که گوشت نخورد پس ماهی بخورد سوگند واقع شود یا نه. واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند
 خورد که از دجله آب نخورم پس آب دجله را در آوندی بخورد سوگند واقع شود یا نه. واقع نشود مگر
 آنکه دهن برد همچون ستوران چون بدینی بخورد باتفاق واقع شود و این قول ابو حنیفه هم است
 اما اگر سوگند خورد که من آب دجله را نخورم پس آن آب باوندی یا کوزه بخورد اینجا سوگند واقع
 مسئله اگر مردی سوگند خورد که ازین گندم نخورم پس نان بزد و بخورد سوگند واقع شود یا نه. نزدیک
 امام ابو حنیفه سوگند واقع نشود و نزدیک ابو یوسف و محمد واقع شود اما اگر خطه را درست در
 آب بچوشاند و بخورد باتفاق سوگند واقع شود مسئله اگر سوگند خورد که ازین آرد نخورد پس
 از آن آرد نان بخت و بخورد سوگند واقع شود و اگر بعینه آرد بخورد سوگند واقع نشود مگر که
 این سوگند خورنده طحان باشد آنگاه چون عین آرد بخورد سوگند واقع شود مسئله اگر مردی
 سوگند خورد که بازید سخن نگوید پس بازید بخت و او سخن گفت چنانکه زید او را بشنیدی اگر خواب نبود
 سوگند واقع شود یا نه. واقع شود و اگر چنان آهسته گفته است که اگر زید بیدار بود نشنیدی واقع
 نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که در سر افلان نروم و یا با فلان کلام نکنم مگر بدستوری او پس

پس این بر پیش کشد

دستوری داد اما اوزان دستوری خبر نیست و او در سرای در رفت سوگند واقع شود
واقع شود نزدیک ابو حنیفه و محمد و نزدیک ابو یوسف واقع نشود مسئله اگر والی سوگند دهد مردی
برزدی که در شهر در آید مرا خبر کن این سوگند باز باقی ماند تا زمانی که این والی را آن ولایت باشد حسم
اگر مردی سوگند خورد که برستور فلان نشیند پس برستور بنده فلان می نشیند سوگند واقع شد
یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که درین سرای در نروم پس بر بام آن سرای بایستاید
یا در دبلیز سرای در آمد سوگند واقع شود یا نه - واقع نشود مسئله اگر در طاق آنجا نه بایستد که او
سوگند چه باشد - به بنیم که اگر چنان بایستاده است که اگر در طاق آن در را پیش کنند او بیرون ماند سوگند
واقع نشود و اگر چنانست که طاق آن در را پیش کنند او درون ماند اینجا واقع شود مسئله اگر مردی
خورد که سر بریان کرده نخورد این سوگند بر کدام سر بریان افتد - نزدیک ابو حنیفه رحم بر سر گوسفند
غیر آن هر سر که در تنور بریان کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد بر سر گوسفند سخت مسئله اگر مردی
سوگند خورد که بریان نخورد این سوگند او بر کدام بریان افتد - سوگند او بر بریان گوشت افتد
بر بادنگان یا گز بریان کرده مسئله اگر مردی سوگند خورد که طبع نخورد سوگند او بر چه افتد - بر
از گوشت بچخته شود سوگند او بر آن افتد مسئله اگر مردی سوگند خورد که نان نخورد بین بر کدام
طعام منعقد شود بر هر چه آنرا در عرف عادت مردمان شهران خوانند چنانکه اگر انیرد قطائف عراقی
خورد یا نان برنج عراقی خورد حانت نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بیع و شرا نکند و یا اجارت
ند پس کسے را وکیل که در بخیرین و یا بفروختن و یا با اجارت دادن سوگند واقع شود یا نه - نشود
مسئله اگر مردی سوگند خورد که زن بزنی نکند و یا زن را طلاق ندهد و یا بنده را آزاد نکند پس
کسے را وکیل کرد بکردن اینچیز سوگند واقع شود یا نه - واقع شود زیرا که حقوق این عقد بموکل
راجع است نه بوکیل مسئله اگر سوگند خورد مردی که بر زمین نشیند پس بر بوریا بر بساط می نشیند سوگند
واقع شود یا نه - واقع نشود مسئله اگر مردی سوگند خورد که بر تخت نشیند پس بر تخت بساطی یا
بوریا می اندازد و بر می نشیند حانت شود یا نه - حانت شود اما اگر برین تخت تخت دیگر
بناده و بر سر این تخت دیگر بساطی یا بوریا می نشیند حانت نشود مسئله
اگر مردی سوگند خورد که بر فراش نخید پس بر فراش بستر می افکند و می خید سوگند واقع شود
یا نه - واقع نشود اما اگر این بستر باریکت چنانکه چادر بستر پوش سوگند واقع شود مسئله اگر مردی
سوگندی خورد و با آن سوگند پیوسته انشاء الله میگوید این سوگند باشد یا نه - نباشد مسئله

اگر مردی سوگند خورده که بیایم اگر توانم حکم این چه باشد - این موقوف باشد بر توانائی صحت بر
 توانائی مال بسیار مسئله اگر مردی سوگند خورده که سخن نگوید چنین و زنان بر چندگاه واقع شود -
 اگر منکر میگوید چنانکه لایحکم حینا و لایحکم زمانا یا آنکه معرفت میگوید بالف و لام چنانکه لایحکم
 و الزمان این بر ششماه افتد و حکم لفظ بهمین است نزدیک ابو یوسف و محمد مسئله اگر سوگند خورده که
 سخن نگوید روزی و ز بار چند روز افتد - به بنیم که منکر گفته یا معرفت اگر منکر گفته است چنانکه لایحکم
 ایام است روز افتد و اگر معرفت گفته است چنانکه لایحکم ایام برده روز افتد این نزدیک
 ابو حنیفه است و نزدیک ابو یوسف و محمد بر یک هفته مسئله اگر مردی سوگند خورده که سخن نگوید
 ماهها بر چندگاه افتد اگر بمعرفه گوید چنین که الشهور نزدیک ابو حنیفه سه برده ماه افتد و نزدیک
 ابو یوسف و محمد بر ده و اندوه افتد و اگر گوید بکنم چنین ترک گیر تا ابد مسئله اگر مردی سوگند
 خورده که سخن نگوید تا حقیر بر چندگاه واقع شود - بر ششاد سال واقع شود مسئله اگر مردی سوگند
 خورده که تا دوری سخن نگوید و یا وام نگزارد بر چند روز واقع گردد - بر یکماه اگر پس از یکماه سخن
 گوید سوگند او واقع نگردد و اگر پیش از یکماه سخن گوید واقع گردد مسئله اگر سوگند خورده که سالها
 سخن نگوید بر چندماه افتد - اگر بمعرفه یاد کند چنانکه السنین نزدیک امام ابو حنیفه برده سال افتد و نزدیک
 ابو یوسف و محمد بر جمیع عمر میفتد و اگر نکره گوید چنانکه سنینا بر سه سال واقع شود مسئله و اگر گوید
 خورده که فلان کار کند هر آنه چون یکبار کرد سوگند او بر افتد چیزی واقع نگردد مسئله اگر مردی سوگند
 خورده که زن او بیرون نیاید از خانه مگر بفراوان پس یکبار دستوری داد بیرون آمد دیگر بفراوان مجامع
 شود یا نه - باشد هر باری که بیرون آید دستوری بایدش خواست اما حلیتش آنست که گوید هر بیرون
 آمدن ترا دستوری دادم مسئله اگر سوگند خورده که بیرون نیایی مگر آنکه من ترا دستوری دهم چون
 یکبار از زن ترا دستوری داد بار دیگر این ترا حاجت باشد دستوری یا نه - نباشد هم بدان دستوری
 اول چند آنکه خوابد و بیاید مسئله اگر مردی سوگند خورده که چاشت نخورد چاشت تا کی باشد از
 صبح صادق تا نماز پیشین مسئله اگر مردی سوگند خورده که شام نخورد حد شام تا کی باشد - از نماز
 پیشین تا نیمشب مسئله اگر مردی سوگند خورده که سحر نخورد حد سحر تا کی باشد - از نیمشب تا صبح صادق
 مسئله اگر سوگند خورده که در نیخانه ساکن نباشم پس خود بیرون آمد و اهل با و متاع را بخانه بگذاشت
 سوگند واقع شود یا نه - واقع شود مسئله اگر مردی سوگند خورده که بر اینه بر آسمان برود و این
 زر گرداند حکم این بهمین چه باشد - این بهمین در حال واقع گردد و کفارت واجب آید مسئله اگر مردی

سوگند خورد که فلان را امروز وام او بگزارم پس بگزارد اما این فلان بعضی ازین سیم زیوف یافت و بعضی
 بنهرجه یافت و یا بعضی مستحقه یافت سوگند واقع نشود یا نه - واقع نشود اما اگر زیوف یافت
 و سیم مستوقه یافت سوگند واقع شود زیرا چه در سیم اول نقره باید اما غلبه بر مس را بود اما در سیم
 نقره نباشد خذف باشد مسئله اگر مردی سوگندی خورد که دینی که مرا بر فلانست جمله قبض کنم و متفرق
 قبض نکنم مثلاً هزار درم یافتنی داشت پانصد درم قبض کرد حانت نشود تا آنگاه که همه متفرق قضا
 نکند و همچنین اگر بعضی قبض کند و باقی بخشد و یا ابراء کند سوگند واقع نشود اما اگر قبض کرد این
 دین را بدو وزن چنانکه مشغول نشد میان این دو وزن مگر بوزن کردن نیز حانت نشود و
 این قبض متفرق نباشد مسئله اگر مردی سوگند خورد که هر اینه بیایم بصره پس نیاید تا آنروز که
 بمردانگی باز حانت شود - از آخرین جزوی از اجزای حیوة کتاب الدعوی مدعی را گویند و
 مدعی علیه را - مدعی دعوی کننده را گویند و مشروع بروی آنست که او را جبر نکنند بر خصومت کردن
 تا دست از خصومت باز دارد و مدعی علیه کسی را گویند که بروی دعوی باشد و مشروع بروی آنست
 که او را جبر نکنند بر خصومت کردن مسئله دعوی کی درست آید - دعوی وقتی درست آید که جنس و
 قدر بکالا را تعیین کند و دعوی کند اگر کالا بدست مدعی علیه قائم باشد تکلیفش کنند تا حاضر کند تا در
 حال دعوی کردن مدعی اشرت بکالا کردن کند اما اگر قائم نباشد قیمت کالا را یاد کنند مسئله اگر دعوی
 در خانه یا در زمینی میکند آنرا چگونه وصف کند حدایش بیان باید کرد و باید گفت که این بدست مدعی علیه
 بغیر حقت و من آنرا میطلبم مسئله اما اگر حق دیگری را دعوی کند باید که در حال دعوی گوید که حق من
 آن فلان در دست ویت و من از خجبت او را میطلبم چون دعوی بر نیگونه درست گشت قاضی
 مردعی علیه را از حال دعوی وی پرسد اگر مدعی علیه اعتراف کند قاضی بر اعتراف وی حکم کند و اگر
 مدعی علیه منکر شود آنگاه از مدعی بینه طلبد اگر مدعی بینه را حاضر آورد بر حکم بینه قضا کند و اگر مدعی را
 بینه نباشد از مدعی علیه سوگند طلبد قاضی مدعی علیه را سوگند دهد اگر سوگند نخورد و نکول آید قاضی بر
 حکم نکول قضا کند و مدعی علیه را لازم کند مسئله اگر مدعی گوید که بینه حاضر دارم و بینه میطلبم سوگند بر
 مدعی علیه واجب آید یا نه - واجب نیاید و بر مدعی سوگند را باز نگردانند نزدیک ابو حنیفه رح اما چون
 از احضار بینه عاجز آید طلب بینه باطل نگردد اما چون مدعی علیه نکول آورد یعنی از سوگند خوردن
 خاموش گشت قاضی سه مرتبه بینه را بروی عرضه کند اگر درین سه بار عرضه کردن سوگند نخورد و خاموش
 می بود آنگاه قضای سوگند بنکول و آنچه مدعی بروی دعوی کرده باشد لازم گردد و بینه صاحب ید در

ملک مطلق قبول کنند یا نه - قبول نکنند چنانچه مردی دعوی میکند در خانه و اینخانه در قبض مردی باشد پس هر دو تن بینه اقامت کنند بینه خارجی را با وجود ازان صاحب بد قبول نکنند مسئله چند مسئله که بر منکر سوگند نیاید و چند مسئله است که بر منکر سوگند واجب آید - بدانکه در حدود اتفاق واجب نیاید و در هفت مسئله خلافت یکجی در دعوی نکاح بر منکر دوم در دعوی مراجعت از طلاق جمعی سیوم در دعوی مراجعت در ایام چهارم در دعوی بندگی پنجم در دعوی ولا ششم در دعوی استیلا و غیره ام ولد هفتم در دعوی نسب درین هر هفت موضع بر منکر سوگند نیاید بنزدیک ابو حنیفه و نزدیک ابو یوسف و محمد واجب آید مسئله اگر دو تن دعوی کنند در کالائی و آن کالا بدست ثالثی باشد و هر دو تن اقامت بینه کنند بینه کدام کس معتبر باشد - کالا میان ایشان بمنافقه قسمت کنند مسئله اگر دو تن در نکاح زنی دعوی کنند و هر دو تن بینه را اقامت کنند زن زن که باشد - بینه هر دو مسموع نباشد تصدیق زن رجوع کنند هر کرا ازین دو تن زن تصدیق کند زن زن او باشد مسئله اگر دو تن بر بنده دعوی کنند بخربسکه گوید که خریدم منست و دیگری گوید خریدم منست بنده هر کرا باشد - میان هر دو تن بمنافقه باشد هر یک از ایشان را بخیار باشد و این بنده شریک باشد و بنده تمام قبض کند و خواهد از شریک نیمه بیاستاند و بنده بدو باز گذارد مسئله اگر قاضی میان هر دو تن به بنده قضا کرد پس یکی گوید که من بنده را قبول نکنم شریک دیگر را را و باشد که کل بنده قبض کنند یا نه - روا نباشد مسئله اگر دو کس تاریخ را بیان میکنند بنده کدام کس اولتر باشد بکس که اواخر تاریخ باشد اما اگر تاریخ یا ونیکند ولیکن یکی از ایشان صاحب قبض باشد او اولتر باشد مسئله اگر یکی از ایشان دعوی خریدن کند و دیگری بینه و قبض هر دو بینه اقامت کنند و هر دو تاریخ نباشد شرائ اولتر باشد مسئله اگر یکی از شراد دعوی کند و زنی دعوی کند که شوهری این بنده را اجوز است او را داده است نزدیک ابو حنیفه و ابویوسف و بنده میان هر دو تن بمنافقه باشد و نزدیک محمد بنده تمامی مرد را باشد که دعوی خریدن کند و این را قاضی بر شوهری بقیمت بنده قضا کند مسئله اگر یکی بینه و قبض دعوی میکند و دیگری بینه و قبض بنده کرا باشد - صاحب بینه اولتر باشد و ایشان هر دو خارجا باشند که از میان ایشان بنده هر کس را باشد که اقدم تاریخ باشد و این آن باشد که یکی سالی دعوی کند و دیگری دو سال دعوی کند اینکس که دو سال دعوی میکند او را اقدم تاریخ گویند بنده بدو اولتر باشد مسئله اگر دو تن دعوی میکنند در بنده و این بنده بدست ثالثی است و هر دو بینه قائم کردند هر یک بر تاریخ دیگر بنده بکه اولتر باشد - بکسکه تاریخ او پیشتر باشد مسئله اگر دو تن در بنده

دعوی کنند یکی صاحب قبض باشد و دیگری خارجی باشد و هر دو تاریخ یاد میکنند فاما صاحب بد
اقدام تاریخ است او اولیتر باشد **مسئله** و اگر دو تن در ستوری دعوی کنند و هر دو بینه اقامت
میکند که خانه زاده منست و یکی صاحب بد باشد او اولیتر باشد و در جامه که خانه یافت دعوی کنند
نیز همین حکم باشد و هر سببی که در ملک مکر نشود پس همچنانست **مسئله** اگر دو تن در بنده دعوی
کنند و یکی از ایشان صاحب بد باشد او دعوی میکند بر خارجی که من ازین خریده ام و خارجی
ملک مطلق دعوی میکند دعوی که اولیتر باشد - دعوی صاحب بد **مسئله** اگر هر یکی از ایشان
صاحب بد باشد و خارجی دعوی کند بشراء از دیگری و هر دو تاریخ نباشد حکم این چه باشد -
نزدیک امام ابو حنیفه و ابو یوسف بینه هر دو باطل باشد اما بینه میان ایشان بمناصفه باشد
و نزدیک محمد بن بزرگوار باطل باشد اما بینه بخارج اولیتر باشد **مسئله** اگر دو مدعی در کالائی
دعوی کنند و یکی از ایشان دو گواه دارد و دیگری چهار گواه هر دو کیسان باشند یا نه - هر دو متساوی
باشند **مسئله** اگر مردی بر مردی دعوی کند بقصاص پس مدعا علیه منکر شود و از سوگند نکول
آرد بر وی واجب آید یا نه - و اگر این قصاص مدعی دو نفر باشد چنانکه مثلاً در دست
و یا پای قصاص واجب آید و اگر دعوی در نفس باشد جس کنند تا اقرار کنند و یا سوگند خور و اما
نزدیک ابو حنیفه و نزدیک صاحبیه در هر جا ویت واجب آید **مسئله** اگر مدعی مخصم را در مجلس قاضی
حاضر کند و دعوی کند که بینه بدارم و آن از مدعی علیه میبایخی بطلبد بر مدعی علیه واجب آید که کفیل
دهد یا نه - بنگریم اگر این مدعی علیه مقیم باشد بر و واجب شود که کفیل بدد بنفس خویش تا سه روز و اگر
غیرت باشد مقدار مجلس قاضی او را ملازمست کند تا مدعی بینه را حاضر آرد و پیش ازین ملازمست
نذیر که آن از صحت بازمانده این حرج باشد و حرج در شرع روانیست **مسئله** اگر یک تن دعوی
کند بملک و دیگری گوید که بدست من و ودیعت است از فلان غائب و یا گوید فلان غائب گرو
کرده است بدست من و یا گوید که من از وی غصب کرده ام بینه اقامت کند بر اسم و نسب مدعی
و بنهادن و ودیعت اکنون این خصومت از ایشان رفع گردید یا نه - رفع گردد مگر در یک **مسئله** که از
غائب خریدن دعوی کند آنگاه که حاضر گردد **مسئله** اگر مدعی دعوی کند که از من این کالا را بزرگ
اند و مدعی علیه گوید که با من و ودیعت نهاده است فلان غائب و برین بینه اقامت کند خصومت
ایشان برافتد یا نه - خصومت باقی ماند و برنیفتد و اگر مدعی گوید که من این را بخبریده ام از فلان غائب
و صاحب بد گوید همان فلان غائب بدست من و ودیعت نهاده است خصومت قطع شود یا نه -

ساقط شود اما سوگند بیاورد بنام خدایتحا و موکد کند باوصافه یعنی بگوید و الله با الله ما سکنه
بطلاق و عتاق نشاید خورد اما چه دوازده برین سوگند دهند که بالله الذی انزل التوریه علی موسی
یعنی بگوید بخدا اینکه فرو فرستاد توریه را بر موسی و نصرانی را یعنی ترسا را برینگونه سوگند باید داد که
بالله الذی انزل الانجیل علی عیسی و مجوسی یعنی مغ را بر این سوگند دهند که بدانند اینکه آتش آفریده است
و بخانههای بیت پرستیدن ایشان و بند چنانکه کلیسا و کشتیهای ایشان مسئله سوگند مغلظه
بر مسلمان واجب آید یا نه - واجب نیاید و سوگند مغلظه آن باشد که بسجده یا بخانه کعبه و یا به
بیت المقدس سوگند و بر این سوگند مغلظه گویند و همچنین بزمان نیز سوگند نشاید واجب آنکه
بماه رمضان یا بجمعه یا شب قدر و یا شب بدر و آنچه بدان مانده مسئله اگر مردی دعوی کند بر ترا
بنده و بانیع بیع را منکر شود آن بانیع را چگونه سوگند دهند - برین سوگند باید داد که بالله که میان
شما بیع قائم نیست درین بنده فروخته و نگوید که این بنده را تو فروخته مسئله اگر مردی کالا را بیکی
غصب کرد و منکر شد سوگند باید داد برین سوگند که ابا کند که این مدعی را استحقاق نیست برین کالا
که دعوی میکند و نگوید که تو این کالا را غصب کرده مسئله اگر مدعی بنکاح باشد مدعی علیه را چگونه
سوگند دهند - برینگونه که بالله که میان شما نکاح پیوسته نیست درین حال که دعوی میکند مسئله
اگر زنی دعوی کند بر شوهری که تو مرا طلاق داده و شوهر منکر شود او را چگونه سوگند دهند - برین سوگند
که بالله که این از تو پائی گشاده نیست برین طلاق که دعوی میکند و بدین لفظ سوگند نهد که تو
او را طلاق داده مسئله اگر دوتن بسرایی دعوی میکنند یکی جمیع سر او و دیگری نصف سر او هر دو تن
عینه اقامت کنند و آنسرای در دست تالش باشد سرای مرکر باشد - نزدیک ابو حنیفه سرای را
چهار تیر کنند چهار تیر صاحب دعوی جمیع را باشد و یک تیر صاحب نصف را و قول ابو یوسف
محمد بن طلحه و یحیی بن ابی اسحاق هر تیر کنند دو تیر صاحب جمیع را و یک تیر صاحب نصف را مسئله اگر
سرای نصف در قبض یکی باشد و نصف در قبض یکی چنانکه هر دو صاحب قبض باشد حکم اینسرای
چگونه باشد - جمیع سرای هر صاحب جمیع را باشد نیمه آن که در قبض اوست بی دعوی و نیمه دیگر
بر حکم دعوی که مدعی صاحب نصف در نیمه سرای صاحب بدست و مدعی جمیع از آن نیمه خارجی و
هر جا که دوتن دعوی که نزد یکی صاحب بدست باشد و دیگری خارجی بینه خارجی قبول کنند و بینه
تبرکلی نکنند زیرا که بینه را مدعی مطلق یا کرده ایم مسئله اگر دوتن خصوصت در دعوی کردند
هر یک از ایشان عینه اقامت کند که این صورت در خانه را از من است و هر دو تن تاریخ یاد میکنند

ستور مرکر باشد - آنکس را باشد که سال ستور موافق تاریخ او باشد مسئله اگر سال ستور هر دو یکی باشد حکم این چه باشد - میان هر دو تن مناصفه باشد مسئله و اگر دو تن در ستور می منازعت کنند یکی از ایشان بر نشسته باشد و یکی پیاده باشد و بیچ بامینه نباشد ستور مرکر باشد - هر کسی را که او را کب باشد مسئله و اگر در بائع و مشتری خلاف افتد در ثمن مبیع چنانکه بائع گوید بصد درم فروخته ام و مشتری گوید که بیچاه درم خریدم ام و یا در مبیع اختلاف رود چنانکه گوید که صد من را بصد درم فروخته ام و مشتری گوید که دولیت من را بصد درم خریده ام قول که معتبر باشد - هر که از ایشان بینه را اقامت کند و اگر هر دو تن بینه را اقامت کنند آنکس معتبر تر باشد که زیادتی را ثابت میکند مسئله اگر دو تن بینه ندارند قاضی مشتری را گوید که رضاده بدان ثمنی که بائع دعوی کند و الا فسخ کنم و بائع را گوید رضاده بر آن مبیع که مشتری دعوی میکند و الا بیع رافسخ کنم اگر ایشان رضاد دهند فسخ بیع قائم باشد میان ایشان و اگر رضاد ندهند قاضی هر یک را از ایشان سوگند دهد بر دعوی دیگری مسئله اول سوگند مرکر دهد - مشتری را بعد از آن مر بائع را چون هر کس سوگند خوردند آنگاه قاضی بیع را میان ایشان فسخ کند و اگر یکی از ایشان نگوید آرد و دعوی دیگر لازم شود مسئله اگر خلاف افتاد میان بائع و مشتری در اجل یعنی در مهلت چنانکه مشتری گوید که من کالا بمهلت خریده ام و بائع گوید که من بنقد فروخته ام و یا همچنین اختلاف افتد بشرط خیاری که از ایشان گوید که من بخیار خریده ام و دیگری منکر شود که من بی خیار فروخته ام و یا نیز اختلاف افتد در استیفای ثمن چنانکه مشتری گوید که بعضی ثمن تسلیم کرده ام و بائع منکر شود قول که معتبر باشد - در نیمه قول کسی باشد که او منکر باشد اما سوگند مسئله اگر مبیع هلاک شود پس اختلاف افتد هر دو را سوگند دهند قول قول مشتری باشد با سوگند بیچ و نزدیک محمد هر دو سوگند دهند یعنی مشتری را سوگند دهند که صد من بصد درم خریده و بائع را سوگند دهند که صد من بیچاه درم فروخته چون هر دو تن سوگند خوردند آنگاه بیع رافسخ کنند بر قیمت هلاک شده مسئله اگر مردی دو بنده را بخرید پس یکی هلاک شد پس اختلاف افتاد در ثمن تجالفت رود میان ایشان یا نه - یعنی هر دو را سوگند دهند و بیع رافسخ کنند بر زنده و قیمت هلاک شده قاضی قصدا کند مر بائع را بر مشتری بنده زنده و قیمت کند هلاک شده را مسئله اگر اختلاف میان زن و شوهر در مهر افتاد و شوهر گوید مهر تو هزار درم است و زن گوید که دو هزار درم است قول که معتبر باشد - هر که از ایشان بینه اقامت کند و اگر هر دو بینه اقامت کنند قول زن معتبر باشد و اگر هر دو از اقامت

مینه عاجز شوند نزدیک امام ابو حنیفه هر دو را سوگند دهد و حکم کند بر مهر مثل او اگر چندان باشد که
 دعوی میکند و یا بیش از آن و نکاح را فسخ نکنند و نزدیک ابو یوسف قول قول شوهر باشد مگر آنکه
 چیزی محال دعوی کند یعنی چیزی گوید که مردان را از آن محال آید اما اگر چنانستی که مهر مثل این زن چنان
 باشد که اعتراف میکند شوهر و یا کم از آن باشد قضا کرده شود بر آنچه اعتراف میکند شوهر و اگر
 مهر مثل او بمقداری باشد که زن دعوی میکند و یا بیش از آن قضا کرده شود بر آنچه زن دعوی میکند
 اما اگر میان باشد قول قول زن باشد تمامی مهر مثل او مسئله اگر اختلاف افتد میان آجر و
 مستاجر مثلاً مردی در زنی میکند که بگوید منم مزدور گرفته و صاحب جامه گوید که بنیدرم قول که
 معتبر باشد - بنگریم که پیش از آنکه دوخته شود این اختلاف می رود یا بعد از آن اگر هنوز دوخته
 است هر دو تن را سوگند دهند و اجارت را فسخ کنند و اگر بعضی دوخته باشد و آنچه دوخته
 قول قول دزدی باشد با سوگند بهم و از آنچه ندوخته هر دو تن را سوگند دهند و اجارت رفسخ
 کنند و اگر تمام دوخته باشد قول قول دزدی باشد با سوگند بهم مسئله اگر اختلاف افتد میان
 مولی و مکاتب در مال کتابت مکاتب گوید هر دو تن و مولی گوید که دو هزار درم است قول قول
 که باشد - قول قول کسی باشد که منکر باشد با سوگند بهم و نزدیک ابو یوسف هر دو تن را سوگند
 دهند و کتابت را فسخ کنند مسئله اگر اختلاف افتد اندر میان زن و شوی در متاع خانه هر یک از
 ایشان دعوی تمامی متاع میکند قول قول که باشد - نزدیک ابو حنیفه هر دو تن از جمله متاع آنچه حلیت
 مردان دارد مرد را دهند و هر چه صلاحیت زنان دارد زن را دهند و آنچه مشکل باشد موقوف
 دارند اگر نخست مرد بمیرد زن را دهند و اگر نخست زن بمیرد مرد را دهند و اگر پیش از وفات
 مرد زن را طلاق دهد مشکل مر شوهر را باشد و نزدیک محمد آنچه مشکل باشد در بنه حوال مر شوهر را باشد
 و نزدیک ابو یوسف چهار مثل مر زن را دهند و باقی مر شوهر را و نزدیک فرو شافعی در میان صنف
 باشد و نزدیک مالک تمامی متاع مشکل و جز مشکل میان ایشان مناصف کنند و بدینند و نزدیک
 ابی لیله تمامی مر شوهر را باشد مگر جامه پوشیدنی مر زن را و نزدیک حسن بصری تمامی مر شوهر را دهند
 مگر جامه پوشیدنی مر زن را مسئله اگر مردی کنیز که بفروخت پس این کنیز که فرزند آورد
 در قبض پس مالک گفت که این فرزند از آن منست نسب ثابت شود یا نه - اگر از شما فرزند آورد
 باشد از روز بیع نسب ثابت شود و بیع فسخ شود و کنیز که ام ولد گردد و بیاع رسد و مشتری ثمن خود
 رجوع کند اما اگر مشتری نیز دعوی کند گوید فرزند از آن منست دعوی مشتری مسموع نباشد همچنین

خواهد مشتری همراه بائع دعوی کند و خواه بعد از بائع در همه احوال دعوی بائع اولیتر باشد و اگر این فرزند
پیش از ششماه زاده باشد دعوی بائع باطل باشد مگر آنکه مشتری تصدیق کند مسئله اگر فرزند را کم از
ششماه آورد و بمرد پس بائع دعوی میکند دعوی بائع درست باشد یا نه - اگر فرزند بمیرد بعد از آن
دعوی کند کینز ام ولد نشود و دعوی بائع مسموع نباشد مسئله اگر کینز یک بمیرد و فرزند بر حال است
نسب ثابت شود یا نه - اگر کم از ششماه آورده باشد نسب ثابت شود و فرزند مر بائع را باشد نزدیک
ابو حنیفه و مر بائع را لازم شود که تمامی شش مشتری را باز دهد و نزدیک ابو یوسف و محمد حصه فرزند
دهد و حصه کینز یک واجب نکند مسئله اگر زنی دو بچه بیک شکم بیارد پس شوهر یکی را دعوی کند
یعنی یکی را اعتراف کند نسب از یکی ثابت شود یا نه هر دو - از هر دو ثابت شود کتاب
الشهادات گواهی چیست - فریضه است مسئله اگر مردی گواهی را بپوشد و پیدا نکند
روا باشد یا نه - اگر این گواهی در واقع حدود باشد گواه مخیر باشد خواه گواهی بدهد و خواه نباشد
اما فاضله آنست که بپوشد اما در سرقه چنان گواهی باید داد که مال مسلمان ثابت شود و قطع
واجب نباید و در حال گواهی دادن لفظ سرقه یا دکنند و نگویند که بدزدیده است و گویند که فلان
دیزم که مال فلانرا بستد و در باقی واقعات چون بیع و شراء و اجارت و نکاح و عتاق و طلاق
و آنچه بدین مانند فریضه باشد بر گواهی دادن و اگر بپوشد ما خود باشد و بزه مند باشد مسئله
گواه چند کس باید تا گواهی را بشنوند و اگر این گواه در واقعه زمان نظر کرده باشد فالعیاذ بالله تعالی
چهار مرد آزاد و مسلمان و عدول باید تا گواهی دهند چنانکه شرائط آنست تا آنکه ثابت شود
در باقی حدود و قصاص و مرد عدول بیاید تا گواهی دهند اما گواهی زنان در حدود و قصاص
مسموع نباشد و هر واقعه که بجز حدود و قصاص باشد گواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن مقبول باشد خواه
بر مال باشد خواه دعوی بر غیر یا چونکه نکاح و طلاق و خلع و وکالت و وصیت اما در وکالت و ولادت
گواهی زنان تنهایی مرد بشنوند و همچنین هر واقعه که مردان را در آن واقعه اطلاع ننهند بود روا باشد که
زن تنها گواهی دهد مسئله در گواهی عدالت فریضه است یا نه - در حدود و قصاص با جماع فریضه
است و هر چه بجز از حدود و قصاص باشد نزدیک امام ابو حنیفه هم بر ظاهر عدالت مسلمان مختصراً
کنند و نزدیک صاحبیه در کل واقعات عدالت شرط است در سر و علانیه مسئله اگر گواه را لفظ گواهی
یا دنباشد و گویند که ما معلوم است و یقین میمانم که بر یقین گواهی میدهد گواهی او را قبول کنند یا نه -
قبول نکنند مگر آنکه لفظ گواهی را یاد دارد مسئله گواهی بر چند وجه است - بر دو وجه یکوجه آنست

که حکم او بنفس خود ثابت شود چون بیع و شرا و اقرار و غضب و قتل و گواهی دادن بر حکم حاکم دین
 و اوقات گواهی دادن حلال باشد و قبول کنند اگر چه او را آنکس گواهی دادن نگفته باشد اما در حال
 گواهی دادن نگویید که مرا گواه گرفته است و وجه دوم آنست که حکم او بنفسش ثابت نشود چنانکه گواهی
 دهد بر گواهی دیگر مسئله اگر مردی بشنود که فلان مرد فلان را گواه گرفت او را روا باشد که در آن واقعه
 گواهی دهد یا نه - حلال نباشد او را که گواهی دهد مسئله اگر مردی خط خود ببیند و آن گواهی او را
 یاد نباشد حلال باشد او را که در آن واقعه یادش باشد مسئله گواهی نابینا و بنده و مجنون و قذوف
 که توبه کرد و مسوم باشد یا نه - نشنوند مسئله اگر مردی گواهی دهد از برای فرزند را و یا فرزند فرزند را و
 مادر و پدر را و یا شوهر گواهی دهد برای زن و یا زن گواهی دهد برای شوهر و یا مولی از برای بنده و یا از برای
 مکاتب این گواهی را شنوند یا نه - نشنوند اما اگر اجنبی دعوی کند برادر یکی این پسر گواهی دهد
 مادر از برای اجنبی این گواهی را بشنوند حاصل آنست اگر قرابتی بر یکدیگر گواهی دهد شنوند اما اگر
 بر قرابت از برای اجنبی گواهی دهد این را بشنوند مسئله گواهی شریک از برای شریک را شنوند
 و آنچه ایشان را شرکت باشد یا نه - نشنوند مسئله اگر از برای برادر را یا از برای عمو یا گواهی دهند
 آن گواهی مسوم باشد یا نه - مسوم نباشد مسئله گواهی محنت و نوحه گر و سرودگوی و مدح
 و کبوتر باز شنوند یا نه - نشنوند مسئله گواهی مردی که او مرتکب کبائر باشد شنوند یا نه - اگر
 مرتکب کبیره باشد که موجب آن حدست نشنوند مسئله گواهی مردی که غسل کند بی چادر و بی میز
 و در گرابه رود و یا کسی که ربا خورد و روا باشد یا نه - روا نباشد و همچنین گواهی مقام نر و باز شطرنج با
 نیز نشنوند مسئله گواهی مردی که در شارع بول کند و یا نان خورد و کسی که اسلاف خود را دشنام دهد
 شنوند یا نه - نشنوند اگر چه حسانت او بیش از سیئات باشد مسئله گواهی اهل امواء و متبذرع
 شنوند یا نه - در اخبار دیانات نشنوند و در معاملات بشنوند مگر گواهی خطایان که ایشان گویند
 اند که گواهی را قرض کنند و قرض ستانند و ایشان چنانند که چون مدعی پیش ایشان سوگند خورد بر
 صدق دعوی خویش ایشان گواهی دهند بی آنکه ایشان را علم باشد مسئله گواهی ذمی در حق ذمی شنوند
 یا نه - بشنوند اگر چه مختلف است باشند مسئله اگر مردی بصفهائرتلا باشد و اما از کبار محتجب باشد
 گواهی او بشنوند یا نه - بشنوند مسئله گواهی خسته ناکرده و خصی و خنثی بشنوند یا نه - بشنوند و
 بر گواهی که موافق دعوی باشد قبولش کنند و هر چه مخالف دعوی باشد نشنوند و شرط گواهی آنست
 که در معنی و لفظ برابر باشد نزد یک امام ابو حنیفه هم تا اگر یکی گواهی دهد برادر درم و دیگری بدو هزار درم

گواهی می‌چکد ام مسموع نباشد اما اگر کسی گواهی دهد هزار درم و دوم گواهی دهد بر هزار و پانصد
 درم و مدعی دعوی میکند هزار و پانصد درم و هزار درم باتفاق بشنوند مسئله اگر دوتن
 گواهی دادند بر هزار درم پس کسی ازین گواهان گواهی میدهند که از جمله این هزار درم پانصد درم
 گزارده است گواهی او درست باشد یا نه - درست نباشد و حکم این دعوی آن باشد که حکم کند
 بر هزار درم و گواهی انیکس موقوف باشد تا آنکه دیگر بیارد و آن گواه دیگر را باید که گواهی نماید و ام
 که مدعی اقرار نکرده باشد پیش از آنکه من پانصد درم قبض کرده ام مسئله اگر دو کس گواهی دادند بیشتر
 زید یکی گفت که زید روز عید بکه کشته شد و دیگر گواه گفت که روز عید بکوفه کشته شد گواهی کدام
 قبول کند - بنگریم اگر مرد و طائفه برابر گواهی میدهند هر دو گواهی دارد و کند و اگر نخست یک طائفه
 گواهی داد قاضی بر آن حکم کرد پس طائفه دیگر گواهی میدهند گواهی ایشان مقبول نباشد مسئله
 قاضی را روا باشد که بر جرم گواهی بشنود و حکم کند یا نه - روا نباشد مسئله اگر گواهی دهد بر نسب مثلاً
 که فلانکس فرزند او را فلانکس برد یا فلان زن برنی کرد یا فلان با زن خود دخول کرد و یا پولایت
 و یا بروقت گواهی ایشان مسموع باشد بی آنکه این حالها را مشاهده کرده باشند یا نه - مسموع باشد
 چون این خبر بدیشان از محضر صادق وثقه رسیده باشد و ایشان را اطلاع باشد که در رضو رتبا
 بشنیده گواهی دهند مسئله اگر گواهی بر گواهی دهد روا باشد یا نه - روا باشد و هر حقوقی که بی
 شبهت ساقط نشود مگر در حد و قصاص درین هر دو نشنوند گواهی یک تن بر یک تن مسموع باشد
 یا نه - نباشد مسئله گواهی دوتن بر یک تن بشنود یا نه - بشنوند مسئله صفت گواه گرفتن
 که گواهان بر گواهی خویش گواه گیرند چگونه باشد - آنکه گواهان اصل مرگواهان فرع را بگویند که گواهی
 میدهند بر گواهی ما که گواهی میدهم که فلان پس فلان اقرار کرده است بنزدیک ما پسندین مال و ما را
 گواه گرفته است بر نفس خویش و اگر این لفظ آخرین بگوید نیز روا باشد مسئله گواه فرع چگونه گواهی
 دهد - آنکه در وقت گواهی دادن بگوید که گواهی میدهم که فلان گواه گرفت ما را بر گواه خویش که فلان
 اقرار کرد بنزدیک ما پسندین مال و گفت گواهی ده بر گواهی من مسئله گواهی گواهان فرع کی قبول کند
 چون گواهان اصل بمیرند و یا غائب باشند سه روزه راه و یا بیمار باشند چنانکه در مجلس قاضی
 حاضر نتواند آمد مسئله اگر گواهان اصل مرگواهان فرع را عدالت کنند روا باشد یا نه - یکسانست
 عمل کنند یا نکنند و در حال روا باشد اما قاضی از حال ایشان تقصیر کند مسئله اگر گواهان
 اصل می‌کشوند که گواهان فرع را گواه نگرفته ایم گواهی گواهان فرع مسموع باشد یا نه - نباشد مسئله

اگر مردی گواهی دروغ دهد بروی چه واجب آید - نزدیک امام ابو حنیفه در بازارها حال ایشان معلوم کنند و ایشان را بگردانند اما تعزیر نکنند و نزدیک ابو یوسف و محمد تعزیر واجب آید بزنند و حبس کنند **کتاب الرجوع عن الشهادة** اگر گواهان از گواهی خویش رجوع کنند درست باشد یا نه - درست نباشد مگر آنکه بحاجس قاضی رجوع کنند و این نیز بنگریم اگر پیش از قضای قاضی رجوع میکنند حکم ساقط میشود و برگواهان چیزی واجب نشود و اگر بعد از قضای قاضی رجوع میکنند حکم قاضی ساقط نگردد و نسخ نشود و گواهان تاوان دارند گردند بر آنچه گواهی ایشان تکلف شده باشد **مسئله** اگر دو تن گواهی دادند مال و قاضی قصاکرد پس رجوع کردند مشهود علیه را آید ایشان را تاوان دارند یا نه - آید که تاوان دارند و اگر یکی رجوع کند به نیمه تاوان دارند و **مسئله** اگر سه تن گواهی دادند و قاضی قصاکرد پس یک تن ازین سه تن رجوع کرد بروی بیچم واجب آید یا نه - بیچم واجب نیاید اما اگر دو تن رجوع کردند به نیمه مال تاوان دارند **مسئله** اگر یک مرد و دو زن گواهی دادند و قاضی قصاکرد پس یک زن رجوع کرد حکم این چه باشد - ربعی مال را تاوان دارند و اگر دو زن رجوع کنند نیمه مال را تاوان دارند **مسئله** اگر یک مرد و دو زن گواهی دادند و قاضی قصاکرد پس شت زن رجوع کردند ضمان بر ایشان واجب آید یا نه - واجب نیاید و اگر نیم زن نیز رجوع کرد آنگاه بر هر زنی ربعی مال واجب آید **مسئله** و اگر جمله رجوع کنند قسمت میان ایشان چگونه باشد - نزدیک ابو حنیفه هر سدی بر مرد واجب آید و بیچم سدس بر زنان واجب آید و نزدیک ابو یوسف و محمد نیمه بر زنان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر زنی بنکاح مقدار مهر پس رجوع کنند ضمان بر ایشان واجب آید یا نه - اگر مقدار مهر مثل گواهی داده باشند ضمان واجب نیاید و اگر کم از مهر گواهی داده باشند بقدر نقصان ضمان واجب آید **مسئله** اگر دو مرد بر مردی گواهی دهند بنکاح زنی پس رجوع کنند ضمان آن بر ایشان واجب آید یا نه - اگر مقدار مهر مثل گواهی داده باشند واجب نیاید اگر زیادت از مهر مثل گواهی داده باشند بمقدار زیادتی ضمان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بیچم کالا پس رجوع کنند ضمان بر ایشان واجب آید یا نه - اگر مثل قیمت و یا زیادت از قیمت گواهی داده باشند ضمان بر ایشان واجب نیاید و اگر کم از قیمت مثل گواهی داده باشند بقدر نقصان ضمان بر ایشان واجب آید **مسئله** اگر دو تن گواهی دهند بر مردی که او زن خود را طلاق داده است پس رجوع کنند اگر پیش از دخول باشد نیمه مهر که این در زن داده است بر ایشان رجوع کند و اگر زن مدخوله باشد برگواهان بیچم

واجب نیاید زیرا که مهر بے گواهان ثابت گشته بود مسئله اگر گواهی بازادی بنده دهند پس رجوع کنند
 پس از قضای قاضی بنده آزاد گردد و قیمت برگواهان واجب آید مسئله اگر دو تن گواهی دهند بقصاص پس
 رجوع کنند بعد از قتل قصاص برین واجب آید یا نه - قصاص واجب نیاید ویت واجب آید مسئله اگر گواهان
 فرع رجوع کنند ضمان برایشان واجب آید یا نه - واجب آید مسئله اگر گواهان اصل مکر شوند که گواهی فرع را
 مکر فته ایم ضمان برگواهان فرع واجب آید یا نه - ضمان برایشان واجب نیاید مسئله اگر اقرار کنند که گواه گفته
 ایم اما غلط کردیم تاوان دار گردند یا نه - تاوان دار گردند مسئله و اگر گواهان فرع تکذیب کنند برگواهان اصل
 و یا گویند که بخلط گواه گرفتند التفات کنند بقول ایشان یا نه - التفات نکنند بقول ایشان مسئله اگر
 چهار تن گواهی بزنند و دو تن گواهی دهند با حصان و مزکیان ترکیه گردند پس رجوع کنند تاوان
 روا باشد یا نه - اگر گواهان زنار رجوع کنند تاوان دار گردند و اگر گواهان احصان رجوع کنند برایشان
 هیچ واجب نیاید مسئله اگر دو تن گواهی دهند برین و دو تن گواهی دهند بر وجود شرط چنانکه دو تن
 گواهی دهند که زید سوگند خورده است که اگر بنده او فلان کار بکند آزاد پس دو تن دیگر گواهی دهند که
 بنده فلان کار کرد چون بنده آزاد شد اگر گواهان رجوع کنند تاوان بر کدام گواهان واجب آید - برگواهان
 همین کتاب ادب القاضی نصب کردن بر قضای ولایت و قضای ید و مفوض کردن کرا
 روا باشد - آنکس را که در وی ولایت شهادت جمع باشد و عالم و مجتهد و امین و واثق و استوار باشد
 بر نفس خویش و کسیکه از میل و جور و ظلم خود را نگاه نتواند داشت او را نشاید که ولایت قضا قبول کند
 و ولایت قضا در خواست کردن کرامیت باشد مگر که او را مقلد کنند و واثق باشد که میل و جور نکند و
 چون قضا قبول کرد بروی واجب گردد که از دیوان قاضی که پیش از وی بوده باشد پرسد از حال مجنونان
 تفحص کند هر که اقرار کند بحق بروی لازم کند و هر که منکر شود از مدعی وی بینه طلبد و بر قول مجرد قاضی
 معزول شده او را قصاص نشاید کرد مگر بینه و اگر بینه اقامت نتواند کرد در احکام وی تعجیل نکند تا
 حال دیرار روشن کند و در و دائع و مال و ارتفاع مال وقف تفحص کند حکم بر بینه یا بر اعتراف خصم کند و بقول
 قاضی معزول التفات نکند مگر آنکس که معترف شده باشد که بدست او مال اوقاف و یا ودیعت باشد که
 قاضی معزول من تسلیم کرده است و در حال حکم در مسجد و یا در موضعی بنشیند که ظاهر باشد و مجلس عام
 باشد تا ضعیف و قوی او را بتواند مسئله قاضی را بدیه قبول کردن روا باشد یا نه - روا نباشد مگر از
 کسی که میان ایشان مبادلت بوده باشد و یا ذی رحم محرم باشد مسئله قاضی را در دعوت آمدن روا
 باشد یا نه - روا نباشد مگر دعوت عام باشد مسئله قاضی را روا باشد که در نماز جنازه حاضر آید یا نه -

روا باشد و همچنین پسریدن بیماری رود نیز باکی نباشد مسئله قاضی بار و ابا باشد که یکی از خصم را بی دیگر می دوت
 کند یانه - روا باشد و هر دو خصم با هم جلوس برابر دارد و یکی را از دو خصم اشاره کند و وعده نکند که تا او
 بدان شاد شود و حجت تلقین نکند چون ثابت گردد و صاحب حق حبس غریم طلبید حبس کردن تعجیل نکند و
 حکم کند و بفرماید تا حق بصاحب حق تسلیم کند مسئله اگر خصم امتناع آورد از تسلیم حق قاضی او را حبس فرماید یانه -
 بر دینی که بدل مال باشد چون ثمن مبیع و بدل قرض باشد و یا بدل عقدی چون مهر و کفالت و حواله باشد
 حبس فرماید و هر چه جز این باشد چون ارش جایت و غصب آن حبس فرماید چون خصم دعوی فقر و افلاس
 کند مگر بینه اقامت کند که وی مال دارد آنگاه دو ماه و یا سه ماه حبس فرماید پس از آن حال آن شخص کند اگر مال ظاهر
 گردد او را رخصت فرماید و چون از حبس بیرون آورده شود میان او و میان وام داران او فصل نکند تا او
 اگر زیاده ای از نفقه اولاد بدست آید و لم داران را آید که از وی بطلبند مسئله مرد را از برای نفقه زن و نفقه
 اولاد حبس نکند یانه - از برای نفقه زن حبس فرماید و از برای نفقه اولاد حبس فرماید مگر آنکه باقیه
 از نفقه امتناع آورد مسئله قضا زن نافذ باشد یانه - نافذ باشد مگر در حدود و قصاص مسئله نامه قاضی
 بکل واقعات مقبول باشد یانه - مقبول باشد چون دوقن گواهی دهند مگر در حدود و قصاص چون دوقن گواهی
 دهند اگر خصم حاضر باشد در حال گواهی حکم کنند گواهی ایشان را در نامه گواهی حکم کرده نویسند و اگر خصم حاضر نباشد
 نشاید که حکم کنند گواهی گواهان نویسند تا آن قاضی حکم کند که نامه سوا و یا چون نامه بدان قاضی رسد شاید
 که قبول کند مگر گواهی دو مرد یا گواهی یک مرد و دو زن چون قاضی نامه بنویسد باید که پیش گواهان بخواند تا
 ایشان را واقعه معلوم گردد و مهر کند و بدیشان تسلیم کند و چون نامه بقاضی که بدو نوشته باشد برسد خصم را
 حاضر کند و مهر را پیش او بکشد و گواهان گواهی دهند که این نامه فلان قاضی است بسوی تو بفلان واقعه را
 در مجلس حکم بخواند و مهر کرد و با تسلیم کرد و چون بر اینجهل گواهی دهند قاضی بخواند و در خصم را بنیاد و او را لازم
 کند مسئله قاضی خلیفه کردن بر قضا روا باشد یانه - روا باشد مگر که ولایت قضا او را مفوض شده باشد آنگاه
 او را رواست که نائب کند مسئله با چون حکم حاکمین بر قاضی برسد بر دشمن بر و واجب آید که امضا کند و بر حکم
 قضا کند یانه - آید مگر که حکم آن بخلاف قرآن و اخبار و اجماع باشد آنگاه نشاید که بر آن حکم کند مسئله بر خصم
 غائب حکم کردن روا باشد یانه - روا باشد مگر آنکه قائم مقام او کسی باشد مسئله و اگر دو مرد در واقعه
 مردی را حکم کنند و حاکم میان ایشان حکم کند و ایشان را بر حکم او رضا دهند درست باشد یانه - چون حکم کنند بر
 صفت حاکم باشد و با شرایط آن مطلع باشد درست باشد مسئله اگر کافری و یا بنده را و یا ذمی و یا محمد و یا ذبی
 و یا فاسق و یا کودک را حکم کنند روا باشد یانه - روا باشد مسئله اگر دو تن یکی را حکم کردند پس پیش از آنکه

او حکم کند و ساین دوتن را که رجوع کنند باین - آید اما چون حکم پیدا کرد حکم اول لازم شود پس رجوع نتواند کرد
مسئله چون حکمی حکم کرد پس از حکم او را بقاضی برگرفتند اگر موافق مذہب او باشد امضا کند و اگر مخالف مذہب باشد
باطل گرداند مسئله در حد و قصاص حکم کردن کسی روا باشد یا نه - روا باشد مسئله اگر در خون خطا کند حکم کرد
و حکم بر عاقله بدست قضا کرد حکم آن نافذ باشد یا نه - نباشد مسئله حاکم را روا باشد که گواه را بشنود و بنکول
قضا خصم کند یا نه - روا باشد مسئله اگر قاضی برای او در داد و فرزند و زن را حکم کند روا باشد یا نه - بطل
باشد و الله اعلم بالصواب کتاب القسمة بر قاضی واجب است که کسی نصب کند تا اموال مردمان را از
بیت المال قسمت کند یا نه - واجب شد و اگر قاضی نصب کند مردمانی مرد و در گیرند بر قسمت روا باشد
اما باید که آنکس عادل و امین باشد و عالم باشد قسمت قاضی را روا باشد که مردمان را خبر کند تا یک تن میان قسمت کند
و آن قسمت کننده این باشد مسئله اگر سه یا چهار قاسم در شهر شریعت نشینند و روا باشد یا نه - در قسمت گذارند
ایشان را تا شریک شوند مسئله اگر خانه میان و ارثان قسمت کنند اکنون این اجر قاسم بر عدد رؤس است
یا بر قدر نصیبها - بر قول امام ابو حنیفه بر عدد رؤس و بر قول ابو یوسف و محمد بر قدر نصیبها مسئله اگر
وارثان جمعا حاضر آمدند نزد یک قاضی و بدست ایشان خانه ایت و یا صنعت و دعوی میکند که ما را میراث است
است از فلان کس قاضی میان ایشان قسمت کند یا نه - نکند قسمت از نزدیک امام ابو حنیفه رحم تا گواهان نیارند
که آنفلان برده و ورثه را بتعین این گواهان معین نکنند و بقول ابو یوسف و محمد روا باشد که قسمت کنند
باعتراض ایشان و ایت دیگر در کتاب قسمت آورده اند که بقول ایشان قسمت کنند مسئله اگر مالی باشد که مشترک
دعوی کند جو را خانه و جوار عتقا اکنون بگفت ایشان قسمت کند یا نه - باتفاق قسمت کنند مسئله اگر
دعوی کنند که این ملک مشترک است و یاد نکنند بسبب ملک که چگونه نقل شده است ایشان قسمت کنند میان ایشان
یا نه - قسمت کنند مسئله بر یک از شریکان نفعی میگیرند از نصیب خویش اگر یکی از ایشان قسمت را طلب کند یا نه -
قسمت کنند و اگر یکی نفع میگیرد و دیگری نفع نمیگیرد از قبیل نصیب اگر صاحب قبیل طلبد قسمت را قسمت کنند
و اگر صاحب کثیر طلبد قسمت کنند مسئله اگر یکی دیگر از ایشان قسمت زیان دارد قسمت کند یا نه - نکند مگر بر صاحب
مسئله اگر ترک عرض باشد قسمت کند یا نه - اگر از یک جنس باشد قسمت کنند و اگر از دو جنس باشد قسمت کنند
بعضی بعضی را بر قیمت و نزدیک ابو یوسف و محمد نیز بجهت و بیچ غلافی نیست اما نزدیک ابو حنیفه رحم قسمت کنند جوار
بارده یعنی از برای تفاوتی که در ایشان شد و بقول ابو یوسف و محمد بر دوگان اینه قسمت کنند مسئله اگر بایه جاه قسمت
یا نه - نکند و هر چه قسمت پذیرد از این حکم است چنانکه آسیا با بکر بر ضای شریکان مسئله و اگر وارثان گواهی دهند
نزدیک قاضی گواهان دیگر آیند و در گواهی دهند که مورث ایشان برده است و سه تن گزشتند از دوتن نیم یکی دیگر غائب است

و خانه بدست این حاضران است اکنون قاضی قصداً کند یا نه چون حاضران بطلبند وکیل نصب کند از جهت غایب
 تا نصیب او قبض کند و از جهت او نگا دارد مسئله اگر خانه خریدند و دو تن حاضرند و یکی غایب اکنون اگر حاضران
 طلب کنند آید یا نه نکنند با غیبت یکی از ایشان مسئله اگر خانه در دست غایب است حاضران قیمت می طلبند قسمت
 یا نه قیمت نکنند مسئله اگر یکی وارث حاضرست و دیگران غایب اند اکنون این حاضر قسمت طلبند قسمت کنند یا نه
 اگر خانه ایست میراث رسیده در یک شهر از اعلی حده قسمت کنند یا نه نزدیک ایام ابو حنیفه هر خانه را علی حده قسمت کنند
 و نزدیک ابو یوسف و محمد اگر مصلحت ایشان در قسمت بعضی باشد و بعضی قسمت کنند مسئله و اگر خانه مانده است و یا
 ضیاع و یا خانه مانده است و یا دکانی هر یکی علی حده قسمت کنند یا نه قسمت کند و عدل کند و در آن گز کند و قیمت کنند
 و جدا کند نصیب یک از وراثان چنانکه نصیب بعضی نصیب دیگری تعلق نباشد تا پس بنویسد نامها ایشان و قرعه زد و لقب نهد
 نصیب اول دوم را پس سوم بهین قیاس میرود پس بیرون آن قرعه هر کس بیرون آید نام اول سهم را و او را باشد و هر کس را بیرون
 بیرون آید سهم دوم را و او را باشد مسئله درم و دینار در قسمت در آید یا نه در نیاید مگر بر رضای ایشان مسئله اگر قیمت
 کنند و هر یکی از ایشان گذر آب باشد در ملک دیگری یا راه گذر باشد اکنون در حال قسمت شرط کنند و قسمت را فسخ کنند یا نه
 اگر ممکن گردد گردانیدن آن گذر قسمت را فسخ نکنند و بنیاد را و راه سازد یا گذر آب در نصیب دیگری اگر ممکن
 نگردد گردانیدن آن نگا فسخ کنند مسئله اگر خانه باشد و او را سفل باشد و او را علو باشد و سفل نباشد و یا علو باشد
 و هم سفل میان قومی هر یکی علی حده قسمت کنند یا نه نکنند قسمت آن بقیمت تو ان کرد بد و قیمت تو ان کرد مسئله اگر
 اختلاف افتد میان وراثه در نصیبی اکنون اگر دو قسمت کنند گواهی دهند گواهی ایشان بشنود یا نه بشنوند و بر آن حکم
 کنند مسئله اگر یکی از وراثان دعوی غلط کند و گویا آنچه مرا رسیده است نصیب در دست سخن وی بشنود یا نه نشنود
 و او را رخن گوی ندارد مگر که گواه آورد بر دعوی خود مسئله اگر گویا بستم حق خویش را بعضی بستم و خصم میگوید که
 استده قول قول که باشد قول قول خصم باشد با سوگند بهم مسئله و اگر گویا که فلان موضع مرا رسیده است و من بستم
 و دیگر ورثه او را بدو منع میدارند سوگند کرده اند - هر دو فریق را و باز قسمت یا نه کنند مسئله اگر خانه
 قسمت کردند میان وراثان بر کسی نصیبی رسد معین بکایتن یا مستحق پیدا آید این قیمت را فسخ کنند و باز از سر گیرند یا
 نزدیک ابو حنیفه فسخ نکنند اما آنکه نصیب آورده اند آنها را یک بحصه رجوع کنند و نزدیک ابو یوسف و محمد قسمت را
 فسخ کنند و باز از سر گیرند و الله اعلم کتاب الاکراه حکم اکراه از که درست آید - از کسی که او قادر بر پیرانیدن
 آنچه بدان عهد کند چون سلطان بپایاد زوی یا بیایاکی بشود و بیچ فرماید و سی نجان باشد مسئله اگر مرد اکراه کند
 مرد را بر فروختن مال خویش یا خریدن کالا و یا بد آنچه اقرار کند و فلان را بپردازد یا بد آنچه اجارت دهد این اگر باقتل باشد
 و یا حبس این بیع درست است یا نه - او بخیارش پس از آن اکراه اگر خواهد رضاد بدیدان بیع و اگر خواهد فسخ کند و از بیع باز

اگر دو کالا خود باز نشد مسئله اگر بیجا کالای طبع و غبت قبض کرد و اجازت باشد مر آن بائع را و اگر قبض نکند اجازت
 نباشد مر آن بائع را واجب که کالا باز نماند اگر قائم باشد در دست خریده و اگر کالا بکشد دست خریده و خریده نگردد
 تا و ان واجب بیانه - واجب آنکه قیمت کالا فروخته را بید و رسد مر اگر کرده شده را که تا و ان را کند مر اگر کرده
 اگر خواهد مسئله اگر مر و اگر کرده بحسن یا بضر یا بینه بخورد خریده یا بخورد مر و اگر حلال باشد و اگر آن کار بکند یا
 حلال نباشد مر و اگر آن کار بکند مر اگر کرده بخری بترساند که از آن نفس وی تلف شود یا اندامی از اندامها او کم شود
 چون ترسد و آب که بکند آنچه بدان که ترس میکند و حلال نباشد مر و اگر صبر کند یا آنچه وعده اش میکند اما اگر صبر کرد
 تا او را بکشد یا عضو از اعضا او تلف شد گرفتار باشد نزدیکی و غیره و حل مسئله اگر مر و اگر کرده کرد در گرفتن کفر
 بحد و عز و جل یا بردش نام دادن یا غیره یا بند و یا بحسن این کرده بیانه - نباشد مگر بخری اگر کرده کند که ترسد که از نفس او چیزی
 تلف شود یا عضو از اعضا او کم شود و حجت باشد که ظاهر کند آنچه فرماید چون طایع هر دو دل برقرار شد یا با ویزه کار نباشد
 و اگر صبر کند آتش ته گردد او مستحق ثواب باشد مسئله اگر مر و اگر کرده کند بترس کردن یا صبر یا بکار کسی ترسد که
 نفس وی تلف شود یا صبر باشد که آنجا بکشد بیانه - مباح نباشد که بکشد و صاحب مال آید که تا و ان را کند اما اگر کرده کننده
 مسئله اگر مر و اگر کرده کند که یکی بکشد و او باشد که ویرا بکشد بیانه - مباح نباشد که بکشد و او را صبر باید کرد تا کشته
 شود و اگر بکشد مر و اگر بی مسئله قصاص بر کرده کننده و حجت یا بر کرده سب کرده کننده و حجت اگر کشته باشد
 بعد مسئله اگر مر و اگر کرده کرد یکی بطلاق دادن و خویشتن یا برادر کردن بنده خویشتن طلاق و عتاق شود بیانه - شود اما
 این مکرر باز گردد بر کرده کننده تمامی کابین نگریش از دخول باشد و تمامی قیمت بنده واجب مسئله اگر کسی اگر
 کرد بر زن کردن حد واجب آید بیانه - نزدیک ابو حنیفه حد واجب آید مگر که اگر سلطان کند و نزدیک ابو یوسف و محمد
 واجب نیاید مسئله اگر مر و اگر کرده کند بر وقت زن می زوی حد شوئی - حد نشود و این چنانست و قیاس نیست حد
 کتاب السیر و المختصر جهاد کردن چیست یعنی غز کردن فرضیه است یا سنت - فرض است اما در کفایت اگر طایفه
 بجای آید از طایفه دیگر بر افتد و اگر بچگونگی اینار دهم مردمان گنهار بشند بگذشتن مسئله جنگ کردن با کافران
 بی آنکه ایشان آغاز کنند بیانه - واجب آغاز کنند خواه نه مسئله جنگ کردن با کافران بر بنده و بر بنیان و بر جمانه
 واجب آید بیانه - نه مگر که نفی عام باشد مسئله اگر کافران غلبه کردند بر شهری بر که واجب دفع ایشان بر همه مردمان از
 زنان مردان آزاد و بنده کافران بی ستوری شوهر رود و بنده بی ستوری خواهد مسئله اگر مسلمانان در دار حرب
 سارستان را و یا قلعه را گردوند کافران با سلام خوانند و یا ایشان را حارب کنند و ان با سلام خوانند اگر مسلمان شدند بیانه
 اگر نه بگویند ایشان را که جزیه و بیدار گردند دست از ایشان بدارند و اگر نه دست بچربند اما اگر بزارند جزیه پیش ایشان
 خون ایشان همچون خون مسلمانان شود و در نگاه داشتن مسئله اگر اهل شهری سلام کافران را بکشد با سلام خوانند و حجت

که بار دوم آید ایشان بحر حجب یانه مستحب است که ایشان را بار دیگر نیز بخوانند باسلام اگر اسلام آوردند فیهما و اگر نه
از خدا بترسند و با ایشان بحر حجب آیند و آلات حرب بستانند چون مغنیق و در سکهها ایشان اکثر
زنند و غالب بر ایشان شوند و در حق ایشان ببرد و کشتها ایشان را تها کنند مسلم که در شهر کافران
مسلمانیت یا بازار گنبد غایب از شهر بر ایشان باید انداخت یانه - با کسی نیست که بریند از نماز و انداختن آن نیست
بکافران کنند مسلم اگر کافران و مسلم بچکان را اسیر خود ساخته باشند بر ایشان باید انداخت یانه - بنید از نیت
کافران مسلم زانرا و صحفها را بشکند بر ندیانه - اگر ایمنی باشد بر ندی گنبد و اگر نه کراهیت با مسلمة سلمان
روا باشد که بر کافران غدر کنند یانه - نشاید که در زن را و کودک را بکشند و مروت شده را نیز بکشند و اینها نکشند
و بر دامنه را بکشند مگر از ایشان کسی که او را رای جنگ باشد نگاه ببايد کشت و دیوانه را نیز نباید کشت مسلمة
اگر امام مصلحت بیند صلح کند و یا کافران یا بعضی از ایشان و یا آنکه در ضمن این مصلحت با مسلم را روا باشد صلح کند
یانه - با کسی نباشد مسلم اگر امام صلح کرد پس مدتی برآمد که امام در کشتن صلح نفع می بیند صلح را چگونه بکنند
اول تیری بر ایشان فرستد بعد دست بکشتن ایشان بر آورد و اگر ایشان بچنانی بماند که ایشان را بکشند و روا باشد
که بناگاه کار را بکشند یانه - روا باشد مسلم اگر بندگان کافران را در حرب گریخته بسوگند مسلمانان آیند ایشان را بکشند
یانه - آزاد باشد مسلم چون لشکر در در حرب رسید علف بکشند یانه - علف بکشند و آنچه در در حرب نباشد بخرند
خور و میز و طعام ایشان را بکشد و اگر در غن ببرد بکشد و کار را بکشند و آنچه میانند از ایشان سلاح ایشان
اینهمه پیش از قسمت باشد مسلم غازی روا باشد که بفروشد یا ذخیره کند یانه - روا باشد آنچه بخورد و بخورد باقی
با امام سپارد مسلم اگر مرد در در حرب بکشد نفس او و اولاد و عاقل او و مال که بدست او باشد و باید مسلم بود و بیعت باشد و یا
بدست فحی را و او را سالم بیا یانه - سالم باشد و اینهمه نگاه داشته شود باسلام او اما عقال او و زن او و فرزندیکه در شکم زن او باشد
فی باشد همه بر غایب از او و همچنین او را بکشد و او را ترقی کردند مرغزاة را مسلم سلاح فروختن بدست حرب روا باشد یانه
روا باشد و نشاید که از جهت ایشان سلاح سازند و بفروشند مسلم اگر اسیر مسلمانان را کافران گرفتند و سیر الکفار بدست
مسلمانان مستند پس کافران را میدهند مسلمانان را می ستانند و بیا یانه - روا باشد بقول ابو حنیفه و بقول ابو یوسف
و محمد روا باشد اما روا باشد که کافران را بکشد بر ایشان نهند مسلم اگر سلطان شهری از کافران بفرستد و غلبه فرگیرد
اکنون چه شود حکم آن بدانکه درین باب خیانت اگر خواهد زمینها و خانههای شهر را قسمت کرده بغازیان بدو اگر
خواهد بر ایشان اقرار کند و خراج بر ایشان نهد مسلم اگر اسیران کافر گرفتار آمدند بدست مسلمانان امام بکشد - امام بخیا
باشد اگر خواهد بکشد و اگر خواهد برده کند تا خدمت مسلمانان بکنند و اگر خواهد نگاهدارد تا برینها مسلمانان شوند یعنی که حر
باشد آنگاه نگذارد که باز بدو حرب و مسلم اگر اسیر مسلمانان بفروشد و بیا ستانند و بیا شد یانه - روا باشد

مسئله اگر لشکر مسلمانان نزد الحارث بن اسلام می آید و با ایشان ستور بسیارست که نمیتوانند آورد چه باید کرد
شان را بکشد و بسوزند و کف کنند مسئله غنیمت در دار حرب قسمت کنند بایان - بذهب علیا قسمت نکنند تا در دار
اسلام بیایند و نزدیک شافعی هم در دار حرب قسمت کنند مسئله اگر غازیان حرب کردند و غنیمتها بدست آوردند پس
پیش از آنکه بدار اسلام آرند غازیان دیگر بر سر غنیمت آمدن ایشان نیز شریک بشایان - شریک شوند همه مسئله بازار یا
لشکر و غنیمت حتی باشد بایان - نباشد اگر آنکه ایشان هیچ کارزار کنند مسئله اگر مرد آزادی از زن آزادمان و بدو مرد کافر از
دینا جماعتی از اهل حصا و اهل سارستان درست باشد بایان - درست باشد و بحکایتشاید که ایشان کارزار کنند و اگر آن
فاسد ظاهر گردد آنگاه امان بسو ایشان فرستد مسئله اگر دمی یا احمیری یا بازرگانی که بسود در ایشان میرود درست
باشد بایان - امان ایشان درست نباشد مسئله اگر بنده امان بدو اهل حرب درست باشد بایان - نزد ابو حنیفه درست باشد
مگر بدستور عی خواجه نزد حجتا درست باشد مسئله اگر مسلمانان غلبه کنند بر ترکان آنچه درست ایشانست روا باشد
بایان - روا باشد و ملک ایشان گردد مسئله اگر مسلمانان بر حریان غلبه کرده مالها که حریان از شهر مسلمانان برده باشند باز
بستاند و بکسی پیدا آمد مالک از دیند بایان - اگر پیش از قسمت پیدا آید مالک کال خود را بی هیچ چیز و پس از قسمت از
دست غازی بقیمت بستاند مسئله اگر ترکان بر مسلمانان غلبه کردند و یا کافران حریان کنند که مسلمانان بستانند
در بیت مال ملک ایشان شود بایان - شود مسئله اگر بازرگانی در دار حرب کالبی از شهر مسلمانان کافران بغارت برده باشند
اگر خواهند هم بدو مقدار که بازرگان خریده باشند بخرد و اگر خواهد بگذارد مسئله اگر حریان کافران شهر اسلام غلبه کنند
و مدبران و اولاد مکاتبان و آزادان بر ملک ایشان شوند بایان - نشوند مسئله و اگر بازرگانی بدار حرب
و مدبران و اولاد و آزادان مکاتبان را بخرند و بیارند چگونه شود آزاد شوند بایان - آزاد شوند مسئله اگر حریان
غلبه کردند مکاتبان و مدبران آنها و اولاد و آزادان ایشان را بگیرند ملک مسلمانان شوند بایان - شوند مسئله اگر بنده
مسلمان بگریخت و از دار اسلام بدار حرب و حریان یا بگیرند ملک ایشان شود بایان - نزد ابو حنیفه من شود و نزد صاحبیه شود
مسئله اگر اسیری از دار اسلام بدار حرب و حریان یا بگیرند ملک ایشان شود بایان - شود باتفاق مسئله اگر غنایم از
دار حرب بسیار بدست آمده باشد و امام راستور نباشد که باریکند چه کند قسمت کند و بدست غازیان امانت نهد
تا برگیرند و بدار اسلام آرند پس از آن امام از ایشان بازستاند و قسمت کند میان غازیان مسئله اگر پیش از قسمت غازی
چیزی بفروشد از غنیمت روا باشد بایان - روا نباشد مسئله اگر غازی در دار حرب میرد و غنیمت جمع شده باشد
او را از آن حق باشد بایان - نباشد مسئله اگر در دار اسلام آوردند پس غازی میرد نصیب او میشود و فرزندان او را
بایان - میرد شود مسئله اگر در کالک یا در امام غازیان را چیزی زیاده بگوید از غنیمت تا حریص شوند بر قتل او و اگر
هر کسی بکشد سوار بشاید یا پیاده هر چه از او بیاورد و بایان - باشد مسئله اگر پس از غنیمت که جمع کرده باشند

اگر چیزی زیاده بود گوید غازیان را و باشد یانه - روان باشد مگر از خمس مسئله چون مسلمانان از دار حریت
 اسلام آیند و باشد که از غنیمت چیزی علف نخرند یا ستور را دهنند یانه - روان باشد و اگر چیزی از غنیمت مانده باشد
 باز آرد و امام را و بداد غنیمت افکند مسئله غنیمت را چگونه قسمت کند خمس از ویر و کند حق در ویشا
 مسکین و یتیمان و چهار خمس را میان غازیان قسمت کند سوار را دو سهم دهد و پیاده را یک سهم نزدیک
 ابو حنیفه و نز و صاحبیه سوار را سه سهم دهد و پیاده را یکی مسئله اگر غازی دوا سپ دارد و او را بر یک سهم
 رجحان باشد یانه - نزد امام عظم و نز و فرو حسن رجحان نباشد یعنی یک سهم دهند و همچنین است چنگلی یا است غنیمت
 برابر باشد مسئله پالا و اشتر را دهنند یانه - ندهند مسئله اگر غازی در دار حرب سوار برفت و پیش بر دوا
 سهم سواران دهند یا سهم پیادگان - سهم سواران بنزد علمای ما و نز و شافعی سهم پیادگان مسئله و صاحب
 استراند بنده مسئله بنده را وزن او و کد او و ذمی را سهم غنیمت دهند یانه - ندهند و سهم غنیمت کسی دهند که مال
 مصلحت بیند مسئله خمس را چند قسمت کنند - خمس را خدا عز و جل پنج قسمت نهاده است چنانکه در کلام خود یاد کرده
 وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّذِينَ هُمْ وَلِلَّذِينَ هُمْ وَلِلَّذِينَ هُمْ وَلِلَّذِينَ هُمْ وَلِلَّذِينَ هُمْ
 خدا تعالی یاد کرده است از برای فتاح کار تبرک نام خدا تعالی و سهم پیغمبر و بیفتاد و بیفتاد و چنانکه صفا بیفتاد
 و صفا آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را هر چه خوش آمدی برگزینی چون سهم پیغمبر است بیفتاد آن نیز بیفتاد
 باقی خمس را سه قسمت سهم کنند سهمی یتیمان را و سهمی مسکینان را و سهمی ارباب هیل را و قربت رسول را مقدم دارند
 مسئله توانگر او ذمی القربی را دهنند یانه - ندهند و ذوی القربی را امروز چیزی واجب یانه - بنده با ساقط شده است
 در وقت پیغمبر بعلت نصرت دندی و در ویش قائم است که بدهند و بقول شافعی واجب مسئله اگر کین
 یا دوزخ دار حریت و ستوری نام در روند و غارت کنند و چیزی بیارند خمس واجب یانه - واجب نباید مسئله
 و اگر جماعتی برفتند که ایشان را قوت و شوکت بی ستوری چیزی غارت کردند و بیاوردند خمس واجب آید یانه -
 واجب آید مسئله اگر مسلمانان در حرب بیازار گانی برفت و چیزی از حرب بیاستند و ایشان یانه - نشاید که مال ایشان
 یا بخون ایشان تعرضی ساند مسئله اگر یکی غدر کرد و از ایشان چیزی ببرد و بداد اسلام آورد و مال
 شود یانه - شود اما ملک حرام او را فرایند تا صدقه کند آنرا مسئله اگر حر بی در دار اسلام درآمد و اگر گذارند که در
 دار اسلام مقیم شود یانه - بهیم که کم از یک سال ساکن میشود یا یکسال یا بیشتر اگر کم از یکسال است بگذارند و اگر یکسال
 است یا بیشتر بگذارند اما او را بگویند که اگر ساله بخوابی بود از تو گویند خواهند طلبید بدی و اگر نه بگذارند و بداد
 الحرب بفرستند و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد
 الحرب بفرستند و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد و اگر ساله بگذارد

باشد و او در میان مردمان نیامیزد از نیمه گزیدنیستند مسئله اگر ذمی سلام آورد جزیره از او ساقط شود یا نه
ساقط شود مسئله اگر بر خراج گزار ذمی سال خراج جمع شده باشد بر ذمی بستانند تا داخل شود و کیسان پیشتر
نشانیم که بستانند مسئله جهودان و ترسیان و کافران خراج گزار را بگذارند تا بتکدام و کشتها و کلیساها را در شهر اسلام
بنان کنند یا نه - روان باشد که بگذارد و مگر که دیرینه ویران شده باشد باز آبادان کنند مسئله خراج گزاران جهودان
و ترسیان را بگذارند تا ایشان لباس بپوشانند مسلمانان کنند یا نه - بگذارند واجب باشد بر سلطان مسلمان که حد بگذارند
میان مسلمانان جهودان و ترسیان و کافران در لباس و پوشش ایشان و زمین ایشان و کلاس ایشان بعلامتی که بشناسند
مسلمانان را از خراج گزار مسئله خراج گزار را بگذارد که سلاح بندد و یا بر اسب نشیند و در دار اسلام - روان باشد
مسئله اگر خراج گزار بی سر باز زند از گزید و یا مسلمان را بکشد و یا پیغمبری را دشنام دهد و یا بر زمین مسلمانان را بگذارد
عهد او شکسته شود یا نه - بدیخیز با عهد او شکسته نشود مگر که بداد حرب و در بحریان یا رفته باشد با جمله ایشان
خروج کند و مسلمانان شهر را از شهر باغارت کنند و حرب انگاه عهد ایشان شکسته شود همه را بکشند مسئله اگر
عیان ذاب باشد مسلمانان ردت را از اسلام جدا باید کرد اول او را اسلام عرضه باید کرد و اگر او ردت بپوشید و در دور باید کرد و اگر
و مجبور باید دشت اگر مسلمان شود و بنهار بگشندش و اگر نکشندش مسئله اگر کسی مرتدی را بکشد پیش از آنکه
اسلام بر او عرضه کند بر کشنده میم و حبس یا نه - اگر بیت باشد اما بر و از کشتن او هیچ وجه نباید مسئله اگر ذمی
ردت آورد او را بکشند یا نه نکشند و لیکن او را مجبور کنند تا مسلمان شود مسئله اگر مسلمان ردت آورد و عود نماید
منها ملک از مال او زایل شود یا نه - ملک از مال او زایل شود و بر دت آوردن اگر مسلمان شود ملک مال باز آید چنانکه بوده است
و اگر میر و یا کشته شود و بر دت نقل شود و آنچه کسب کرده باشد در حال اسلام ورثه او را باشند مسلمانان را و آنچه کسب
کرده باشد در حال ردت آن فی باشد مرغاری از مسئله اگر اسیر مرتدی را در حرب گرفت و قاضی قصاص کرد بداد حرب فتن او را
حال هند گان و عیال او چه شود - بدبران او آزاد شوند و احمات او آزاد شوند و آنها که بر او باشد حلت شوند و آنچه
کسب کرده باشد در حال اسلام پورته او دهند از مسلمانان و بگذارند آن را و اما اگر در حال اسلام بر او لازم شده باشد و اما
که در ردت لازم آمده باشد از کسی گزارند که در حال ردت کسب کرده باشد و اما اگر موقوف کنند مسئله اگر مرتد از
دار حرب مسلمان شود و بداد اسلام باز آید مال او را دهند یا نه - آنچه باید از مال خویش بدست و از ثانی خویش باز بستاند
مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف او در مال او حال ردت درست باشد یا نه - باشد مسئله از ترسیان و
بنی تغلب گزید چندستانند - دو چند آنکه بر مسلمانان زکوة باشد مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه بستانند
یا نه - از زنان بستانند نه از فرزندان مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب آنچه بدید فرستند اهل حرب
و آنچه خراج جدا گیر جمع کنند از اطراف کجا مرت کند - در مصالح مسلمانان چنانچه خواهند و بیلهای ویران را اعمارت

کنند و بنا کنند و قاضیان مسلمانان را عطیه دهند و عالمان که خراج گیرند و متقیان را عطیه دهند مقدار آنچه
 بسته باشد ایشان را و غازیان و فرزندان ایشان را مشایره دهند بقدر کفایت کتاب البغاه اگر حاجتی
 از مسلمانان بیرون آیند بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر شهر از شهر که مسلمانان اقامت ایشان را چه کنند
 ایشان را بخواند جماعت و از شبهتی که ایشان را افتاده باشد بیرون کشد اما ابتدا فکند یکشتن تا آنکه ایشان
 ابتدا نکنند چون ایشان ابتدا کردند واجب گردید بر مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشان را تفرقه
 کنند **مسئله** اگر از ایشان مردی با شوکت باشد ایشان را چه کنند - مجروحان ایشان را بکشند و اگر خنجر کاران را بکشد
 بکشد **مسئله** اگر از ایشان قسمت کنند وزن بجهت ایشان را برده کنند یا نه - نکنند اما سلطان باید که مال ایشان را
 نگاه دارد و بدیشان باز ندید تا ایشان توبه نکنند و عتقا آیند چون توبه کنند مال ایشان بدیشان باز دهد
مسئله اگر سلاح ایشان بدست مسلمانان افتند روایا که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه - روا باشد چون
 حاجت گذشته باشند بکارزار کردن **مسئله** آنچه گرد کنند باغیان از شهرهای مسلمانان بقهر و غلبه از خراج و شهر
 سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج و شهر بطلبد یا نه - نه اگر باغیان صرف کرده باشند و حق آن آنچه
 از ایشان بسته باشد محسوب باشد و اگر صرف کرده باشند در حق آن پس اهل آن مال باید که میان خود و میان حق
 بیغند و بار دیگر یا رباب استحقاق بدهند اگر مردی تاجر از اهل عدل بر عاشری اهل بغی بگذرد و این عاشر باغی از
 تاجر عشر بستد مرام را روا باشد که بار دیگر ازین تاجر عشر بطلبد روا باشد که از بار دیگر بطلبد کتاب الخطر
 و الا با حتر اگر مردی جامه حریر را می پوشد روا باشد یا نه - نه اما از ناز و آبا و اباکی نیست که از حریر بالشی کنند و
 ابو حنیفه هم و نزد یک صاحبیه که اربیت **مسئله** اگر دیار می پوشد روا باشد یا نه - این خلاف یکست نزد حنیفه
 که اربیت با و نزد صاحبیه روا باشد اما باکی نیست پوشیدن جامه لحم و جامه طعم آن باشد که تا از او از بریم با و بود
 از ریمان یا از خز **مسئله** اگر مردی پیرایه میکند از زریانقره روا باشد یا نه - نه مگر اگر انگشتری باشد یا کمربان و آنکه
 بند شمشیر فقره باشد اما زانرا روا باشد از هر چه خواهد از زریانقره **مسئله** مرکود که روا باشد که زر را پوشد
 یا نه - که اربیت با و همچنین اگر کودک حریری پوشد مرکوبه **مسئله** خوردن آشامیدن و رغن بر سر کردن و بوی
 خوش کردن کاسه یا کوزه زرین نقرین روا باشد یا نه - روا نباشد نه مردان را و نه زنان را اما باکی نیست استعمال
 آئینه بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن آوند سیم اندوده و برشتن بر زین سیم اندود و نشستن بر تخت
 سیم اندود و نزد ابو حنیفه و عشر کردن در مصحف و نقطه اما باکی نیست بارستن مصحف و نقاش کردن مسجد بآب و رو
 که اربیت با استخدام فرمودن خصبان با و باکی نیست اگر بهایم خصی باشد چنانکه اسب و گاو و گور خراب را بر آب **مسئله**
 قول بنده و صبی در هدیه و مرسله قبول باشد یا نه - باشد و همچنین قبول کنند قول فاسق در محاکمه در اخبار و دیانا

باشد و او در میان مردمان نیامیزد و از نیمه گزیده نستانند مسئله اگر دومی اسلام آورد جزیره از دستش رود یا نه
ساقط شود مسئله اگر بر خراج گزار دومی سال خراج جمع شده باشد هر دو سال تمام می بستانند تا داخل شود و یک سال پیش
نشانید که بستانند مسئله جهودان و ترسیان و کافران خراج گزار را بگذارند تا بتکدی و کشتیها و کلیساها را در شهر اسلام
بنا کنند یا نه - روان باشد که بگذارند مگر که دیرینه ویران شده باشد باز آبادان کنند مسئله خراج گزاران جهودان
و ترسیان را بگذارند تا ایشان لباس بپوشانند مسلمانان کنند یا نه - بگذارند واجب باشد بر سلطان مسلمان که حد بپوشاند
میان مسلمانان جهودان و ترسیان و کافران در لباس و پوشش ایشان در زمین سپان و کلاسر ایشان بجلای متی که بشناسد
مسلمانان از خراج گزار مسئله خراج گزار را بگذارند که سلاح بند و یار باب نشیند و در دار اسلام - روان باشد
مسئله اگر خراج گزار بی سر باز زند از گزید و یا مسلمان را بکشد و یا پیغمبری را دشنام دهد و یا بر زن مسلمان زنا کند
عهد او شکسته شود یا نه - بدینچه با عهده او شکسته نشود مگر که بداد حرب و در حریان یار شده باشد با جمله ایشان
خروج کند و مسلمانان شهر را از شهر غارت کنند و حرب آنگاه عهده ایشان شکسته شود و همه را بکشند مسئله اگر
حیاء الله مسلم روت کرد از اسلام چه باید کرد او را و اگر اسلام عرضه باید کرد و اگر او شجاعتی باشد و در باید کرد و اگر
و مجبور باشد دشت اگر مسلمان شود و قهار بکشدش و اگر نکشدش مسئله اگر کسی مرتدی را بکشد پیش از آنکه
اسلام بر او عرضه کنند بکشند و هیچ وجه آیت یا نه - کرایت باشد اما بر و از کشتن او هیچ وجه نیاید مسئله اگر زنی
روت آورد او را بکشند یا نه نکشد و لیکن او را مجبور کنند تا مسلمان شود مسئله اگر مسلمان روت آورد و خود را
منها ملک از مال او زائل شود یا نه - ملک مال او زائل شود و بدت آوردن اگر مسلمان شود ملک مال باز آید چنانکه بوده
و اگر بمیرد یا کشته شود و بورثه نقل شود و آنچه کس کرده باشد و حال اسلام ورثه او را باشد نه مسلمانان را و آنچه کس
کرده باشد در حال روت آن فی باشد مرغای از مسئله اگر این مرتد بداد حرب رفت قاضی قضا کرد بداد حرب رفت او را
حال زندگان و عیال او چه شود بدبران او آزاد شوند و احمات او آزاد شوند و آنها که بر او باشد حلت شوند و آنچه
کس کرده باشد در حال اسلام بورثه او و بندگان مسلمانان و نکند رند آن و اما هر که در حال اسلام بر او لازم شده باشد و اما
که در روت لازم آمده باشد از کسی گزارند که در حال روت کس کرده باشد و اما اگر موقوف کنند مسئله اگر مرتد از
دار حرب مسلمان شود و بداد اسلام باز آید مال او را بندگان یا نه - آنچه باید باز مال خویش بدست ایشان خویش باز نماند
مسئله و اگر مرتد زن باشد تصرف او در مال او در حال روت بدست باشد یا نه - باشد مسئله از ترسیان و
بنی تغلب گزیده چندستانند - دو چند آنکه بر مسلمانان زکوة باشد مسئله از زنان و فرزندان ایشان جزیه بستانند
یا نه - از زنان بستانند نه از فرزندان مسئله آنچه سلطان جمع کند از خراج بنی تغلب آنچه بدیر فرستند اهل حرب
و آنچه خراجها دیگر جمع کنند از اطراف کجاء و کند - در مصالح مسلمانان چنانچه خیمه باندند و یلبای ویرانها را

کند و بنا کنند و قاضیان مسلمانان را عطیه دهند و عالمان که خراج گیرند و متقیان را عطیه دهند مقدار آنچه
بسته باشد ایشان را و غازیان فرزندان ایشان را مشایره دهند بقدر کفایت کتاب البغاة اگر چه غنی
از مسلمانان بیرون آیند بر سلطان باغیان شوند و غلبه کنند بر شهر از شهر که مسلمانان امام ایشان را بکنند
ایشان را بخواند جماعت و از شبهتی که ایشان را افتاده باشد بیرون بکشد اما ابتدا بکند بکشتن تا آنکه ایشان
ابتدا نکنند چون ایشان ابتدا کردند واجب گردید بر مسلمانان که بر باغیان کارزار کنند و جماعت ایشان را تفرقه
کنند مسئله اگر از ایشان مردی باشد بکوت باشد ایشان را بکنند - مجروحان ایشان را بکشند و اگر خنجر کاران را بکشد
بگیرند مسئله ایشان را قسمت کنند و زن بچه ایشان را برده کنند یا نه بکشند اما سلطان باید که مال ایشان را
نگاه دارد و بدیشان باز ندهد تا ایشان توبه نکنند و عتقا آیند چون توبه کنند مال ایشان بدیشان باز ندهد
مسئله اگر سلاح ایشان بدست سلطان افتد روایا که بدان بر ایشان کارزار کنند یا نه - روا باشد چون
حاجتمند گشته باشند بکارزار کردن مسئله آنچه گرد کنند باغیان از شهری مسلمانان بقتل و غلبه از خراج و شر
سلطان بار دیگر از مسلمانان آن خراج و عشر بطلبد یا نه - نه اگر باغیان صرف کرده باشند و حق آن آنچه
از ایشان بسته شده باشد محسوب شد و اگر صرف نکرده باشند در حق آن پس اهل مال باید که میان خود و میان حق
بفیند و بار دیگر بار بابت استحقاق بدهند اگر مردی تاجر از اهل عدل بر عاشری اهل بغی بکند رد و این عاشر باغی از
تاجر عشر بستد مرا هم روا باشد که بار دیگر ازین تاجر عشر بطلبد روا باشد که از بار دیگر بطلبد کتاب الخطر
و الا با حتر اگر در جامه حریر راجی پوشد روا باشد یا نه - نه اما زنا روا باشد و آب و باکی نیست که از حریر باشد بکند نزد
ابو حنیفه و نزد یک صاحبیه که اربیت مسئله اما اگر دیار می پوشد روا باشد یا نه - این خلاف عکست نزد حنیفه
که اربیت با و نزد صاحبیه روا باشد اما باکی نیست پوشیدن جامه طعم و جامه طعم آن باشد که تا را و از ابریشم با و بود
از ریشمان یا از خز مسئله اگر در پیرایه میکند از زریانقره روا باشد یا نه - نه مگر که انگشتری باشد یا کمر میان و آنکه
بند شمشیر فقره باشد اما زنا روا باشد از هر چه خواهد از زریانقره مسئله مرگ و کت روا باشد که زری را پوشد
یا نه - که اربیت با و همچنین اگر کودک حریری پوشد مکره باشد مسئله خوردن آشامیدن و روغن بر سر کردن و بوی
خوش کردن در کاسه یا کوزه زری در نقرین روا باشد یا نه - روا نباشد نه مردان را و نه زنان را اما باکی نیست استعمال
آبکینه بلور و عقیق و روا باشد آشامیدن آن و سیم اندوده و برشتن بر زمین سیم اندود و شستن بر تخت
سیم اندود و نزد ابو حنیفه و عشر کردن در مصحف و نقطه اما باکی نیست بر شستن مصحف و نقاش کردن مسجد بآب و رو
که اربیت با استعمال فرمود خضیان و باکی نیست اگر بهائیم خصی شده چنانکه اسب و گاو و گور خراب را بر آب افکند مسئله
قول بنده و صبی در بید و مسئله قبول باشد یا نه - باشد و همچنین قبول کنند قول فاسق در محال نه در اخبار و یا

مگر که عدل باشد مسئله روا باشد مرد بیگانه در زن بیگانه بیند یانه - روا نباشد مگر در رو او و کف دست او
 و اگر از شهوت امین نباشد روا نباشد که در رو هم بیند مگر بجا حتی چنانکه قاضی قضا کند یا گواهی دهد روا
 باشد که بنگرد اگر چه بترسد که اثر شهوت ظاهر گردد مسئله طیب روا باشد که بنگرد در زن بیگانه در موضع مرض
 مسئله مردی بیگانه در مردی بیگانه چند نگردد - در تمامی اندام بنگرد مگر از ناف تا زانو مسئله زن بیگانه در
 مرد بیگانه چند در نگردد - همچنانکه مرد بیگانه در مرد بیگانه مسئله مرد در زن خود و کنیز خود چند نگردد - در همه
 اندام اما ادب آنست که در اندام نهانی ننگرد مسئله مرد را در ذات محرم خویش در چند جا از جسم او ننگرستین روا
 باشد - در رو و سر و راس و در بازوی او اما در پشت شکم نشاید نگریت مسئله با نجا که دیدن در
 ذوات محرم حلالست سودن نیز حلالست یانه - باکی نیت چون امین باشد از شهوت مسئله مرد
 بیگانه در کنیز بیگانه چند نگردد - همچنانکه در ذوات محرم خود نگردد باکی نیت که بساید چون خریداری
 خواهد کرد اگر چه اثر شهوت ظاهر شود مسئله خصه در زن بیگانه چند نگردد - همچنانکه مرد فعل ننگرد مسئله
 غلام در کد با فو چند نگردد - همچنانکه مرد بیگانه در زن بیگانه مسئله اگر مردی کنیز کسی از بونی
 کند و خواهد که عزل کند دستوری از کنیز که خواهد یا از خواجه - نزد ابو حنیفه و ابو یوسف از خواجه و فتنه
 محمد از کنیز مسئله مردی بر کنیز زن خود عزل کند روا باشد یانه - از زن خود روا نباشد مگر
 به ستوری زن و از آن کنیز بی ستوری روا باشد مسئله اگر محکمی کند در قوت مردمان یا در قوت
 ستوران روا باشد یانه - روا نباشد چون شهری باشد که در روزیان دارد مسئله اگر کسی از دیه خویش غلام
 یا از شهر دیگر بخرد و بار کند و بپارد او را محکمی خوانند یانه - بخوانند مسئله سلطان را روا باشد که در شهری
 نرخ پیدا آرد یانه - روا نباشد که نرخ دهند مردمان را مسئله در روزگار فتنه چنانکه باغیان پیدا آمدند
 سلاح فروختن روا باشد یانه - روا نباشد مسئله اگر شیر و فروشد بدست یکی که این بائع میداند که خر خواهد
 کرد روا باشد فروختن آن یانه - روا نباشد کتاب الوصایا وصیت واجبست نیست
 یا سخیب مسئله وصیت کردن مردار را روا باشد یانه - روا باشد مگر و ارثان دیگر اجازت کنند
 مسئله زیادت از ثلث مال وصیت کردن کردن روا باشد یانه - روا نباشد مسئله اگر مسلمانی
 کافر را وصیت میکند روا باشد یانه - روا باشد مسئله اگر کافر مسلمانی را وصیت میکند روا باشد
 یانه - روا باشد مسئله قبول وصیت کی درست باشد - پس از مرگ مسئله اگر موصی در حیوة قبول
 کند یا رد باطل باشد مستحب آنست که وصیت کند کم از ثلث مال مسئله اگر یکی مرگ را وصیت کند در
 کارای خویش او در رو او قبول میکند و در غیبت او رد میکند روا باشد یانه - روا نباشد اگر هم در رو

رد میکند و ابا باشد مسئله موصی کی مالک شود - همه جا مالک شود مگر در یک مسئله آنکه ست وصیت کنند
 پس وصیت کرده شده پیش از قبول بمیرد آن کالا که موصی به ست در ملک است موصی در آید بی قبول موصی
 ایشان مسئله اگر موصی کند بنده را یا کافر یا فاسق را درست بایمانه - قضی برون آوردن وصیت
 و دیگر از انصب کند مسئله اگر مردی وصی کرد بنده خود را و وارثان خود بکار دارد و نزدیک ابو حنیفه
 و محمد رو انباشد وصی کردن بنده خود را در همه احوال مسئله اگر مردی وصی کرد در مال خویش و آنکه عاجز است
 از قائم کردن وصیت رو ابا باشد قضی تا دیگر بر او نصب کند تا او رایاری دهد مسئله اگر مردی وصی کند
 مرد کس را یک تنها کار تواند کرد و یکی نتواند کرد مگر خریدن کفن و بهما ساختن طعام و لاد و صفا و کسوت
 ایشان بدان و وصیت بعینها و گزاردن و ام و گزاردن وصیت بعینها که او کرده با و آزاد کردن بنده
 معین که او فرموده باشد خصوصیت کردن در حق مرده اینهمه چیز را و انباشد نزد ابو حنیفه و محمد و نزد ابو یوسف
 رو ابا باشد هر یک را از ایشان که بی دیگری کار کند مسئله اگر مردی وصیت کرد مردی را ثلث مال و دیگری را
 هم ثلث مال میان ایشان چگونه قسمت کنند ثلث میان ایشان بنیم نهند مسئله اگر یک را ثلث
 وصیت کرده است تمام مال و دیگری را نیز ثلث مال و وارثان با جزا نمیکند ثلث میان ایشان چگونه قسمت
 کنند - نزد یک ابو یوسف و محمد ثلث مال ایشان را چهار تیر کنند سه مری که تمامی وصیت کرده است و یک تیر کسی را
 که ثلث وصیت کرده است و نزدیک امام ابو حنیفه و ثلث را میان ایشان مناصف کنند امام ابو حنیفه و ثلث
 موصی را زیادت ثلث ندهند مگر در مسئله محابات و سعایت در اہم مثال محابات مردی دو بنده دارد
 یکی قیمت هزار درم و دیگری را قیمت دو هزار درم هر یکی را بدست دیگری بصد درم بفروخت و مال دیگر
 نگذاشت از هر یک ثلثی وصیت درست باشد و مثال سعایت مردی را دو بنده باشد قیمت هر یکی هزار درم
 در مرض موت هر دو را آزاد کردن ثلثی آزاد شود و ثلثان را سعایت کند مثال در اہم مردی وصیت کرد که یکی
 هزار درم و دیگری را بدو هزار درم و جز این مال نگذاشت هزار درم را میان ایشان قسمت کنند و هزار درم
 که هزار درم وصیت کرده است و یکی را آنرا که باقی وصیت کرده است مسئله مردی مری را وصیت کرد ثلث
 مال و بی روی و اہم بر آمده است که تمام مال می حفرق شده است این وصیت درست بایمانه نباشد مگر و ام
 و اگر از بیزار کند از و ام مسئله اگر مردی وصیت کند که نصیب یک پسر من بزید و بید این وصیت
 باشد بایمانه - باطل باشد اگر گوید که نصیب پسر من بزید را بید رو ابا باشد بایمانه - رو ابا باشد مسئله
 اگر دو پسر باشد موصی له را سیم بخش دهند مسئله مردی در مرض موت خود برده را آزاد کند یا کالا بفروشد
 و محابات کند یا کالا بخشد و درست باشد بایمانه - اینهمه وصیت از ثلث مال معتبر باشد مسئله اگر نخست محابات

کرد پس از آنکه
 وصیت کند
 کم شود آنچه
 آید - و
 فرائض
 و آنچه
 وصیت کسب
 مال می چند آنست نباشد که از خانه او فرماید از موضوعی فرماید که از ثلث مال می چم تواند مسئله اگر
 مردی نیست چم از خانه خود بیرون آمد پس در راه وفات کرده وصیت کرد که از برای وی چم کنند از
 کجا چم فرمایند - نزدیک ابو حنیفه از شهر که موصی ساکن شهر بوده است و نزد صاحبیه از موضوع فرماید که
 وفات کرده باشد مسئله اگر بود کی یا مکاتبی وصیت کرد چم روا باشد و درست باشد یا نه - چم درست
 نباشد اگر چنانچه بسیار باشد مسئله اگر وصیت کند رجوع کند از وصیت روا باشد یا نه - روا باشد
 مسئله اگر صریح رجوع کند و یا فعلی آورد که دلیل کرد بر رجوع هم درست باشد مسئله اگر منکر شود وصیت
 را رجوع نباشد مسئله اگر مردی وصیت کند که ثلث مال من همسایگان را بدهید که این را بدهند نزدیک
 ابو حنیفه آن همسایگان را بدهند که پیوسته خانه وی باشند و نزدیک صاحبیه جمله اهل محلت را و جب
 آید مسئله اگر وصیت کند که ثلث مال من خسران مراد بدهید که مراد بدهند - هر دو رحم محرم که از آن زن باشند
 مسئله اگر زن وصیت کند که ثلث مال من خسران مراد بدهید که مراد بدهند - هر دو رحم محرم که از آن مرد باشند
 آنرا بدهند مسئله اگر وصیت کرد که ثلث مال من قریبتان مراد بدهید درست باشد یا نه - درست باشد و بدهند
 بهر خویشاوندان و دو رحم محرم که نزدیکتر باشند بپایان مادر و پدر و فرزند در وصیت در نیامده و هر دو
 تنی را و ستنی را بدهند اگر چنانکه وصیت را در دو عم یا دو خال را وصیت هر دو عم را باشد نزدیک
 ابو حنیفه و نزد صاحبیه میان چهار کس اربع باشد هر کس را ربعی بدهند مسئله اگر یک عم باشد و دو خال
 عم را نیم و دو خال را نیمه نزدیک ابو حنیفه و نزدیک صاحبیه بدهند هر کس را نصیب مسئله اگر وصیت
 کند مردی ثلث در اہم خویش یا ثلث غنم خویش پس دو ثلث هلاک شد و یک ثلث بماند او را چند بدهند -
 اگر این ثلث بیرون می آید از باقی مال او یعنی مال دیگر دارد و قماش دیگر دارد که هر دو هزار درم می ارزند
 در بخش گوسفندی ارزند این ثلث که باقی مانده است تمام موصی را بدهند مسئله اگر مردی وصیت کرد

این جامه ثلثی زید را و بید پس دو ثلث از آن بپاک شد و ثلثی باقی ماند چه کنند - ما نیز من می آید زید
 جامه از باقی مال او تمامی جامه دهند مگر ثلثی از آنچه باقی مانده است مسئله اگر وصیت کند که هزار درم
 از من زید را بید بدهم و اربعین مال است و دین نیز هست چه دهند - اگر ازین عین بیرون آید
 این هزار درم او را دهند اگر بیرون نمی آید ثلثی از آن او را دهند و باقی ازین بستانند که هزار درم
 شود مسئله اگر وصیت کرد و بچرخ درست بود یا نه - اگر این حمل پیش از ششماه آرد درست نبود و اگر
 کم از ششماه آرد درست بود مسئله اگر وصیت کند بچرخ گم یا را و وصیت و هشتاد و هشتاد و
 درست باشد یا نه - درست باشد مسئله اگر وصیت کند بچرخ پس از مرگ موصی این کنیزک
 بچه آرد پیش از آنکه موصی لقب الی کنون چه دهند - اگر هر دو از ثلث بیرون آیند موصی له را
 دهند و اگر بیرون نمی آید ثلثی از هر دو بستانند و اگر چیزی نباشد بچه بستانند - بر قول صاحبین
 و بر قول ابو حنیفه هم از مادر بستانند و اگر چیزی نمانده از بچه بستانند مسئله وصیت کردن
 بخد مت بنده مر ساکن بودن خانه بدقی روا بود یا نه - روا بود و اگر بدو وصیت کند روا باشد
 و اگر رفته بنده از ثلث مال بیرون آید تمام بنده موصی را بسازد تا مرد و یا خدمت میکند تا از نو
 که موصی له بمیرد و وصیت باطل شود یا نه - باطل شود مسئله اگر وصیت کند که ثلث مال من و شری
 فلان را و بید فرو داده درین وصیت برابر باشد مسئله اگر وصیت کند که ثلث مال من و زید
 و بید میان ایشان بگذرد مثل خط الانشین قسمت کنند مسئله و اگر وصیت کند که ثلث
 مال زید عمر و را و بید پس معلوم شد که عمر مرده بود آن ثلث تمامی مر زید را دهند مسئله
 و اگر مردی وصیت کند که ثلث مال من صدقه کنید و روز وصیت مال نداشت تا روز وفات
 بر مال که کسب کند ثلث آن از پس وفات صدقه کنند و بالله التوفیق والعون
 والعصمة و صلی الله علیه و آله خیر خلقه محمد و آله و جمیعهم

تتمت

باب الخیر

الحمد لله المنة که این کتاب مستطاب میسر به قدوری فارسی بتصحیح و تحریر
 خالص از ظلم و جهول فقیر غلام رسول ساکن موضع عادلگره حسب فراغش تاجران پر تمیز فقیر
 و عبد العزیز لاهوری بتاريخ ۲۵ ماه ربیع الاخری ۱۲۹۰ هجری متبرکه بتحزین تحریر و آید
 اللهم اغفر لکاتبه و لقاتریه و لمن سعى فیہ من امین

فهرست کتاب قدوری فارسی

۲	کتاب الطهارات	۱۲	کتاب الصلوة	۲۹	کتاب الزکوة	۳۰	کتاب الصوم
۳۹	کتاب الحج	۴۳	کتاب الجنایات	۴۷	کتاب البیوع	۵۰	کتاب الصرف
۵۱	کتاب الرهن	۶۲	کتاب الاقرار	۶۵	کتاب الاحارة	۶۹	کتاب الشفعة
۷۳	کتاب الشریکة	۷۵	کتاب المضاربة	۷۷	کتاب الوکالة	۸۰	کتاب الکفالة
۸۲	کتاب الحوالة	۸۳	کتاب الصلح	۸۴	کتاب الهبة	۸۶	کتاب الوقف
۸۷	کتاب الغصب	۸۹	کتاب الودیعة	۹۱	کتاب العاقلین	۹۲	کتاب اللقطة
۹۲	کتاب اللقطة	۹۳	کتاب الخنثی	۹۴	کتاب المفقود	۹۵	کتاب الاباق
۹۷	کتاب حیاء الاموات	۹۸	کتاب الماذون	۹۹	کتاب المزاعة	۱۰۱	کتاب المساقاة
۱۰۸	کتاب النکاح	۱۰۶	کتاب الرضاع	۱۰۷	کتاب الطلاق	۱۱۲	کتاب الرجعة
۱۱۲	کتاب الابلاء	۱۱۵	کتاب الخلع	۱۱۶	کتاب الظهار	۱۱۷	کتاب اللعان
۱۱۹	کتاب العدة	۱۲۱	کتاب النفقات	۱۲۵	کتاب العتاق	۱۲۷	کتاب التدبیر
۱۲۱	کتاب الاستیلاء	۱۲۹	کتاب المکاتب	۱۳۱	کتاب الولاء	۱۳۲	کتاب بحکمیات
۱۳۱	کتاب الدیات	۱۴۰	کتاب القسامة	۱۴۱	کتاب المعاقلة	۱۴۲	کتاب الحدود
۱۴۲	کتاب الاشریة	۱۴۹	کتاب الصيد الذی	۱۵۱	کتاب الاضحية	۱۵۲	کتاب الايمان
۱۵	کتاب الدعوی	۱۶۵	کتاب الشهادت	۱۶۸	کتاب الجوع والشه	۱۶۹	کتاب ادب القاض
۱۷	کتاب القسمة	۱۷۲	کتاب الاکراه	۱۷۳	کتاب السیر المختصر	۱۷۷	کتاب الجزية
۱۸۱	کتاب الخطر والافا	۱۸۰	کتاب الوصایا	۱۸۱	کتاب الوصایا	۱۸۱	کتاب الوصایا

کتاب الفرائض را مترجم خود ترجمه نموده شا اصل قدوری عربی که نزد مترجم رده کتاب الفرائض در آن نبوده باشد چرا که فرائض فی نفسه علمی بسیط

کتاب هذا در شهر لاهور بازار کشمیری
 اجراء تیز فقیر الله و عبد القادر
 تصحیح مولوی غلام الدین صاحب

